

ایران در پیویۀ تاریخ

انتشارات قلم

ابوذر ورداسبی

۲۰۰



آدرس: تهران تقاطع خیابان بهار و سمیه - ساختمان ایرج
طبقه همکف - شماره ۶۵ تلفن ۸۲۹۳۶۴

ابوزورداسی

ایران در پیوه تاریخ



۵۸۵۶۳

۱۰۰۰

کتابخانه
موزه
تاریخ

۵۹۳۰۶

ایران در پویه تاریخ

ابوذر ورداسبی

منظره مالکیت ارض



* ایران در پویه تاریخ

* ابوذر ورداسی

* چاپ و نشر از: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

* اردیبهشت ماه ۱۳۵۷

* ۵۰۰۰ نسخه

فهرست مطالب

سه نظریه درباره سیر تاریخ ایران

از صفحه ۱۱ تا صفحه ۳۶

ارزشیابی و عیارسنجی نظریات ذکر شده ۲۴

تاریخ ایران پیش از اسلام

از صفحه ۳۷ تا صفحه ۴۲

نظام اجتماعی و سیاسی ماد

از صفحه ۴۳ تا صفحه ۴۸

ایران در عهد هخامنشیان

از صفحه ۴۹ تا صفحه ۶۰

وضع طبقات مردم ۴۹ یک داوری نادرست ۵۳

سازمان سیاسی و اجتماعی ایران در دوره اسکندر و سلوکیان

از صفحه ۶۱ تا صفحه ۶۶

منظره مالکیت ارضی ۶۳ رواج برده داری ۶۴

پارتیان

از صفحه ۶۷ تا صفحه ۷۰
جهت نظامی و جنگی حکومت ۶۸

نظام اجتماعی ایران اشکانی

از صفحه ۷۱ تا صفحه ۷۸

جامعه طبقاتی ساسانی

از صفحه ۷۹ تا صفحه ۱۰۰
ایران در آستانه جنبش مزدکی ۸۴ عدالت اجتماعی و مرزبندی
گرایش فساد ۹۲ طبقاتی ۸۸
آئین مزدکی ۹۵

علتهای پیروزی اسلام در ایران

از صفحه ۱۰۱ تا صفحه ۱۲۸

ویژگی نظام زمینداری

از صفحه ۱۲۹ تا صفحه ۱۳۶

سیستم آبیاری مصنوعی

از صفحه ۱۳۷ تا صفحه ۱۳۴
تأثیر آب در برقراری روابط اجتماعی ۱۴۰

دوام و بقای نظام ایلاتی

از صفحه ۱۴۵ تا صفحه ۱۶۴

عواقب وخیم یورش و رخنه‌گری	مرحله عمده تضاد بین چادرنشینی
اقوام کوچنده در زندگی اجتماعی	و یکجانشینی
۱۴۹	قشر بندی جامعه ایلاتی
ایران	۱۵۳
نتایج حمله مغول	۱۵۹

جهت مبارزه ملی - ضد فتودالی

از صفحه ۱۶۵ تا صفحه ۵۵۵

۱۶۶	ترکیب عقیدتی خرم دینان	۱۶۹	شخصیت بابک
۱۷۱	سختی کوتاه پیرامون جنبش	۱۷۳	اقدامات بابک و سیمای اجتماعی
۱۷۲	قرمطیان	۱۷۸	جنبش
۱۷۳	شمالی درباره جنبش حروفیه	۱۸۲	جهت اعتقادی قرامطه
۱۷۸	جهت فکری حروفیه	۱۸۶	منابع اطلاع ما از حروفیه
	حروفیه در دوران شاهرخ		

تغییرات ادواری در ترکیب طبقه زمیندار و فقدان

اشراف ثابت و استوار

از صفحه ۱۸۹ تا صفحه ۱۹۴

سرمایه‌گذاری اشراف و امرای مالک در بخش تجارت و ...

از صفحه ۱۹۵ تا صفحه ۲۰۲

بسط‌بردگی در متن و بطن نظام مسلط

از صفحه ۲۰۳ تا صفحه ۲۱۸

کار بندگان در عهد اشکانیان	۲۰۳	کار بندگان در عهد ساسانیان	۲۰۴
----------------------------	-----	----------------------------	-----

کاربندگان در عهد اسلامی	۲۰۵	نام و شخصیت سالار قیام
روشنفکران ایرانی و قیام		زنگیان ۲۰۸
زنگیان	۲۰۸	مجلس مشورتی یا ستاد جنبش
یکی از نمونه‌های کار تبلیغی		زنگیان ۲۱۰
رهبر زنگیان	۲۱۱	طرح نقشه و آغاز جنبش ۲۱۱
گردآوری نیرو	۲۱۲	جشن عید فطر ۲۵۵
شورشیان، زنگی به گروه‌بندی		اربابان می‌خواهند از راه مذاکره
می‌پردازند	۲۱۳	بار هیران، جنبش را فرو نشانند ۲۱۳
قیام پانزده سال طول کشید ۲۱۴		

فقدان شهرهای ممتاز و تسلط سلطانان

بر اصناف و بازرگانان

از صفحه ۲۱۹ تا صفحه ۲۵۲

موقعیت اصناف و بازرگانان	موقعیت اصناف و بازرگانان
در جامعه ساسانی	۲۲۰ در دوره اسلامی ۲۲۱

پیوست

از صفحه ۲۵۳ تا ۲۶۴

پیکار حروفیان با بیدادگران زمان ۲۵۵

ایران

در پیویۀ تاریخ

« نباید از به دست آوردن حقیقت و پذیرفتن آن، از هر منبعی که باشد، شرم داشته باشیم، حتی اگر این حقیقت از طریق نسلهای گذشته و بیگانگان به ما برسد. برای کسی که در جستجوی حقیقت است هیچ چیز گرانبهاتر از خود حقیقت وجود ندارد، هرگز مایه گاسته شدن قدر و مقام کسی که در صدد یافتن آن است نمی شود بلکه بهوی شرافت و بزرگواری می بخشد».

ابویوسف یعقوب کندی

به نقل از سه حکیم مسلمان^۱

سه نظریه در باره سیر تاریخ ایران

پژوهندگان و تاریخ‌نویسان ایرانی و اروپایی که درباره چگونگی تحولات تاریخی ایران پژوهش کرده‌اند از لحاظ تشخیص نظام اجتماعی و سیاسی ایران در ادوار گوناگون گذشته به سه‌گروه عمده تقسیم می‌شوند:

۱- برخی از دانشمندان و تاریخ‌شناسان خصوصیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه‌های خاوری را با تئوری «فئودالیسم شرقی» که ژ. ه. بریستد و ادمیر (Edmeyer) و عده‌ای دیگر بنیاد کردند، قابل‌حل می‌دانند، می‌گویند سازمانها و نهادهای حکومتی و اجتماعی جامعه‌های خاوری و از آن جمله ایران هیچگاه دستخوش تغییرات عمقی و اصولی نشده است و ماهیت این سازمانها و نهادها و کیفیت روابط آنها با توده مردم همواره کم و بیش ثابت و یکسان مانده است، ادمیر امکان و حتی ضرورت گذر از فئودالیته به سوی سرمایه‌داری را طرح و از آن دفاع کرده است ولی «دولاپرت» و «دریوتون» منکر این ضرورت هستند و عقیده دارند درهمه روزگاران نظام اجتماعی مشرقیان، فئودالیسم و نهاد سیاسی، حکومت مطلقه و خودکامه بوده و خواهد بود.

تاریخ ایران و دیگر کشورهای شرقی چیزی نیست جز برافتادن و پاگرفتن مجدد دولتهای استبدادی و تغییرات عدیده سلسله‌ای.

به گفته دیاکونف - محقق معاصر شوروی - تا زمانهای اخیر هنوز این نظریه در میان برخی از دانشمندان اروپایی رواج داشت که «با اینکه در

تاریخ اروپا به نوبه ادوار فئودالیت و سرمایه داری جانشین یکدیگر می گردند ... آسیا الی الابد در دوران فئودالیت باقی می ماند و گویا اقوام آسیا قادر به ارتقاء به مقام والا تر نمی باشند و به عقیده ایشان در این مورد جریان تاریخ عبارت است از تناوب اقوام «صاحب اختیار» که طبقه ای از «بارونهای فئودال» خویش را علم می کند و بدیهی است که در میان ایشان هم مقام رهبری به «آریاییان» و یا به طور کلی به هند و اروپاییان تعلق دارد. این تئوری در مغز جملگی دانشمندان مزبور اعم از جهت و مشی ایشان بطور استوار آشیان کرده است و شخص هرتسفلد، که خود ناچار در سال ۱۹۳۴ خاک آلمان آریایی نژاد را ترک گفت، مع هذا واعظ و مبلغ این «تئوری» بوده است.^۱

۲- دانشمندان و محققانی که کوشیده اند صورتها و قالبهای مخصوص سازمانهای اجتماعی و سیاسی تاریخ اروپا را با سازمانهای اجتماعی ادوار مختلف ایران انطباق دهند. این دانشمندان که پیشگام و راهنمای آنها روسها هستند اصطلاحات و تعابیر جامعه شناسی اروپایی را بی دریغ در توصیف ویژگی ها و دگرگونی های تاریخ ایران به کار می برند گویی جامعه ایرانی در مسیر تکامل خود عینا همان مراحل را گذرانده است که جامعه اروپایی. مرجع نظری تئوری و تحقیقات ایران شناسان و شرق شناسان شوروی جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم است که زندگی ملتها را با معیارهای «ماتریالیسم تاریخی» می نگرد و می کاود. یکی از اصول اساسی ماتریالیسم تاریخی - به زعم اینها - این اعتقاد است که همه جوامع بشری قطع نظر از تمایزات قومی و اقلیمی و اعتقادی و فرهنگی و جز آن از آغاز تاریخ تاکنون مراحل پنجگانه یکسانی را پیموده اند که عبارتند از جامعه اشتراکی آغازین و بردگی و فئودالیت و سرمایه داری و سوسیالیسم و خصوصیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همه ملتها در هریک از این مراحل نیز یکسان بوده است. به گمان

معتقدان این نظریه، همین یکسانی خصوصیت جوامع بشری است که تعمیم و شمول احکام درست علوم اجتماعی را درباره همه حوزه‌های زندگی بدون استثناء میسر می‌گرداند و مارکسیسم را به مقام دانشی نو - دانش انسان - می‌رساند.^۱

احتجاجات هواداران مراحل پنجگانه تولید تا آنجا پیش رفت که جهیدن از روی یکی از این مراحل را برای تمام جوامع بشری غیرممکن شمرد. کوموژو Kuomo-Jo نویسنده معزوف چینی می‌گفت:

«مراحل تکامل جامعه را می‌توان کوتاه کرد اما نمی‌توان از روی آن پرید.»^۲

مورخ نامبرده ضمن مقاله‌ای درباره «جامعه برده‌داری چینی» که در مجله تحقیقات بین‌المللی (شماره دوم سال ۱۹۵۷) به چاپ رسانده است اظهار عقیده نمود: «یک مرحله برده‌داری ضرورت مطلق است و حال که متون در این باره تقریباً خاموشند، باید باستان‌شناسی را به حرف زدن واداشت.»

اما از نظر آقای دیاکونف یکی دیگر از رهروان خط سیر «تک‌الگوی» بی‌باری باستان‌شناسی و با توسل به قیاس و تشبیه هم می‌توان وجود نظام بردگی را ثابت و در نتیجه مشکل را حل و حقیقت را آشکار نمود وی در مقدمه کتاب معروف خود چنین توسن سرکش خیال را رها می‌کند:

«مؤلف در بیان و احیای تکامل اجتماعی ماد با دشواریهای بزرگ روبرو شد و با قلت فوق‌العاده مطلب و منابع مصادف گشت. با این احوال

۱- نگاه کنید به: شش‌گفتار درباره دین و جامعه، نوشته دکتر حمیدعنایت‌گفتار دوم، تاریخ جهان باستان، جلد اول، شرق، تاریخ سده‌های میانه، ترجمه آقای رحیم رئیس‌نیا و نیز:

History of Iranian, Moscow, 1967

۲- تاریخ جهان باستان، جلد سوم، رم، مقدمه مترجمان، ص ۱۷.

تئوریهای علمی نقطه اتکای محکمی برای شخص محقق می باشد. اوضاع و احوالی که همعنان پیدایش جامعه برده داری بوده است و نخستین گامهایی که جامعه مزبور در طریق تکامل برداشته به حدی مورد مذاقه نظری دانشمندان شوروی قرار گرفته که به محض در دست داشتن چند مدرک پراکنده و آثار و امارات غیرمستقیم و غیره می توان جریان و مشی تکامل را چنانکه تقریباً موافق با حقیقت باشد - به طور کلی - مشخص نمود و پیشرفت هر مرحله را جداگانه معین کرد.^۱

۳- یک دسته از دانشمندان ایرانی و آنیرانی با آنکه به گونه یی روند دگرگونی پذیر، و بالان تاریخ ایران را پذیرا می شوند از کاربرد مفاهیم جامعه شناسی غربی می پرهیزند و باور می دارند که مقولات جامعه شناسی که اساساً از مطالعه جامعه های غربی استخراج شده اند، قابل تطبیق با تاریخ ایران نیست و جامعه ما چه در گذشته و چه در حال دارای کیفیاتی خاص خود است که نه با تئوری « فئودالیسم شرقی » توضیح پذیر است و نه با نظرگاه رسمی محققان شوروی.

به گمان ایشان « جامعه شناسی تاریخی وجود قوانین عام و شامل و رای تاریخی را که حاکم بر تکامل تک خطی تمام دوره های تاریخی باشد، نمی پذیرد چه تحولات تدریجی و اجتماعی در هر دوره تاریخی، خاص همان دوره و قوانین تحول تک خطی از یک مرحله تاریخی به مرحله دیگر نیز دارای ویژگیهای خود می باشد و از آنجا که جامعه شناسی تاریخی، جامعه و تاریخ را از فرآورده های انسانی دانسته و جریان تاریخ را برآیندی از رابطه انسان با فرآورده های خود می داند هیچ قانون کلی و عمومی را که حاکم بر سیر خللناپذیر تحولات اجتماعی و تکامل تک خطی جوامع بشری از مراحل معین و مشخص تاریخی باشد نمی پذیرد.^۲

۱- تاریخ ماد، مقدمه، صفحات ۴ و ۵، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

۲- احمد اشرف، نظام فئودالی، یا نظام آسیایی، موسسه تحقیقات اجتماعی، ص ۲۰.

یکی از منکران مکتب «یکالگوئی» که در تاریخ زمینداری ایران از استقرار اسلام تا روزگار کنونی، بررسی‌های تازه‌ای نموده است خانم «آن لمتون» نویسنده کتاب «مالک و زارع در ایران» است که اطلاق اصطلاحات نظام فئودالی اروپائی را بر عناصر جامعه ملکداری ایران روا نمی‌داند چنانکه می‌گوید: «از روش اقطاع گاهی به عنوان فئودالیزم یاد شده و حال آنکه مقتضایاتی که مایه ایجاد و پیشرفت روش اقطاع داری گشته با آنچه هنگام توسعه و تکامل فئودالیزم در مغرب اروپا وجود داشته با هم متفاوت بوده است. نتایج این دو روش یعنی اقطاع شرقی و فئودالیزم غربی به هم شبیه نیست و ذکر کلمه فئودالیزم در مورد ممالک شرقی از جمله ایران موجب گمراهی است مگر این که نخست این نکته روشن شود که «فئودالیزم» اسلامی ربطی به هیچ نوع از انواع مختلف فئودالیزی که در مغرب زمین دیده شده است ندارند...»^۱

خانم لمتون در چند کار پژوهشی که بعداً انجام داده‌اند تصوّر روشن تری از نظریه خود به دست می‌دهد:

«با وجود همه تنوعها در برخی زمینه‌ها و به ویژه در نظام زمینداری، در مدت هزاران سال تداوم شگفت انگیزی وجود داشته است. در طول تمام این مدت گرچه بستگی شدیدی میان نظام درآمد ارضی و واگذاری زمین از یک طرف و تحمیل هزینه سپاهیان بر زمین از طرف دیگر وجود داشته است لیکن نظام ارضی اساساً نظامی «بوروکراتیک» بوده است نه فئودال... تفاوتی ریشه‌ای میان سازمان‌های «فئودالی» اروپای باختری و روش واگذاری زمین در ایران پدیدار است، در اولی قرارداد خصیصه‌ای اصلی بود و در دومی عامل قرارداد هرگز از ویژگیها شمرده نشد. در طی زمان سیرامور چنان بود که وظایف حاکم ایالت، فرمانده نیروهای ایالت، وصول کننده مالیات، اجاره مالیات و کسی که زمین به تیولش سپرده شده بود همه با هم ترکیب و در یک شخص جمع شود. حاصل این وضع پیداشدن

۱- مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، سال ۱۳۴۵، ص ۱۲۱.

ثروتها و دارایی‌های وابسته به زمین و بزرگ‌مالکی‌ها بود که در نفس امر از حکومت مرکزی مستقل می‌بودند تفاوت قاطع میان تیول‌دار ایرانی و «واسال» اروپایی در این بود که اولی حصه‌ای که می‌گرفت وابسته به اراده حاکم بود و آن را هم به عنوان عنایتی نسبت به خویش می‌انگاشت. آن دسته از خصائص نظام زمینداری ایرانی که اغلب به مسامحه خصائص «فتودالی» نامیده می‌شود، نتیجه فتودالیزم نبود بلکه ثمره طبیعت قدرتهای خودکامه می‌بود.^۱

ماکسیم رودنسون جامعه‌شناس و اسلام‌شناس فرانسوی^۲ نیز در شمار کسانی است که از کاربرد مقوله‌های جامعه‌شناختی اروپایی در تحلیل جامعه اسلامی پرهیز واجب می‌دارند. رودنسون می‌کوشد از هرگونه تحکم و حزمیت که به گفته او شیوه مارکسیستهای استالین مآب است، به پرهیزد و حقیقت مشخص را چنانکه هست ببیند و آنرا چنانکه هست بررسی کند، به گمان رودنسون، جوامع اسلامی از حمله جامعه اسلامی ایران در پویه تاریخ راهی جدا از جوامع غربی پویده‌اند یعنی نباید پنداشت که مطابق نظریه کلی مارکس درباره سیر تحول جوامع از بندگی به فتودالیت و سپس سرمایه‌داری مراحل تحول جامعه اسلامی نیز، به همین گونه منظمی یکی پس از دیگری آمده‌است، هیچیک از این مراحل را نمی‌توان به نحو مطلق دارای نظام بندگی یا فتودالیت یا حتی شیوه خاص آسبایی دانست زیرا گاه مصداق نوع معینی از آنها و گاه جامع خصوصياتی از چندتا یا همه آنها بوده است.

۱- آن‌لمتون، یادداشت‌هایی چند پیرامون مساله رشد روستایی و اصلاح ارضی در ایران، نشریه تحقیقات اقتصادی، آبان ۱۳۴۳، ترجمه دکتر منوچهر تهرانی و نیز رجوع شود به مقاله دیگر خانم لمتون تحت عنوان «تکامل نظام اقطاع در ایران قرون وسطی» در مجله نگین اسفندماه ۱۳۴۶ ترجمه آقای عطاءالله نوریان.

۲- نویسنده کتابهای مشهور «اسلام و سرمایه‌داری»، «محمد» و «مارکسیسم و دنیای مسلمان».

رودنسون و آن‌لمتون در توصیف مختصات تکامل اجتماعی ایران از به‌کاربرد اصطلاح «وجه تولید آسیایی» هم خودداری می‌ورزند ولی صحت و اصالت آن به‌عنوان یک شکل تولید متمایز و مستقل نزد برخی دانشمندان دسته‌آخر یعنی دانشمندانی که مخالف کاربرد مفاهیم جامعه‌شناسی غربی‌اند - یقینی و انکارناپذیر است.

مدافع بلندنام و کامل عیار «وجه تولید آسیایی» «کارل ویت‌فوگل» شرق شناس آلمانی است که اعتقاد می‌ورزد بر همه جوامع شرقی در همه دورانها، نظام تاریخی خاصی که با ویژگیهای برده‌داری و فئودالی تفاوت داشته یعنی نظام آسیایی حاکم بوده است و این نظام - برخلاف نظامهای غربی - که پویا و متغیرند، وضعی ایستا دارد و در برابر پیشرفت و دگرگونی اساسی دیرپائی و سخت جانی نشان می‌دهد.

از یاد نبریم که نظریه وجه تولید آسیایی را ویت‌فوگل بنیاد نکرده و حتی به خلاف غلط مشهور بنیادگر آن مارکس و انگلس هم نبوده‌اند تنی چند از علمای علم اقتصاد کلاسیک چون «ریچارد جونز» و «جان استوارت میل» که خود از «آدام اسمیت» و «جیمز میل» تأثیر پذیرفتند، در این زمینه بسی پژوهیده‌اند و اطلاعات ارزشمندی داده‌اند. و با فیض‌گیری از همین پژوهشها و کوششها است که مارکس در یک سلسله آثار خود، شیوه تولید آسیایی و جامعه کهن آسیایی را مورد تحلیل قرار می‌دهد و از آن جمله می‌نویسد:

«شرایط اقلیمی، وضع زمین، فضای عظیم، بیابانی که از صحرای افریقا از طریق عربستان و ایران و هندوستان و تاتارستان تا ارتفاعات فلات آسیا امتدادست، سیستم آبیاری مصنوعی را به‌کمک ترعه‌ها و تأسیسات آبیاری پایه زراعت شرقی کرده است. «ضرورت بدیهی استفاده صرفه‌جویانه از آب... در شرق ناگزیر مداخله قدرت متمرکز دولت را می‌طلبد منشأ آن وظیفه اقتصادی یعنی به‌ویژه سازمان دادن امور عمومی که دولتهای آسیائی مجبور بودند اجرا کنند، از همین جاست.» و در معروفترین کتاب خود

کوشیده است « کلید رمز تغییرناپذیری جامعه آسیائی را » به دست دهد « تغییرناپذیری که به طرزی شگفت، با برافتادن وازنو بنیاد یافتن دولتهای آسیائی و تغییرات شدید و پی در پی سلسله های شاهی شاقصند است. »

و در مقدمه « نقد اقتصاد سیاسی » که در سال ۱۸۵۹ در برلن از چاپ بیرون آمده چنین می گوید: «... اگر رویهمرفته به خطوط کلی توجه داشته باشیم (خواهیم دید که) شیوه های تولید آسیائی، باستانی، فئودالی و بورژوازی جدید، چوآن دوره های تاریخی ساخت (فرماسیون) اقتصادی جامعه اند. » این چهار شیوه را می توان به دو گروه تقسیم نمود: شیوه تولید باستانی، فئودالی و بورژوازی، در تاریخ مغرب زمین، یکی پس از دیگری پیداشده اند. اینها سه مرحله از تاریخ مغرب زمینند و هر کدام دارای خصائص نوع معینی از مناسبات بین آدمیانی هستند که کار می کنند. خصیصه شیوه تولید باستانی، بردگی است و خصیصه شیوه فئودالی، سرواژ است و خصیصه شیوه تولید بورژوازی مزدوری است. اینها سه وجه متمایز استثمار انسان از انسان را تشکیل می دهند - شیوه تولید بورژوازی آخرین ساخت تنازع دار است چرا که در شیوه تولید سوسیالیستی - یعنی در بین تولید کنندگان همبسته، دیگر استثمار انسان از انسان، تبعیت کارگران یدی از طبقه ای که هم وسایل تولید وهم قدرت سیاسی را صاحب است، وجود ندارد.

در عوض شیوه تولید آسیائی به نظر نمی رسد که از مراحل تاریخ مغرب زمین باشد از اینجاست که مفسران مارکس درباره وحدت یا بی وحدتی فرآیند تاریخی بحثهای خستگی ناپذیری داشته اند. درواقع اگر شیوه تولید آسیائی از خصائص تمدنی غیر از تمدن غربی باشد این احتمال وجود دارد که تحوّل تاریخی، بر حسب گروههای مختلف چندین خط را طی کند (نه یک خط را) از سوی دیگر به نظر می رسد که خصیصه شیوه تولید آسیائی تبعیت بردگان، سروها، و مزدوران از طبقه ای که مالک ابزار تولید است نبود، بلکه تبعیت عموم از کارگزاران دولت است. اگر این تعبیر از شیوه تولید آسیائی درست باشد، شالوده اجتماعی، از طریق نبرد طبقاتی،

به معنای غریبی مشخص نمی‌شود بلکه خصوصیت آن این است که همه جامعه تحت استثمار دولت یا طبقه دوائیان (بوروکراتیک) قرار دارد. از اینجا بی‌درنگ پیداست که چه استفاده‌ای می‌توان از شیوه تولید آسیائی کرد. درواقع می‌توان تصوّر کرد که در صورت اجتماعی شدن وسائل تولیدی، جامعه سرمایه‌داری سرانجام به ختم هرگونه استثمار، بلکه به تعمیم شیوه تولید آسیائی به همه بشریت منتهی گردد. آن دسته از جامعه‌شناسان که جامعه شوروی را دوست ندارند این گفته‌های کوتاه درباره شیوه تولید آسیائی را به تفصیل تفسیر کرده‌اند. آنان حتی برخی از نوشته‌های لنین را نشان داده‌اند که وی در آنها از این که مبادا انقلاب سوسیالیستی به‌حای منجر شدن به ختم استثمار انسان از انسان، به‌نظام آسیائی منتهی گردد ترس داشته است و منظورشان از این کار گرفتن نتایج سیاسی بوده که به آسانی می‌توان حدس زد.^۱ درحقیقت بحث برسر موضوع «وجه تولید آسیائی» از دیرگاه پیش از جنبه حقیقت پژوهی، جنبه حزبی و غرضهای سیاسی به‌خود گرفته است. از اوایل قرن بیستم که جنبش‌های اجتماعی از غرب به روسیه دامن‌گستر شد، این موضوع در کنگره چهارم حزب سوسیال دمکرات روسیه که در استکهلم برگزار گردید مطرح شد. شکل طرح تئوری به این صورت بود که آنجا لنین تز «ملّی کردن اراضی» را عرضه می‌کند و پله‌خائف در موضع مخالف قرار می‌گیرد و تز «ملک اراضی به وسیله شهرداریها و شوراهای روستا» را در برابر «مالکیت دولتی» قرار می‌دهد. دلائل پله‌خائف بر علیه «ملّی کردن زمینها» مبتنی بر نظریه «وجه تولید آسیائی» بود. او دلیل می‌آورد که علت اصلی استبداد دیرپای شرقی، مالکیت دولت بر زمین‌ها بوده است، بنابراین خطر آن می‌رود که در روسیه نیز با چنین استبدادی مواجه شویم. در مقابل، لنین جایگاه تاریخی ملل شرق و غرب را با هم مقایسه می‌کند

۱- ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقریرهام،

و اطمینان می‌دهد که «استقرار مالکیت دولتی بر اراضی» نظر به اوضاع و احوال جامعه^۵ روسیه در قرن بیستم و یک سلسله ملاحظات دیگر، منجر به «بازگشت به نظام آسیایی» نخواهد شد.^۱

در روزگار استالین نیز بحث جدی در این باره با کشاکش بر سر مسائل روز آمیخته شد و پیداست که در این آمیختگی و آشفتگی، شناخت حقیقت اغلب دشوار می‌شود. در حد نمونه در کتاب «تاریخ حزب کمونیست روسیه» شوروی بلشویک^۲ که به فرمان استالین نگارش و نشر یافته است، هرگونه اشاره به «وجه تولید آسیائی» و «خطر بازگشت به نظام آسیائی» از گزارش مباحثات کنگره^۳ چهارم حذف گردیده است. شکست جنبش انقلابی چین در ۱۹۲۷ یک بار دیگر تئوری نظام آسیائی را به صورت بحث داغ روز درآورد و رنگ سیاسی تندى به آن داد. این مسأله مطرح گردید که آیا این شکست اتفاقی است و یا اینکه ناشی از سرشت و ساخت جامعه؟

در آن اوضاع و احوال، مقالات و رسالات مهمی درباره^۴ این تئوری، و انطباق آن با تاریخ باستانی شرق انتشار یافته بود که یکی از آنها مجموعه کامل مقالات و نوشته‌های مارکس و انگلس درباره^۵ چین و هندوستان بود که توسط «ریازانوف» مدیر مهمترین انستیتوی علوم اجتماعی شوروی از میان آثار و مؤلفات آنها گردآوری و طبع شد، ولی مهمتر از آن، مقالات پرفسور وارگا بود که برای نخستین بار تئوری مذکور را برای تحلیل تاریخ باستانی چین به کار برد. وی طی دو مقاله اظهار عقیده نمود که مباشرت مربوط به آب، اعم از اقدامات استحفاظی (جلوگیری از طغیان آب) و تدابیر استحصالی

۱- کارل ویت فولگل، خودکامگی خاوری، صفحات ۳۶۵-۳۶۷ و نیز رجوع کنید به مقاله^۶ نحوه تولید آسیائی در مجله^۷ نگین، سی ام آبانماه ۱۳۴۷، سال چهارم، شماره ۴۲.

۲- History of the Communiste party of the Soviet-Union Bolsheviks

(حفر کانال به منظور آبیاری) مسأله اساسی جامعه قدیم چین و عامل اصلی در چگونگی تحولات تاریخی آن سرزمین بوده است.^۱

در چنین فضای فکری است که تنی چند از تاریخ نویسان شوروی با عقاید « وارگا » درمی افتند و محققان را از توجه به آن برحذر می دارند « یولک » صریحاً اعلام کرد « نظریه وجه تولید آسیائی با اساس تعلیمات مارکسیسم - لنینیسم متناقض است » و « مفهوم تولید آسیائی ضد مارکسیستی است » و « تولید آسیائی از نظر تئوری بی پایه است » و « با جوهر - مارکسیسم - لنینیسم درباره طبقات و دولت تناقض دارد . » آکادمیسین « استرووه » نیز به حمایت از « یولک » برخاست و عقاید « وارگا » را مردود شمرد و « در رد تئوری شیوه تولید آسیائی ، شایستگی بزرگی از خود نشان داد . »^۲

گروه « یولک - استرووه » با انتقادهای پرفسور وارگا ، روبرو شدند که سرسختانه در موضع خود ایستاده بود و در نبرد با آنها کوتاه نمی آمد . ولی هنگامی که استالین ، آشکارا از نظریه « یولک » و استرووه جانبداری کرد ، موضوع بغرنج شد و کار به بن بست کشید ، در چنین اوضاع و احوالی بود که پرفسور وارگا ، خواهان سامان دادن یک بحث و انتقاد رسمی درباره « نظریه وجه تولید آسیائی » شد ، پیشنهادی که بی درنگ مورد قبول واقع و در پی آن در فوریه ۱۹۳۱ کنفرانس مذکور در لنین گراد منعقد گردید ، درمباحثات کنفرانس که « تا حدودی روح اسکولاستیک و فضل فروشی در آن خودنمایی می کرد . »^۳ مباحثه کنندگان گذر همه جوامع را از « نورمهای معین » پرهیز - ناپذیر یافتند و « وجه تولید آسیائی » را نظری مردود و محکوم اعلام کردند زیرا به نظر ایشان آنچه در جوامع آسیایی دیده می شود چیزی نیست جز

۱- دکتر محمد علی خنحی ، تاریخ ماد و منشاء نظریه « دیاکونف » ، مجله راهنمای کتاب ، شهریور ۱۳۴۶ .

۲- تاریخ جهان باستان ، شرق ، ص ۱۱۸ .

۳- همان منبع .

نوعی از انواع فئودالیسم و اصطلاح «ویژگی آسیایی فئودالیسم» را علم کردند. یکی از کسانی که در انجمن لنینگراد شرکت داشت کارل ویت فوگل معروف بود که دربارهٔ جامعهٔ چینی تحلیل‌های عمیق به عمل آورده بود و از نظریهٔ «شکل تولید آسیائی» دفاع می‌کرد، وی پس از محکومیت این نظریه مطالعات خود را در زمینهٔ جوامع آسیائی دنبال کرد و در سال ۱۹۵۷ کتاب مشهور خود را^۱ که چکیدهٔ مطالعات و تحقیقات چندین و چند ساله است انتشار داد. از نکات کتاب، یکی آن است که مارکس در مراحل بعدی تحقیقات خود از نگرهٔ «وجه تولید آسیائی» روی برگرداند و معتقد گردید که تاریخ محکوم است طبق الگوهای معین تحول یابد و بدون استثناء چه در شرق و چه در غرب از مراحل پنجگانه عبور نماید. اما وارگا مخالف این برداشت است و اطمینان می‌دهد که مارکس هیچگاه در نظر نخستین خود تغییری نداد و تا پایان عمر پیرو نظریهٔ مذکور بود. وارگا در فصل آخر کتاب «مسائل اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری» دربارهٔ «وجه تولید آسیایی» سخن می‌گوید از نظریهٔ پذیرفته شده در کنفرانس لنینگراد انتقاد می‌نماید و «روش تولید آسیایی» را فرماسیونی بیگانه از برده‌داری و فئودالیسم می‌داند و مدافعان نظریهٔ پذیرفته شده در کنفرانس همانند دوبرفسکی و بولک و گودس را مورد انتقاد قرار می‌دهد و به کم‌دانشی و خشکاندیشی متهم می‌کند.

اکنون ببینیم خصایص و عناصر وجه تولید آسیائی — صرف نظر از تطابق یا عدم تطابق آن با حقیقت تاریخ ایران — کدامند و جامعهٔ آسیائی، چگونه جامعه‌ای است؟

به اعتقاد وارگا، در نظر مارکس وجه تولید آسیائی صورتی از فئودالیسم نیست زیرا در توالی دوره‌های تاریخی قبل از برده‌داری می‌آید.

بطور کلی، صورت‌بندی آسیائی را سه خصلت مشخص می‌سازد و از

۱- Karl wit fogel, oriental despotism, New Howan

نظام فئودالی متمایز می‌کند:

الف- وجود سازمان آبیاری وسیعی که از طرف دولت ایجاد می‌شود (و این عمده‌ترین عنصر است).

ب- مالکیت خصوصی زمین در برابر مالکیت دولتی اراضی فوق‌العاده ناچیز است تا جایی که می‌توان گفت مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد.

ج- و بالاخره اقتصاد جنسی قائم به ذات روستاها.

در تولید آسیائی وجود شبکه‌های آبیاری وسیع به پیدایش حکومت مقتدر مرکزی منجر می‌شود و واحدهای جمعی روستایی اساس استقرار استبداد آسیائی را تشکیل می‌دهند.^۱

به نظر «ایولاکوست» - مورخ و جامعه‌شناس مارکسیست فرانسوی - مشخصه عمده شیوه آسیائی تولید عبارت است از فقدان یک طبقه اجتماعی که بتواند مازاد تولید را به خود متعلق سازد و از مردم استثمار کند بی آنکه نیروهای مولد را که بخش اعظم آن در اختیار روستائیان و قبایل قرار دارد به مالکیت خصوصی خود درآورد.

همین عدم تملک وسایل تولید تضادهای درونی را به طور نسبی خفیف کرده و از شکل‌گیری و توسعه جنگ طبقات به شدت و روشنی‌ای که در اروپا جریان یافته جلوگیری کرده است. در واقع فقدان چنین طبقه‌ای موجب آن شده که تحول تاریخی در جوامع غیراروپایی سیر مبهم و به‌ویژه بطی‌ای داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت که بررسی جوامع راکد و فرتوت نظریه اصلی مارکس را از طریق برهان خلف تأیید می‌کند که جنگ طبقات قوه محرکه تاریخ است.^۲

۱- y. Varga, pobtico-Economic Problems of Capitalism,

1968, 330-357

۲- ایولاکوست، جهان بینی ابن خلدون، انتشارات دانشگاه تهران، ص

اما ایولاکوست معلوم نمی‌کند که چرا در جوامع غیراروپایی طبقه اجتماعی مورد نظر به وجود نیامده و وسایل تولید از دستیاز مالکیت خصوصی برکنار مانده است. بدیهی است بی‌فهم این چرایی حکم نتوان کرد که: «بررسی جوامع راکد و فرتوت نظریه اصلی مارکس را از طریق برهان خلف تأیید می‌کند که جنگ طبقات قوه محرکه تاریخ است.»

اریک هابسبام Eric-habsbaum مورخ انگلیسی در مقدمه کتاب «شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی پیش از سرمایه‌داری» اظهار عقیده می‌کند که نظام آسیائی که بعدها در آثار مارکس بسط داده شده شکلی از تقسیم کار اجتماعی بوده و از تحول نظام جماعتی نخستین پدیده شده است. نظام آسیائی نخست از طرف مارکس - با فقدان مالکیت خصوصی زمین و لزوم تمرکز شدید قدرت برای خدمات رفاهی عمومی نظیر ایجاد شبکه آبیاری و غیره توجیه شده است و چندی بعد مارکس با تعمق بیشتر دریافت که ویژگی عمده آن وحدت صنعت و کشاورزی در جامعه روستائی است، و به همین دلیل در درون خود از تمام شرایط لازم برای «تولید نسل» و «تولید اضافی» برخوردار است و به ناگزیر بیش از هر نظام دیگری در برابر تطور اقتصادی و تکامل تاریخی مقاومت می‌کند.

نظام آسیائی یک جامعه طبقاتی نیست و یا بدوی‌ترین شکل جامعه طبقاتی است.^۱

هابسبام نیز نه علت وحدت صنعت و فلاح را توضیح می‌دهد و نه معلوم می‌کند که چرا مالکیت در نظام آسیایی جمعی است.

بالاخره به موجب عقیده مرحوم دکتر محمدعلی خنجی «جان کلام و نکته حساس در تئوری (وجه تولید آسیایی)، عبارت از بحث درباره منشأ دولتهای شرقی است.» به عقیده مارکس و انگلس «در تحول تاریخی

۱ - شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری، ترجمه Jack Cohen

با مقدمه اریک هابسبام، لندن، ۱۹۶۵.

اروپا، تجزیهٔ جماعت بدوی - در اثر رشد قوای تولیدی - و تقسیم آن به دو طبقهٔ متخاصم (برده‌داران) و (برندگان) و تعارض منافع و مبارزهٔ آن دو طبقه، سبب و منشأ پیدایش دولت بوده که از همان آغاز دستگاهی است متعلق به یک طبقه که برای حفظ تعادل و نظم اجتماع به سود برده‌داران در برابر بردگان به کار برده می‌شود و حال آنکه در تحول تاریخی شرق، دولت از منشأ دیگر نشأت می‌یابد که با منشأ اروپایی آن بکلی متفاوت است. « به عقیدهٔ آنان » مباشران امرآبیاری یعنی متصدیان منافع عمومی جماعت، نطفهٔ اولیهٔ دولت‌های شرقی را تشکیل داده‌اند و از استحالهٔ تدریجی آن مباشران و تبدیل آن به طبقهٔ حاکم بر جماعت، دولت پدیدار گشته است و این استحاله در زمانی کم و بیش طولانی صورت گرفته است. . . . » ، «مسأله مهمتر از آنست که در بدو امر جلوه می‌کند، یکبار دیگر توجه کنیم، در شکل اروپایی تکامل، نخست جامعه به طبقات تقسیم می‌شود و سپس از تعارض طبقات، دولت نشأت می‌یابد. ولی در شکل شرقی تطوّر، نخست دولت پدیدار می‌شود، دولتی از مباشران امور عمومی که خود یک طبقه است و پدید آمدن آن نخستین تقسیم جامعه به طبقات می‌باشد به عبارت روشنتر، با پدید آمدن دولت، جامعه به دو طبقه، طبقهٔ حاکم و طبقهٔ محکوم یا طبقهٔ استثمارکننده و طبقهٔ استثمارشونده، تجزیه می‌شود و کاستهای مختلف پدید می‌آید. »^۱

ارزیابی و عیارسنجی نظریات ذکر شده:

بی‌آنکه ارزش تحقیقات دستهٔ اول را یکسره انکار کنیم، باید بگوییم که قبول آن - به عنوان اساس کار تحقیق - برای منش و قومیت ما زیان بار است و در موارد بسیاری منحرف کننده و حتی خلاف اصول و روش علمی است.

۱- محمد علی خنجی، تاریخ ماد و منشأ نظریهٔ دیاکونف.

پیروان نظریه «فتودالسم شرقی» با فرض یکنواختی تاریخ ایران، تازگیها، ویژگیها و دگرگونیهای اصولی برخی از ادوار را نادیده میگیرند مخصوصاً جنبش ضد طاغوتی و دگرگون ساز خلقهایی را که در فلات ایران زیستهاند در قربانگاه تقدیرکور بی قلب ذبح می کنند. تردیدی نیست که یک جامعه طی سه هزار سال بلا تغییر نمانده و در روابط سیاسی و مدنی آن، مناسبات دینی و فرهنگی آن، دانش پیکارجویی و طاغوت شناسی آن، نظام طبقاتی آن، رژیم دولتی آن و غیره تحولاتی که ناچار در جهت بغرنجتر شدن یعنی در سمت تکاملی است، رخ می دهد و در واقع نیز چنین بوده است. ولی یکی از ویژگیهای این جامعه طی سه هزار سال نوعی ثبات ساختمانی آن در عین تغییر است! نوعی ایستایی در عین پویایی، تغییر و پویایی در آن است که نظام دودمانی یا نظام «ویس» اولیه که مبتنی بر رسوم پدرسالاری بود از همان آغاز برخورد آریاها با تمدنهای بومی و به ویژه از دوران ماد زوال می یابد و به جای آن به تدریج شاه و شاهنشاه و دولت متمرکز، شهرها، بازارها و پیشه وران، بازرگانی، روابط پولی، بردگی (تولیدی جنبی) پدید می گردد، و سپس این جریان به تیولداری و فتودالسم و اریستوکراتیسم و هیراشی و شیوه کاست مانند طبقاتی تحول می یابد. و پس از استقرار اسلام دگرگونیهای ژرف در پهنه های سیاست، اقتصاد و فرهنگ روی می دهد و در دوران اخیر نهادها و بنیادهای سنتی ضریب مهیب می خورد و جامعه ایرانی به مرحله کاملاً نوینی گام می نهد: نیروها و عناصر نوین سر برمی آورند و به انگیزه فرازجویی و کمال خواهی برآیند، روندها و راههای پیموده نشده را با جهشی طی کنند و یک شبه ره صدساله روند. ولی از سوی دیگر ثبات و ایستایی در آن است که بدون آنکه نظام دودمانی پدرسالاری از میان برود و در حالی که بسیاری از مؤسسات و موازین آن بجاست، بردگی پدید می شود و بدون آنکه بردگی از میان برود مقررات جامعه هیراشیک و اشرافی فتودال و تیولداری ظهور می کند و همه در کنار هم و تا دیری حتی تا دیری پس از استقرار اسلام زندگی می کنند! و در روزگاران اخیر بی آنکه

نهادهای نیروهای پیشین یکسره از میان برداشته شوند نیروها و عناصر نوین سر بلند می کنند. و این جنبه جامعه ایرانی - اختلاط پدیده های متنوع اجتماعی - اکثر محققان را به بیراه برده است!

به هر صورت، حقایق و جریانهای جهان معاصر بی پایگی پندارهای بریستد و هرتسفلد و... را آشکار کرد و فکر ارتجاعی مربوط به ابدی و ازلی بودن «فتودالیزم» و «استبداد» شرقی باطل از آب درآمد همچنین باطل گردید پنداشت کسانی که به پیروی از مارکسیسم^۱ تعلیم می دادند که روابط تولیدی سرمایه داری باید در بطن جامعه «فتودالی» بروید و به حدّ معینی از رشد و کمال برسد تا شراره های انقلاب بورژوازی زبانه کشد و در درون جامعه بورژوازی نیز پیموده شدن چنین جریان مشابهی برای فرا آمدن نظام جامعه گرایی ضرورت دارد. این واقعیت و همچنین واقعیت گذشته تاریخ شرق و حتی غرب ما را هشیارباش می دهد و به این حقیقت رهنمون می گرداند که پذیرفتن درست نظرگاه رسمی محققان شوروی منطقاً همانقدر غلط و توجیه ناپذیر است که پذیرش بی چون و چرای نگره های دانشمندان گروه نخستین. محققان شوروی و سایر هواخواهان مکتب «یک الگوی» با فرض همانندی تحولات اجتماعی و سیاسی ایران با تاریخ اروپا، بسیاری مطالب را درباره تاریخ ایران بدون تفحص کامل مسلم می پندارند.

۱- مارکس در مقدمه «نقد اقتصاد سیاسی» می گوید:

نیروهای تولیدی مادی جامعه، چون به حدّ معینی از توسعه رسند، با روابط تولیدی موجود یا روابط مالکیتی که تاکنون بستر حرکتشان را تشکیل می داد و چیزی جز مظهر حقوقی آنها نیست، برخورد پیدا می کنند. این شرایط (یعنی روابط تولیدی، یا روابط مالکیت) که تا دیروز صورت توسعه نیروهای تولیدی به شمار می رفت، تبدیل به موانعی سنگین می شوند. آنگاه است که دوران انقلاب اجتماعی آغاز می گردد. (نقل از کتاب مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ص ۱۶۳).

«خطای تاریخ‌نویسان شوروی، به‌خصوص، به‌تحلیل ایشان از دوران پیش از تاریخ جوامع بشری و سازمان‌های اجتماعی جوامع شرقی در دوران باستان مربوط می‌گردد. جامعه‌شناسان و تاریخ‌نویسان شوروی به‌عللی، گمان می‌کنند و چون گمان می‌کنند می‌کوشند اثبات کنند که جوامع ابتدایی بشر، در همه جای کره زمین، مراحل همانند را گذرانیده‌اند... این عقاید دنبال‌کردن و توسعه‌بخشیدن مطالبی است که انگلس در کتاب خود «منشاء خانواده...» نوشته است، و ظاهراً، جامعه‌شناسان شوروی این را «وظیفه» خود می‌دانند که مطالب کتاب انگلس را در این زمینه چون حجتی بپذیرند بدون آنکه توجه داشته باشند دانش مردم شناسی از زمان مورگان، که الهام‌بخش انگلس در مطالعات مردم‌شناسی او بود، تاکنون راه بسیاری را پیموده است و عقاید مورگان در بسیاری زمینه‌ها ارزش علمی خود را از دست داده است. حتی در عصر مورگان داروین، که خود واضع فرضیه تکاملی حیات بود، با نظر مورگان با فرضیه هرج و مرج روابط جنسی در میان اقوام بدوی مخالفت کرد و وصلت‌گروهی را غیرمنطقی دانست. لوی Lowie - جامعه‌شناس آمریکایی، بر اساس مدارک موجود، و نه بر اساس فرضیات و گمان، در ۱۹۲۵، در کتاب خود Primit Iverman توضیح داد که همه‌جا شوهر، زن و فرزندان صغیر، واحدی را تشکیل می‌دهند که از مابقی جماعت مشخص است مورگان نیز، در ضمن تحقیقات خویش، هرگز به‌مورد مستندی در زمینه بی‌قاعده بودن روابط جنسی برخورد کرده بود، آنچه او بیان می‌داشت تنها یک فرضیه بود و مطالعات بعدی جامعه‌شناسی آن را اثبات نکرد، تقسیم زندگی همه جوامع بشری به دوران‌های مشخص گله‌های اولیه، مادر سالاری^۱ و پدرسالاری که به پیشرفت «تک خطی» معروف است، نیز امری

۱- البته اکنون مردم‌شناسان تقدّم جهانی مفروض مادرسالاری را بر رابطه قومی پدرسالاری تأیید نمی‌کنند و از این نیز فراتر رفته و تسلط نفوذ جنس مونث را در امور خانوادگی یا اجتماعی دوره ابتدایی در آن حد که بتوان

اثبات شده نیست و لوی، در همان کتاب ذکر می‌کند که هرگز نمی‌توان با قاطعیت معتقد شد که همه اقوام بشری از یک مرحله مشخص گذشته‌اند و به مرحله‌ای دیگر رسیده‌اند. پس از لوی نیز، هیچ مردم‌شناس بزرگی، حتی بوآس^{۴۰} که مورد تکریم تاریخ‌نویسان و مردم‌شناسان شوروی است، نظریات او را رد نکرده است و دلایلی عینی بر ضد آراء او به دست نیاورده است...^۱ رفتار جامعه‌شناسان و شرق‌شناسان شوروی، با مضامین اجتماعی شرق باستان یادآور رفتار هراس‌انگیز پروکراست (Procrouste) (راهنر افسانه‌ای یونان با مسافران تیره بخت است، آنها نیز تاریخ شرق را بر روی دو قالب آهنین خود (بردگی و فئودالیسم) قرار می‌دهند. اگر قالب زیادتز آمد، قسمت‌های زاید را ازه می‌کنند و چنانچه کوتاه‌تر آمد، باز از هرسو آنرا می‌کشند تا قالب برابر شود.

آقای دیاکونف که وجود نظام برده‌داری را در ایران ماد و هخامنشی امری مسلم و قطعی گرفته است درباره فتح همدان به دست کوروش می‌نویسد: «... اکباتان غارت شد و بخشی از مادیها برده گشتند...»^۲ و حال آنکه در هیچیک از مدرک موجود - از اسارت و بندگی سخن نرفته و آقای دیاکونف آنرا از خود ساخته است! افزون بر این در اسناد

→ آن را مادر سالاری نامید انکار می‌کنند ولی حتی اگر این توالی همانطور باشد که هنگامی که انگلس آن را نوشت عموماً بدان باور داشتند به سادگی با اطلاعات باستان‌شناسی قابل انطباق نمی‌باشد... در حقیقت آنچه را که داده‌های باستان‌شناسی باید اثبات کند طرح طبقه‌بندی روسی از پیش‌قطعی فرض می‌کند... گوردون چایلد، تطوّر اجتماعی، ترجمه احمد صبوری، ص ۳۲ (انتشارات نیل) ناقل سخنان گوردون چایلد گردآورنده است.

- ۱- دکتر مهرداد بهار، نقد کتاب (تاریخ جهان باستان، جلد اول و جلد دوم). مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۴ و ۵، اردیبهشت ۱۳۵۰.
- ۲- تاریخ ماد.

موجود چیزی نیست که صریحاً ثابت کند کوروش - نماینده اشرافیت پارس و متحد اشراف ماد - همدان را غارت کرده باشد تنها یک لوحه از نیونید شاه بابل در دست است که نوشته کوروش به طرف همدان رفت، سیم و زر و امتعه و اموال همدان را تصرف و تصاحب کرد و با خود به «انسان» برد. به احتمال قرین به یقین منظور اموال دولتی و سلطنتی بود که پس از فتح، توسط کوروش مصادره گردید.

نویسندگان «تاریخ جهان باستان» نیز از اینگونه بیراهه روی و بازگونه اندیشی ایمن نبوده اند و در موارد بسیاری، مختصات تاریخی نظامهای باستانی شرق را دگرگون جلوه داده اند و آقای بهار^۱، در این باره، در خود کتاب شواهد فراوانی بر ضد عقاید نویسندگان آن بدست آورده اند: «بنا به محاسبات خیلی تقریبی، بردگان لاگاش، در اواسط هزاره سوم قریب یک چهارم جمعیت را تشکیل می دادند»^۲.

«این بردگان در کنار مردان آزاد کار می کردند و اغلب با آنان شغلی برابر داشتند»^۳. کار این بردگان مخصوصاً در امور خانه داری مورد استفاده قرار می گرفت»^۴.

در بابل «بردگان خانگی هنوز مانند گذشته اهمیت دارند»^۵. «تنها در معدودی از املاک تعداد بردگان زیاد بود، معیناً عدد آنان در این موارد از چند ده نفر تجاوز نمی کرد»^۶.

در شاهنشاهی باستانی مصر «بردگان در تولید موقع خاص نداشتند، مردان آزاد و حتی اشراف، اربابها و روحانیون در کارهای کشاورزی و کارهای دیگر شرکت می جستند»^۷.

۱- مقاله سابق الذکر.

۲- تاریخ جهان باستان، جلد اول، ص ۱۲۷.

۳ و ۴- همان منبع، ص ۱۲۸.

۵ و ۶- همان منبع، ص ۱۴۷. ۷- همان منبع، ص ۱۶۹.

می شد.^۱...

اما وضع در یونان، این سرزمین کلاسیک برده داری چگونه بود؟
 «بردگان که بخش عمده مردم اتیک را تشکیل می دادند و کار اجباری آنها پایه زندگانی اقتصادی جامعه آتن بود، بدون آنکه حقوقی به دست آورده باشند، نخستین قربانیان این دستگاه کامل عیار دموکراسی برده دار به شمار می رفتند.»^۲

عده طبقات مختلف مردم اتیک، که آتن مرکز آن بود، در ۳۱۲ پیش از میلاد چنین بوده است: «۲۱ هزار آتنی واجد حقوق مدنی ۱۰/۰۰۰ متک و ۴۰۰۰۰۰ برده»^۳ «کورنیت دارای ۶۴۰/۰۰۰ برده بوده است.»^۴
 در اسپارت، قشر قلیل (ده هزار خانواده) اسپارتی حاکم هرگز به زراعت، صنعت یا بازرگانی نمی پرداخت و وقت خود را در شهر صرف امور نظامی می کرد، در حالی که توده عظیم ایلوت ها (دویست هزار نفر) که کشاورز بودند، به صورت برده های دولتی کار می کردند و مایحتاج زندگی اسپارتی را فراهم می آوردند.^۵

فصل بیست و نهم از جلد دوم مربوط به «اوج اقتصاد برده داری» در یونان است و به خوبی می توان دریافت که چهره اقتصاد یونان و روابط تولیدی آن را، در آن عصر، برده داری مشخص می کرده است و برده عامل اصلی تولید بوده است. با این مقایسه و با این شواهد موجود در همین دو مجلد، می توان دریافت که مرتب از «دولت های برده دار» آسیائی سخن گفتن و بر ضد این دولت ها شعارهای خشمگینانه دادن، نه تنها خواننده را به وجود برده داری، به عنوان یک سیستم حاکم اقتصادی در شرق، قانع

۱- تاریخ جهان باستان، جلد اول، ص ۲۸۵.

۲- تاریخ ایران باستان، جلد دوم، ص ۸۳.

۳ و ۴- منبع فوق الذکر، ص ۱۰۴.

۵- همان منبع، صفحات ۶۲ و ۶۳ و ۶۴.

نمی‌سازد، بلکه انسان را به چندان هم می‌افکند. نادرست‌ترین کار در امر تحقیق و جستجو دفاع از امری مردود و پافشاری در آن است. این چگونه توجیهی از مسائل تاریخی، براساس ماتریالیسم تاریخی است که توجیهی به نیروهای اصلی و اساسی تولید و طبقه تولیدکننده نمی‌کند.

اگر شیوه تحلیل نویسندگان دو مجلد کتاب فوق درست بود، می‌شد جامعه‌ای فئودالی را، با چند هزار کارگر و چندین کارخانه دار و بازرگان، جامعه بورژوازی به حساب آورد یا وجود چند کارخانه و مؤسسه دولتی را در یک جامعه سرمایه‌داری بهانه قرار داد و آن جامعه را به رنگ سرخ درآورد... با وجود اینگونه اشتباهات و حتی انحرافات غم‌انگیز، در کشور ما هنوز بسیاریند کسانی که به تقلید روسها کوشش پیگیر دارند نظام اجتماعی و اقتصادی هر دوره از تاریخ ایران را به تکلف با یکی از ادوار پنجگانه منطبق کنند و کار بعضی چنان سنجیده و اندیشیده (!) صورت گرفت که رابطه زیربنا و روبنا را در ایران باستان روشن ساختند و علت زایش و بالاش نهادها و نمودهای معنوی آن دوران را در مناسبات اقتصادی و اجتماعی برده‌داری جستند.

در حد نمونه می‌توان گفت «تاریخ اجتماعی ایران» و «سیری در تاریخ ایران باستان» بر این اساس و در جهت توجیه و تثبیت نظرگاه رسمی به‌رشته نوشتن درآمده است و در نتیجه، بسیاری از ویژگیها و دگرگونیهای تاریخ ایران نادیده گرفته شد و گاه معکوس جلوه‌گر گردیده است.

در سالهای اخیر این شیوه تاریخ نگاری حتی مورد انتقاد بسیاری از هواخواهان مکتب «یک الکویی» قرار گرفته است و کوششهایی در جهت نفی جزمیت تاریخ شناسی شوروی به عمل آمده است در مثل مترجم جامعه دوست و دانشمند «تاریخ دنیای قدیم» که در مؤخره کتاب مزبور از جهان شمول بودن پنج مرحله تاریخ دفاع جانانه کرد. در مرتبه بعدی پژوهش خود، از نظر نخستین روی برتافت تأمل در این تغییر نظر باعث می‌شود که از دیدگاهی آزادتر تاریخ ایران را بکاویم و کمتر گرفتار جمود و جزمیت شویم.

« وجود نظام‌های اجتماعی جزء همانندهای جامعه‌های بشری است. زیرا پیدایش نظام‌های اجتماعی دارای علت‌های عمده و اساسی بی است که این علت‌ها در تمام جامعه‌ها یکی است ... »

پیدایش جماعتی نخستین دارای علت روشن و مشخصی است: مبارزه با طبیعت، چون نمی‌تواند به تنهایی با طبیعت مبارزه کند، با دیگر هموعان خود به‌طور دسته‌جمعی و اشتراکی به مبارزه با آن برمی‌خیزد. اما به‌طور اشتراکی و دسته‌جمعی فقط تا حدودی می‌توان این مبارزه با طبیعت را ادامه داد. در نتیجه، عده‌ای با زور مستقیم عده‌ای دیگر را به‌کار وامی‌دارند (برده‌داری) تا طبیعت را بهتر بتوانند رام کنند ...^۱

اما نام برده در مقدمه «دولت نادرشاه افشار» چنین می‌نویسد: « تمام جوامع بشری از نظام‌های اجتماعی معینی می‌گذرند - مگر در مواردی که یک جامعه در اثر عوامل خارجی^۲، راه میان‌بر طی کند و یک یا حتی چند نظام اجتماعی را از سر نگذارد (مانند قبایل بومی آمریکا که یکباره از نظام اجتماعی نخستین، به‌نظام سرمایه‌داری رسیده‌اند ...^۳ »

« لازم به یادآوری است که تمام کشورهای جهان از برده‌داری به فئودالیزم نرسیده‌اند. مثلاً در کشورهای روسیه، لهستان، چک، بلغارستان، آلمان، انگلستان و برخی کشورهای دیگر با اصلاً برده‌داری به وجود نیامده یا نطفه‌های آن در حال تشکیل بوده که فئودالیزم بر جامعه حاکم شده ...^۴ »

بحث سالیهای اخیر از یک سو و تجربیات تاریخی معاصر از سوی دیگر حقیقت بارزی را که از نظرها پنهان مانده بود هویدا کرد:

۱- تاریخ دنیای قدیم، ج ۱، مؤخره مترجم، ص ۲۱۱-۲۱۳.

۲- آیا فقط در اثر عوامل خارجی؟

۳- دولت نادرشاه افشار (از انتشارات مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی

مقدمه مترجم) ص ۱۱.

۴- همانجا، ص ۱۳.

الزامی نیست که همه جوامع از مراحل معین تکامل - ادوار پنجگانه - بگذرند و در همه موارد از قواعد و ضوابط غربی پیروی کنند .
این سخن ، نه بدان معناست که ما بالکل منکر قانونمندیهای عام تاریخ شویم و بطور در بست نظریه دانشمندان دسته سوم را بپذیریم و مخصوصاً در اطلاق نگره «وجه تولید آسیایی» بر دوره های گوناگون تاریخ ایران پافشاری کنیم .

جامعه ایرانی و جامعه های دیگر با وجود مغایرت های بسیار ، مشابهت هایی هم دارند به ویژه در سیر از سادگی به پیچیدگی و طی برخی مراحل تاریخی همانندند . از عام ترین و مردمی ترین قانونمندی های تاریخ که در همه جا انطباق پذیر و در همه زمانها صادق است ، یکی همان است که قرآن کریم با عمق و غنای فراوان به میان آورده است :

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَئِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ^۱ .

اگر موافق مشیت خدا ، ستمگران توسط ستمگران و مخصوصاً توسط گروه های ستم دیده سرکوب نشوند زمین دستخوش فساد و تباهی می گردد ، لکن خدا بشریت را از فضل (رحمت) خویش برخوردار ساخته یعنی با گزاردن این قانونمندی عام تاریخ ، پیروزمندی ، رستگاری معنوی و بهروزی اجتماعی را تضمین کرده است . نتیجه ای که از این گمانه ها و نگره ها و نقادی و عیار - سنجی آنها می گیریم اینکه :

تمکین در برابر اصول جزمی و از پیش پذیرفته - اعم از ایرانی ، غربی ، روسی و چینی - تنها ساده کردن مسأله و خلاص کردن گریبان خود از شر تحقیق و بهره بردن از منافع «قانونی» سنگوارگی است . سنگوارگی سیاسی ، حزبی و عقیدتی .

نباید الگوهای مجردی را برداریم و بر حقیقت مشخصی تطبیق دهیم ،

نباید به‌تحمیل مصنوعی یک مشت مقولات منطقی بر تاریخ بسنده کنیم ، بلکه باید منطقی را از متن تاریخ ، کلی را از متن جزئی ، و عام را از متن خاص بیرون آورد .

لذا به‌جای جستن اشکال یونانی - رومی بردگی در ایران ، به‌جای یافتن اشکال فرانسوی - آلمانی فئودالیسم در ایران ، به‌جای جستجوی شکل هلندی - انگلیسی سرمایه‌داری در کشور ما ، باید به‌دنبال آن اشکالی رفت که در این کشور پدید شده است و ویژگی‌های متنوع و رنگارنگ آن را با ذهنی رهیده از تعصب پی‌جویی و روشنگری کرد .

با قید این ملاحظات و رعایت جوانب احتیاط ، نگاهی گریزان می‌افکنیم به‌ویژگی‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایرانی در پویش تاریخ و چون نگاهی گریزان است از لغزش و کاستی فراوان خالی نخواهد بود که امید داریم در جریان زمان و با فیض‌جویی از نکته‌سنجی‌های صاحب‌نظران تصویر دقیق‌تر و خردپذیرتری فراهم آید و کاستیها کاهش پذیرد که به‌قول امام صادق :

« ان العلم الذی یحدث یوما بعد یوم و ساعه بعد ساعه »^۱

علم - آگاهی و شناخت - آنست که روز به‌روز و لحظه به‌لحظه پدید گردد .

تاریخ ایران پیش از اسلام

تاریخ ایران پیش از اسلام، چنانکه امروز مسلم شده تاریخ دیرنده - ای است قبل از آنکه، دو نوبت آریاها از سوی خاور و شمال خاوری به فلات یا به نجد ایران رخنه کنند، در این سرزمین اقوام غیرآریائی که آنها را مانند «دراوید»های هند و حبشی‌های افریقا از نژادهای (کوشیت) می‌دانند زندگی می‌کردند و آهنگی مثبت و تکاملی داشتند.

در باره این اقوام (در شمال مانند تیورها، ماردها، کادوسها، کاسپیها و در غرب مانند خوتی‌ها، لولوبی‌ها و ایلام‌ها) به تدریج به کمک کاوشها، اطلاعاتی گرد می‌آید. تاریخ ایلام را بهتر از تاریخ خوتی‌ها و لولوبی‌ها می‌شناسیم و تاریخ این دو قوم را بهتر از تاریخ کادوسها و کاسپی‌ها.

از بعضی کاوشها که در تنگه پابده در بختیاری انجام شد نشانهایی به دست آمده است از انسانهایی که ده یا دوازده هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته‌اند، و در آثار مکشوف از تورنگ تپه و تپه حصار هم که قدمت آنها از هشت هزار سال پیش کمتر نیست نشانهایی از شروع تمدن هست - ظروف و مجسمه‌ها.

چند سال پیش هیأتی از باستان‌شناسان خارجی که در «تپه سراب» - نزدیک کرمانشاه - به کاوش و زمین‌کنی پرداختند آثاری پیدا کرده‌اند که متعلق به حدود نه هزار سال پیش است. مردمی که در آنجا می‌زیستند سنگهای تیز و کارافزارهای پیچیده به کار می‌بردند بخشی از آثار یافت شده اکنون در

موزه ایران باستان نگهداری می شود.

از کهن ترین زیستگاههایی که تا به حال در ایران کشف شده نقطه‌ای در «سیالک» در فلات ایران است. تپه‌های کوچک در این نقطه تا شهر فعلی کاشان امتداد دارد و به فاصله کمی از شرق سلسله کوههای نرگس که از جبال پاتاق منشعب شده قرار گرفته‌اند، در دره‌ای نزدیک سیالک، چشمه بزرگ و پرآبی قرار دارد که در سال‌های اخیر در این محل باغ زیبا و قصر فین ساخته شده است. شکی نیست که علت انتخاب «سیالک» در آن زمان باستانی برای سکونت، همان وجود چشمه آب کافی و گوارا بوده که احتمالاً در آن ناحیه خشک و بایر قرار داشته است. کلبه‌ها یا کوخهای اولیه شاید از گل و شن ساخته شده بودند و با مرور زمان با تهیه خشت مسکنهای بهتری ساخته شد. این خشت‌ها فقط تیکه‌هایی از گل بود که با دست خود به آنها شکل و ترکیب داده بودند. پس از مدتی این خشت‌ها به شکل آجرهای پهن و نازک قالب‌ریزی شد که از حیث شکل و اندازه با قالبهای آجری که امروزه در ایران متداول است شباهت داشته است و به این ترتیب پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در خانه‌سازی ایجاد شده، لکن درها باریک و کوتاه بود، مردگان را به شکل «دولا» در حیات‌خانه دفن می‌کردند، معلوم می‌شود که انسانهای دوران عصر جدید به زندگی پس از مرگ معتقد شده بودند و در نزدیک مردگان اشیائی که به کار روزانه می‌خورد و همچنین ظروف غذا و آب‌خوری قرار می‌دادند تا آنکه در حیات بعدی چیزی کم نداشته باشند.

نزدیک دامنه جنوبی البرز نیز حفاریاتی کرده‌اند و آثار تمدنی که در تپه سیالک پیدا شده در آنجا هم به دست آمده است.

دامپروری، و زمین‌کاری در ایران از شرقی‌ترین تا غربی‌ترین نواحی آن پیشینه کهن دارد و به هزاران سال پیش می‌رسد.

امستد می‌نویسد: نزدیک پایان کهن سنگی (حجر قدیم) مردمانی از نوع خود مادر شرق نزدیک (ایران) زندگی می‌کردند. در این دوره گاو و

گوسفند و بز و خوک نزد آنان خانگی شده بود.^۱

پژوهشهای پرفسور پوپ روشنگر آن است که: در هزاره‌های چهارم و پنجم پیش از مسیح اهالی ایران به کشتکاری پر دامنه‌ای روی آورده‌اند و (بسیاری) از دانستنی‌های مربوط به کشتکاری و زراعت از روستاهای این سرزمین به سه منطقه رودخانه‌ها یعنی درهٔ سند و ماوراءالنهر و بین‌النهرین انتقال یافته است.^۲

برحسب تحقیقات گیرشمن: جو و گندم که بومی ایران است از ایران هم به مصر و هم به اروپا وارد می‌گردیده است.^۳ و «سکنهٔ بدوی بین‌النهرین (که دارای کشاورزی پیشرفته بودند) از همان نژاد و منشأ سکنهٔ فلات ایران می‌باشند».^۴

باز به گفتهٔ گیرشمن در سیالک کاشان، در هزارهٔ پنجم قبل از میلاد مرد وزن هردو علاقه داشتند خود را آرایش کنند. گردن‌بندهایی از صدف ترتیب می‌دادند و حلقهٔ انگشتی و دستبند از صدفهای بزرگ، تا سنگهای نرم می‌ساختند. احتمالاً خالکوبی و یا لاقل بزک هم معمول بود و مواد آن را به کمک دستهٔ هاون کوچکی در هاون ظریفی نرم می‌کردند و این نشانه‌ای است برحسب زیبایی‌شناسی مردم آن عصر و با به دست آمدن تعداد زیادی حلقه‌های دوک نخ‌ریسی در آن ناحیه که از گل رس پخته شده است معلوم شده که زنان روستایی از هزارهٔ پنجم قبل از میلاد به کار نساجی اشتغال داشته‌اند.^۵

۱- امستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمهٔ دکتر محمد مقدم، ج ۱، ص ۵.

۲- پرفسور پوپ، پژوهشی پیرامون هنر ایرانی، به زبان انگلیسی، ص ۴۴ به بعد.

۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۷.

۴- همان کتاب، ص ۳۶. ۵- همان کتاب، ص ۱۱-۱۲.

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که پیش از آنکه، آریاییان یکبار در حدود ۲۰۰۰ و یکبار دیگر در حدود ۱۰۰۰ سال ق.م به ایران وارد شوند و به زندگی سکونی تن در دهند، ترازگاه اقتصادی و زندگی مردم بومی بر پایه بسیار بلندی قرار داشته است و اقوام کوچگر آریایی از لحاظ تکامل تاریخی در مرحله پایین تری بوده‌اند. با همه اینها «وجود طبقات سه‌گانه اجتماعی که ارتشتاران، موبدان و استرپوشان یا کشتکاران و پیشه‌وران-اند، در همه آثار هند و ایرانی و حتی هند و اروپایی معرف آن است که هند و اروپاییان زمانی کوتاه، پیش از آغاز گسترش خود، در حدود هزار سال پیش از مسیح به مراحل پیشرفته‌ای از سازمان قبیله‌ای رسیده بوده‌اند و جامعه‌ایشان، در درون واحدهای قبیله‌ای به تقسیم کار نائل آمده و طبقات اصلی پدید آمده بوده است. آثار باستانی کشف شده در شمال قفقاز و سیربی جنوبی نیز که متعلق به هند و اروپاییان است این واقعیت را مسلم می‌دارد.^۱ ظاهراً پیدایش تمدن نوین از ترکیب مدنیت کوچنده آریایی و مدنیت آرمنده بومیان به همان ترتیب که برخی مورّخین از آن جمله گیرشمن و سعید نفیسی معترض شده‌اند تاریخ خونینی نیست و غالباً اختلاط تدریجی و «مسالمت آمیزی» رخ داده است. در هر صورت، از ترکیب نظام دودمانی و پدرسالاری آریاییان و نهادهای اجتماعی بومیان است که نظام اجتماعی دوران ماد و هخامنشی پدید می‌شود. امروز با اسناد تاریخی که در دست دارند تاریخ دولت‌های ایرانی را از قرن هفتم و با اواخر قرن هشتم پیش از میلاد آغاز می‌کنند اما دلایلی هست که پیش از آن هم دولت‌های دیگری در ایران بوده‌اند.

باید با نظر آن محققان که افسانه‌های خداینامه پهلوی و شاهنامه فردوسی را درباره دوره پیشدادیان و کیانیان جدی می‌گیرند و آنرا به سرگذشت تاریخی اقوام ایرانی خاور و شمال خاوری فلات ایران مربوط

۱- دکتر مهرداد بهار، اساطیر ایران، ص ۳۹.

می‌دانند از جهت استدلال منطقی و تاریخی موافق بود. تعدادی از اساطیر ما به‌ویژه درباره شاهان و پهلوانان پیشدادی با اساطیر هندو مخلوط است ولی دوران کیانی بیشتر متعلق به خود ما است. ایران از دسترس دید مورخین یونانی که از مادها و هخامنشیان سخن گفته‌اند دور بوده، لذا داستان کیانیان و پهلوانان سیستان همگی در جرگه اساطیر و افسانه‌ها باقی مانده و در متون مذهبی مانند اوستا و تفسیرهای آن رخنه کرده و در «خداینامه‌ها» زیاد شده با این حال چنانکه اخیراً روشن شده است حتی در نوشته‌های هرودت نیز می‌توان اشارات مبهم و دور و مغلوطی به نامهای پیشدادی و کیانی یافت. هرودت این مطالب را به‌ویژه در بیان احوال سکا‌های شمالی که خود از اقوام ایرانی بوده‌اند آورده است.

باری در همه این زمینه‌ها ما صلاحیت ورود نداریم و به بررسی سیر مشخص جامعه ایرانی در الگوهای تمدنهای ماد، هخامنشی، سلوکی، پارسی و ساسانی بسنده می‌کنیم.

نظام اجتماعی و سیاسی ماد

مادها که از اوایل قرن هفتم قبل از میلاد سلسله خود را بنیاد نهادند در سرزمینی می‌زیستند که از شمال به رود ارس، از مشرق به کویر واز جنوب و مغرب به کوههای زاگرس محدود می‌شد. قوم ماد از قبایل و گروههای متعددی فراهم می‌آمد که همگی تحت حکومت متمرکز و نیرومندی سازمان یافتند. انگیزه همبستگی و یگانگی این قبایل بیشتر خطر دو قدرت مهاجم آشور و اورارتو بود. جامعه ماد از عناصر زیر تشکیل می‌شد:

الف- کارا (Kara) این واژه، در آثار باستان ایران - خصوصاً در کتیبه‌های داریوش به معنای مردم و سپاهیان هردو آمده است. در جامعه ماد نیز این عنوان بر توده مردم آزاد و مسلح هر دو اطلاق می‌شده است. پس « کارا » ارتشی بوده که همگی افراد آزاد سرزمین ماد در آن شرکت داشته‌اند.

(واژه‌های کارزار و پیکار در زبان فارسی امروزی از همین واژه آمده است.)

ب- کورتش (Kurtas) عنوان مشترک کارگران و کارکنان گوناگون بوده است کورتش به سه دسته تقسیم می‌شد:

۱- گروههای پیشه‌وران و بیگانگان (مانند سومریان و مصریان و یونانیان و غیره) .

۲- کارکنان دستگاه اقتصادی سلطنتی که به کارهای ساختمانی

مشغول بودند و زنان و دختران ۶۰ تا ۷۰ درصد آنان و مردان و پسران خردسال ۳۰ تا ۴۰ درصد آنان را تشکیل می دادند و حقوق نقدینه دریافت می داشتند. لذا حق با کسانی است که می گویند آنها را نمی توان برده دانست. با آنکه داغ بندگی داشتند، از جهت مزدور بودن از قبیل خدمه و چاکرانی هستند که در تمام جوامع طبقاتی دیده می شوند.

۳- کارکنان کشاورزی که حدّ متوسط مزدشان بالاتر از گروه های

دیگر بوده است.

ج- مغان یا موبدان یا مجوسان ظاهراً قبیله ای از مادها به شمار می آمده اند و خاستگاهشان سرزمین ری بوده است. اینان علاوه بر وظیفه رهبری دینی مردم دارای پاره یی تکالیف و امتیازات سیاسی نیز بودند و از آن جمله در تاجگذاری شاهان شرکت داشتند. چون آموزشهای زردشت در میان مغان بیش از قبایل دیگر فائق شد و مغان وظیفه رهبری وظایف و آیین های دینی را در آیین زردشت نیز برعهده گرفتند بعدها واژه مغان مترادف کاهنان زردشتی شد.

د- وبالاخره از عنصر «یوروکراسی» یا اعضای سازمان دولتی ماد باید یاد کرد. از روی اطلاعاتی که درباره دولت «ماننا» (از قدیمترین و مهمترین دولتهای سرزمین ماد در قرون هفتم و هشتم پیش از میلاد) در دست است می توان تا اندازه ای خصوصیات دستگاه دولتی مادها را حدس زد: پادشاه ماننا امور مملکت را خودسرانه اداره نمی کرده بلکه شورای «ریش سفیدان» قوم که از بزرگان یعنی اعیان و اشراف و پیشوایان محلی و خویشاوندان شاه تشکیل می شده قدرت او را محدود می کرده است. ولی با این حال شاهان ماد به قدرت استبدادی گرایش داشتند و می کوشیدند خود را به موجودی برتر بدل کنند و از دیگران بالاتر شمارند. چنانکه هرودت^۱ درباره دیوک - دیوکس - نخستین شاه ماد می نویسد:

۱- هرودت (I، ۱۰۰، ۹۹).

«چنین دژی - یعنی اکباتانا - دیوک برای خویش برافراشت و چنین (حصارهایی) به دور منزل (خود) برپا داشت و دیگر مردم را امر کرد در پیرامون حصار (قلعه) زندگی کنند. پس از بنای همهء ساختمانها دیوک برای نخستین بار نظمی برقرار کرد که هیچکس به منزل شاه وارد نشود و همهء امور به وسیلهء پیکان صورت گیرد و شاه در نظر هیچکس مرئی نباشد از این گذشته، در حضور او هرکسی که بخندد یا تفو کند این کار بی ادبی شمرده شود....»

و «کسانی که شکایات قضائی را می نوشتند آنها را به نزد وی می فرستادند و او پس از حل موضوع آنچه را به وی تسلیم شده بود.... می فرستاد اگر از وجود گناهکاری اطلاع می یافت می فرمود او را بیاورند و طبق جرم هرکسی مجازانش می کرده و او در سراسر سرزمین پادشاهی جاسوسان و منهبیان داشت...»

از دو عنصر دیگر دستگاه ماد که اهمیتی ویژه داشتند نیز آگاهی داریم: یکی شهر بانان (یا ساتراپها) و دومی ویسبدان. شهربانان فرماندهان ایالات و سرزمینهای گوناگون تابع حکومت بودند و ویسبدان، روسای دودمانهای محلی.

بین پژوهندگان دربارهء صورت بندی اجتماعی و اقتصادی ماد اختلاف نظر شدید هست. دانشمندان غربی بطور کلی فتودالیسم را بنیاد سازمان اجتماعی ماد باستانی و پارس می دانند و این نظر را جزو کلیات مسلم می شمردند (و ضمناً به نظر ایشان گویا یونانیان و مقدونیان در مقام مقایسه با اقوام ماد و پارسی... سرمایه داری و واجد سازمان اجتماعی عالی تری بوده اند). هرتسفلد و کولبرن و تارن و غیره به این عقیده هستند. و براساس این نظر - vis ویس به «خاندان فتودالی» تعبیر می شود و kara در نظر ایشان به صورت «آزادگان مشمول خدمت اجباری جنگی» درمی آیند که گوئی از خود «دستجات جنگی» داشتند.

این گفته ها بنیاد علمی ندارد و اگر در نظر آوریم که این دانشمندان

فئودالیسم را به معنای فقدان تمرکز و وجود ملوک الطوائف گرفته‌اند^۱ بطلان آن آشکارتر خواهد شد. زیرا قبایل ماد در برابر آزمندی و سیطره جویی اقوام آشور و اورارتو دو راه در برابر خویش داشتند، یکی راه استقلال و جدایی - طلبی از یکدیگر که باعث تضعیف ایشان می‌شد و مالا بنیاد هستی آنان را در برابر تاخت و تاز بیگانگان بریاد می‌داد و دیگری راه همبستگی و یگانگی با یکدیگر - و چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد مادها این راه دوم را برگزیدند و به استقرار حکومتی متمرکز و نیرومند رضا دادند و پایتخت خویش را به همین مناسبت هکمتانه یا همگتانه یعنی جای فراهم آمدن نامیدند. پیداست که وجود چنین نظام متحد و مقتدری چندان مجالی برای قدرتهای محلی و بالنتیجه تجزیه مملکت به قلمرو فئودالها باقی نمی‌گذاشت.

محققان شوروی نیز که جامعه ماد را مبتنی بر نظام بردگی دانسته‌اند مجبور شدند برای واقعیات تعبیراتی بتراشند و به دعاوی بدون مدرک دست زنند و گاه مدرک سازی کنند.

ظاهراً حق با محققانی است که معتقدند «وضع اقلیمی ایران اجازه کار متمرکز برده‌ها را نمی‌داده. شما صدها کیلومتر سفر می‌کنید هم‌ماش بیابان بی‌آب و علف است برده‌داری خاص مناطقی است که از کار متمرکز بردگان بتوان استفاده کرد و تعداد کثیری برده زیر نظر عده‌ای معدود کار کنند.»^۲

مطالعه دقیق اوضاع جامعه ماد نشان می‌دهد که آن جامعه را نمی‌توان بطور مطلق مبتنی بر نظام بردگی دانست. چون جامعه بردگی سه خصوصیت عمده دارد: نخست آنکه بنده از همه جهت مقهور اراده

۱- Colborn, feudalism in history, princeton university

Press 1956

۲- کتاب امروز، چند گفتار در زمینه تألیف و ترجمه و نشر، خرداد ۱۳۵۱،

خدایگان خویشاست و از خود هیچ اراده‌ای ندارد و دوم آنکه بنده، به‌عنوان یک عنصر اجتماعی، خارج از حیطهٔ حمایت و نظارت قانون واقع است و بدین سبب از نظر اجتماع نیز دارای هیچگونه حقوق ثابتی نیست. سوم آنکه جامعهٔ برده‌داری معمولاً هنگامی بروز می‌کند که چند جامعه با اختلافات فاحش در میزان رشد اقتصادی و پیشرفت تمدن کنار یکدیگر زیست‌کنند و به‌عللی یک جامعه از این میان بر جوامع دیگر مسلط شود و افراد آن را در قید بندگی خود آورد. این سه شرط در مورد جامعهٔ ماد مصداق نمی‌یابد. زیرا اولاً اگر آن‌چنان که برخی از مورخان روسی ادعا کرده‌اند وجود طبقه یا گروه‌کورتش را دلیل نظام بردگی بدانیم اعضای این طبقه به‌شهادت اسناد موجود دست کم از یک حق برخوردارند و آن دریافت پاداش و دستمزد در برابر کار خویش بوده‌اند. ثانیاً جوامعی که در عصر گسترش قدرت ماد کنار هم می‌زیستند (مانند آشور و بابل و اورارتو) از حیث پیشرفت تمدن کم و بیش در یک پایه بودند. به‌علاوه یکی از علل بردگی در روزگار باستان، پیروزی در جنگ بوده که بر اثر آن حکومت پیروزمند، بخشی یا تمام افراد قوم شکست خورده را به‌بردگی می‌گرفته است و حال آنکه این گزارش مطمئن را دربارهٔ مادها در دست داریم که در سال ۶۱۲ ق. م پس از شکست آشور و ویرانی نینوا، مردم آشور را فقط باجگزار خویش کردند و کسی را به‌بندگی نگرفتند.^۱

البته در سرزمین ماد برده وجود داشت، ولسی، بردگان، هرگز قشر وسیع تر و قشر اصلی تولیدکننده را تشکیل نمی‌دادند و در انجام دادن امور تولیدی اقلیت محدودی به شمار می‌آمدند. و به احتمال قوی، مشخص‌کنندهٔ چهرهٔ اقتصاد و مناسبات تولیدی در جامعهٔ ماد سازمانهای دهقانی است که بر زمین‌های اشتراکی روستاها یا بر زمین‌های دولت ماد

۱- دکتر حمیدعنایت، خلاصه درس تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران

دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، سال تحصیلی ۴۷-۱۳۴۶، ص ۱۳.

کار می‌کردند و تولیدکنندگان اصلی بودند. بدین روی، در جامعه ماد، تضاد اساسی عبارت از «تضاد بین دستگاه حکومت - دیوانیان - و کشاورزان عضو جامعه اشتراکی» است نه «تضاد بین بردگان و برده‌داران».

به هر تقدیر، جامعه ماد دارای دو خصوصیت عمده بوده است:

مسلط بودن حکومت بر همه کارها و پایین بودن سطح تولید اقتصادی، در این جامعه مالکیت هنوز به شکل انفرادی در نیامده و به علاوه، کمبود آب و سایر وسایل رشد کشاورزی لزوم دخالت وسیع حکومت را در سازمان دادن به کار کشاورزی ایجاد می‌کرده است مخصوصاً دولت وظیفه‌دار حفظ توسعه شبکه‌های آبیاری بوده است حتی دیاکونف هم اذعان دارد که «... در این نواحی (ماد غربی) بعدها تأسیسات آبیاری پیچ در پیچ‌تری متداول گشته تکامل یافت - آبیاری به وسیله کاریزهای زیرزمینی و غیره - که تأثیر کلتی در طریق تکامل تاریخی و سرنوشت ماد داشت».^۱

ولی دیاکونف هیچ اشاره نمی‌کند که این تأثیر چه نوع بوده است و شبکه‌های گسترده آبیاری مصنوعی در حیات سیاسی و تولیدی جامعه چه نقشی داشته‌اند. با توجه به ملاحظات از این گونه «شاید نظر کسانی که جوامعی از نوع مادر را تابع «شکل تولید آسیایی» می‌دانند به حقیقت نزدیکتر باشد».^۲

۱- تاریخ ماد، ص ۱۱۰.

۲- دکتر حمید عنایت، منبع سابق الذکر.

ایران در عهد هخامنشیان

هخامنشیان که از سال پانصد و پنجاه تا سیصد و پنجاه پیش از میلاد مسیح در ایران حکومت می‌کردند بنیادگذار پهناورترین امپراتوری زمانه خود بودند. مساحت امپراتوری هخامنشی به‌قرب دو میلیون میل بالغ می‌شد که هشت برابر امپراتوری بابل و چهار برابر امپراتوری آشور بود. در این سرزمین وسیع، اقوامی متعدّد با نژادها و ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی و پیشینه‌های گوناگون تاریخی می‌زیستند.

وضع طبقات مردم:

- آگاهی ما درباره حقیقت اوضاع طبقات مردم در زمان هخامنشیان اندک است. شناخته‌ترین ویژگی سازمان اجتماعی و سیاسی عصر هخامنشی وجود یک حکومت مقتدر و متمرکز و برخوردار از فره ایزدی بود که همواره می‌کوشید تا اشراف و قدرتمندان را به پیروی از اراده بی‌چون شاه وادارد. در حقیقت شاه یک شاه تفوکراتیک بود. قاعده تفوکراسی که در نزد شاهان ساسانی و سپس شهریاران اموی و عباسی و فاطمی و پایها (در دوره قدرتش) به شکل کلاسیک درمی‌آید، در این دوران با آن شدت دیده نمی‌شود ولی داریوش خود را نماینده آهور مزدا می‌دانست چنانکه در کتیبه بیستون می‌گوید: «به توفیق آهور مزدا شاه هستم، آهور مزدا به من پادشاهی داد.» در این دوران هم مساله مهم مساله آب است. و اسناد متعدّدی از مداخله

مستقیم دولت هخامنشی برای ساختن سیستم مصنوعی آبیاری در دست است.

این واقعیت و نیز این واقعیت که اراضی متصرفی شاه یا شاهنشاه به اصطلاح «مفتوح العنوه» و ملک طلق خود شاه بود و او می توانست آنرا به درباریان و دیوانیان و شهربانهای خویش ببخشد و مدت العمر واگذار کند. بر سلطه فردی و اقتدارات شخصی شاهنشاه می افزود. این اراضی متعلق به شاه و خاندان او و غالباً نتیجه فتوحات جنگی بود. شاهان هخامنشی در این اراضی کشت و زرع و باغداری را تشویق می کردند تا بر عواید خویش بیفزایند.

گزنفن در کتاب خود^۱ می نویسد:

«شاه بخشی از کشور خود را شخصاً بازدید می کرد و به بخش دیگر معتمدان خویش را می فرستاد تا ببینند اگر شهربانان زمین را به ساکنان وامی گذارند و این زمین ها کشت شده و اثمار فراوان دارد، آنگاه بخش هایی را بر آن زمین ها بیفزایند و به شهربانها و عمال خویش انعام و درجه می داد...»
تکیه گاه اجتماعی هخامنشی یکی ساتراپها (شهربانها) و دیگری ویسیدان بودند. با آنکه از زمان داریوش به بعد سخت زیر نظارت و رهبری حکومت مرکزی درآمدند ولی چون علاوه بر جمع آوری مالیات حکومت مرکزی، اختیار داشتند که مالیات اضافی و مخصوص دیگری برای تأمین هزینه دستگاه اداری خویش از مردم بگیرند خواه ناخواه قدرتی محلی به هم می رساندند و وسیله ای برای زورگویی و اعمال فشار بر مردم در دست داشتند. ویسیدان نیز که ریاست جماعات روستایی و قبائل را برعهده داشتند و علاوه بر امتیاز و صلاحیت خاص روسای قبایل از نیروی اجتماعی قابل ملاحظه برخوردار بودند در زمان کوروش بهارکان عمده حکومت مرکزی از جمله شورای سلطنتی و ارتش و دستگاههای عالی دیوانی و نظام ساتراپی راه

یافتند. ویسبدان هفت خاندان (کارن، سورن، مهران، سیندباد، سپاهبد، ساسان و زیک) یا طایفه در ایران باستان مقام اجتماعی ممتاز و اراضی وسیع داشتند و قدرت و اهمیت ایشان به حدی بود که برجیده شدن دودمانهای شاهی امتیازات ایشان را از میان نبرد و فقط پس از استقرار اسلام تباه شدند. با آنکه ویسبدان از لحاظ نظام زمینداری دارای امتیازات و مصونیهایی در برابر حکومت مرکزی بودند ولی هیچگاه میان شاه و اشراف مملکت پیمانی برای تقسیم قدرت سیاسی بسته نشد.

اما درباره وضع توده مردم، تنها آگاهی مختصر را می توان با تأمل در اوضاع جامعه هخامنشی در زمان حکمرانی گوماتای مغ (۵۲۲ پیش از میلاد مسیح) معروف به بردیای دروغین به دست آورد. چنانکه می دانیم در سال ۵۲۲ پس از فتح مصر به دست کمبوجیه، مغی به نام «گوماتا» خود را به دروغ «بردیای» برادر مقتول کمبوجیه اعلام کرد و بر تخت شاهی ایران نشست و کمبوجیه که به روایتی بردیا را کشته بود به شنیدن خبر درگذشت گوماتا هفت ماه بر ایران فرمانروایی کرد.

درباره شیوه فرمانروایی او و کارهایی که در این مدت کوتاه به دست او در ایران انجام گرفته است، دو گزارش گوناگون و متضاد در دست داریم. نخست روایت هرودت تاریخ نویس بزرگ یونانی است که درباره او می گوید: «به آسودگی در مدت هفت ماهی - که تا پایان هشت سال سلطنت کمبوجیه باقی مانده بود - سلطنت کرد و در این مدت کارهای نیک فراوان برای تمام اتباع خویش انجام داد، به طوری که وقتی کشته شد همه در آسیا دریغ خوردند - (و رنجیده خاطر شدند) - به استثنای خود پارسیان.» گزارش دیگر که مخالف گفته هرودت است از داریوش است که در سنگ نبشته خود در بیستون چنین می گوید:

«چون کمبوجیه رهسپار مصر شد، آنگاه کارا - مردم - سلحشور دشمن گشت و آنگاه دروغ در کشور، هم در پارس و هم در ماد و هم در دیگر استانها نیرو گرفت و گسترش یافت... آنگاه مردی بود، مغ به نام گوماتا

که روز چهاردهم ماه ویخن (مارس ۵۲۲ قبل از میلاد) قیام و عصیان کرد و به کارا چنین گفت: من بردیا هستم که پسر کورش و برادر کمبوجیه است. آنگاه همه کارا عاصی شدند و پارس و ماد و دیگر کشور از کمبوجیه جدا شد و به دست او افتاد. او حکومت را به دست آورد. نهم ماه گرمپاد (ژوئیه) بود که حکومت را به دست گرفت... حکومتی که گوماتای مغ از کمبوجیه غصب کرد از زمان کهن به خاندان ما تعلق داشت... او خود سرانه کار کرد و پادشاه شد و یک تن هم نبود نه پارسی و نه مادی و نه از خاندان ما که حکومت را از دست این گوماتای مغ بیرون آورد...»

داریوش شرح می دهد که چگونه کارهای زیان آور گوماتا را از میان می برد. او به کمک سران هفت خاندان مهم ایرانی بردیا را کشت و قدرتی را که از خانواده اش غصب (!) شده بود بازیافت و آن را بر بنیادهای پیشین استوار کرد. او پرستشگاههایی را که گوماتا ویران کرده بود از نو ساخت و چراگاهها و گلهها و خانگیان و داراییها و خانههایی را که گوماتا از مردم^۱ گرفته بود به آزادگان بازگرداند و کار را به جایی رساند که گوئی گوماتا هرگز پادشاهی را از خانواده (ویس) او نگرفته بود. به علاوه چنانکه قبلاً گفتیم از خود کتیبه داریوش در بیستون و منابع دیگر این گزارش را نیز داریم که پس از کشته شدن گوماتا و روی کار آمدن داریوش، مردم سراسر شاهنشاهی ایران که قبلاً بی گفتگو گوماتا را به شاهی پذیرفته بودند سر به شورش برداشتند و جنگ داخلی دامنه داری در ایران در گرفت. فرو نشاندن آتش این جنگ و بازگرداندن صلح و یگانگی در شاهنشاهی ایران کار عمده داریوش در مدت دو سال اول سلطنت او بود. از مجموع این گزارشها می توان نکات زیر را استنباط کرد:

۱- پیش از روی کار آمدن گوماتا، ناراضایی از وضع مستقر در میان

۱- با توجه به مضمون و محتوی کتیبه کاملاً معلوم می شود که مقصود از مردم فرادستان جامعه اند، و کلمه آزادگان نیز موید این معنی است.

توده‌های مردم مناطق عمده شاهنشاهی بالا گرفته بود که داریوش از آن به نام «گسترش دروغ» نکوهش می‌کند.^۱ توان گفت که این نارضایی از یک سو معلول جنگ برای توسعه مرزهای شاهنشاهی بود که خواه ناخواه بار مالیات و سربازگیری و بیگار را بردوش مردم سنگین‌تر می‌کرد و از سوی دیگر حاصل ساختمان اجتماعی خاص که از اقوامی گوناگون با فرهنگ و سنن و عقاید گوناگون فراهم می‌آمد و سیاست آزادمنشانه کوروش نیز آنان را در تمایلات تجزیه طلبانه خود تشویق کرده بود.

۲- گوماتا پس از روی کار آمدن، برای بهبود حال طبقات زحمتکش و رهایی آنان از ظلم و یسبدان و شهربها، یک رشته اقدامات اصلاحی به عمل آورد، به‌ویژه چنانکه همه مورخان و از آن جمله هرودت متفق‌اند، به مدت سه سال مالیات‌گیری و سربازگیری را موقوف کرد. مخصوصاً بخشودن مالیات‌ها نکته با معنی و هشیارکننده‌ای است و باز نمای آن است که چقدر زر و سیم و خواسته‌های فراوان به عنوان مالیات از مردم اخذ شده و در خزانه انبار شده بود که او توانست با دلگرمی مردم را از مالیات سه ساله معاف کند.

۳- قیامهائی که پس از کشته شدن گوماتا و روی کار آمدن داریوش روی می‌دهد گواه پشتیبانی مردم از اقدامات گوماتا است و از اقدامات گوماتا فقط پارسیان - قوم و قبیله داریوش - ناخرسند شدند ورنجیدند و گویا منظور از پارسیان هم - اشراف پارس - است اگر منظور همه پارسیان باشد. هرودت چندان ذی‌حق نیست زیرا در پارس داریوش مجبور شد قیام و هیزدانه را پس از اعدام انقلابی (!) گوماتا فرو نشاند.

یک داوری نادرست:

محققان شوروی درباره محرک سیاسی و تمایل اجتماعی گوماتا و

۱- قصد داریوش از «دروغ» بی‌وفایی به قدرت مسلط زمانه، شورش و طغیان

است: Zaehner: The dawn and twilight of zoroastrianism 156, 157

اینکه اقدامات وی چه تحوّل و تبدیلی درنظام موجود پدید (می) آورده و بهزیان چه طبقه‌ای و بهسود چه طبقه‌ای بوده، داوری و نتیجه‌گیری نادرست کرده تصویر بازگونه‌ای از واقعیت فراهم آورده‌اند.

به‌گمان ایشان کاهنان و اعیان که پشتیبان و تکیه‌گاه گوماتا بودند «بی‌رحمانه توده‌های مردم را تحت فشار قرار دادند و مراعات و اموال عمومی متعلق به جماعات روستاییان را تصاحب کردند».^۱

و «گئوماتا که مغ - یعنی کاهن - بود می‌بایست طرفدار بزرگان باشد و اقداماتی که وی برای بهبود وضع عامّه خلق بعمل آورد از روی عوام‌فریبی بود».^۲ و «نباید گئوماتا را کمال مردم دوستی بشماریم».^۳ اگر گوماتا هوادار کاهنان و منعکس‌کننده منافع آنان بود، چرا تلاش وسیعی برای خراب کردن و سوزاندن معابد انجام داده است؟ و چرا دستور داد خواسته‌ها و دارایی‌های معابد را ضبط کنند و در اختیار محرومان گذارند؟ نه آیا معابد سترگ‌ترین پایگاه شرک و از مراکز عمده بهره‌کشی و تاراجگری و کانون عوام‌فریبی به‌سود کاهنان و اعیان بود؟

نه آیا به‌اذهان ساده‌اندیش می‌باورانده‌اند که قدرت تضمین دینی و تقدّس اهورایی دارد و ستم و بینوایی تقدیر جاودان خدا و خدایان است و شورش در برابر خداوندگاران زمین عصیان در برابر خدا و تقدیر ازلی و گناهی نابخشودنی است؟

پژوهشهای دقیق و عمیق «اومستد» بیانگر آن است که:
گله‌های بزرگ در انحصار عبادتگاهها بود که آمار دقیقی از زایش،

۱- پیگولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول،

ص ۲۵.

۲- تاریخ‌ماد، ص ۵۲۶، این نظر و. و. استبروده است که نظر دیاکونف را هم جلب کرده.

۳- همان کتاب، ص ۵۲۹.

تلفات بدست جانوران وحشی و از دزدی، و از حیوانهایی که سرپرستان بازمی‌گردانیدند، می‌گرفتند. در یک لوح که سیاهه^۱ درآمد یک عبادتگاه را داده از نیم تن پشم گوسفند و چند پوند موی بز یاد شده است، عبادتگاه دیگری نزدیک به هفت هزار گوسفند یکجا دریافت داشت. انحصار پرستشگاهی قیمت‌ها را نیز بالا برد.^۱

همچنین معابد صاحب املاک وسیع، مستغلات، خزاین و پولهای هنگفت بودند. اومستد از «ملک‌های بزرگ پرستشگاه‌ها» یاد می‌کند.

«تقریباً همه چهارپایان بارکش که برای شخم زدن کشتزارها لازم بود از آن ملکهای بزرگ پرستشگاهی بود، و با رعیت و آهنی که در آن خیش بسازند به پیمانکاران وام داده می‌شد. معمولاً برای هر ورز گاوی یک رعیت و یک خیش می‌دادند.»^۲

معابد از طریق وامدهی و رباخواری نیز عواید سرشار کسب می‌کردند

«ظهور بانکهای خصوصی یکی از پدیده‌های جالب اقتصادی در این دوره است کار وام دادن در دست پرستشگاهها بود که تنها واحد بزرگ اقتصادی بودند. وامهای کشاورزی ظاهراً بدون بهره ولی قید می‌کردند که اگر وام سرخرمن پس داده نشود صدی ۲۵ بر آن افزوده شود. در وامهای غیر کشاورزی نرخ بهره صدی ۲۰ بود. اگر هم وام گیرنده شخص معتبری نبود جریمه سخت به آن افزوده می‌شد. در مورد اشخاص معتبر معمولاً وام دهنده، یک خانه، یک تکه زمین، یا یک برده به عنوان گروگان می‌گرفت. در این موارد، اجاره‌ای برای گروگانها و بهره‌ای برای پول منظور نمی‌شد. اگر بدهکار در پرداخت کوتاهی می‌کرد، بستانکار گروگان را به چنگ آورده بود. وامهای دیگری بود که هم گرو و هم بهره می‌خواستند و قید می‌کردند: «هرچه که در شهر و بیرون شهر از آن اوست گرو است.»^۳

۱- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، ص ۱۱۱.

۲- همان کتاب.

۳- همان منبع، ص ۱۱۲.

راستی را، آیا طبقات فرودست و محروم از ویران کردن و سوزاندن این گونه معابد و ضبط چراگاهها و گله‌های آنان زیان کرده‌اند؟ یا کاهنان و اعیان؟

گوماتا - بدانگونه که در گزارش رسمی داریوش و اسناد دیگر - آمده است مراتع، اموال و خزاین این فرادستان را به سود مردم ضبط کرد نه اینکه در حکومت گوماتا و با رضامندی وی، اعیان و کاهنان «مراتع و اموال متعلق به جماعت روستایی را تصاحب کرده» باشند. به علاوه، اگر گوماتا حامی و دست نشاندۀ بزرگان و اعیان بود چرا روءسای هفت خاندان غارتگر و سرشناس ایرانی که تیره پشت و هسته اصلی طبقه حاکم بودند و حتی بی اجازه حق ورود به کاخ شاهی را داشتند - برضدش دسیسه چیدند و برای سرکوبی جنبش و کشتن وی با داریوش همدست شدند.^۱

افزون بر همه اینها، اگر از نظامات گوماتا طبقات پایین زیسان برده‌اند چرا پس از الغایش، سراسر ایران زمین به آتش و خون کشیده شد و هزارهزار اعضای جماعات کشاورزی در این راه سر خود را نهادند و جان خود را باختند.

داریوش درباره سیاست خود نسبت به یکی از رهبران شورش چنین می گوید:

«فرورتیش را دستگیر کردند و نزد من آوردند. من بینی و گوشها و زبان او را بریدم و چشمانش را درآوردم و او را به زنجیر در دربار من نگاه داشتند و همه مردم سلحشور او را دیدند. آنگاه فرمان دادم او را در اکباتانا بر نیزه نشانند و مردمانی را که نخستین هواخواهان او بودند در اکباتانا درون دژ به دار آویختم.»^۲

طرفه آنکه خصلت ضد اشرافی این قیامها از نظر خود محققان شوروی

۱- این نکته در سنگ نوشته بیستون و تاریخ هرودت هردو آمده است.

۲- داریوش، کتیبه بیستون.

هم دور نمانده چنانکه دیاکونف اظهار می دارد:

«این که هدف قیامها احیای نظامات زمان بردیه دروغین (نظاماتی که داریوش ملغی کرده بود) بوده شکی نیست.»^۱

و هم نام و هم میهن او نیز می نویسد:

«داریوش برخلاف گوماتا پس از به دست گرفتن قدرت در تمام سرزمین وسیع با مقاومت شدید مواجه گردید. سال اول فرمانروایی خود را صرف فرونشاندن شورشهای زیادی کرد که بعضی از آنها فوق العاده مهم بود.»^۲

از آنچه گذشت آشکار است که:

اولاً مصادره اموال و املاک و دیگر اقدامات گوماتا همانقدر که به منافع اعیان و کاهنان لطمه زده، موافق مصالح و کمال مطلوب مردم بوده و ثانیاً در جامعه هخامنشی - مثل جامعه ماد - مهمترین تناقضات تضاد بین بندگان و بنده داران نبود، بلکه تناقض اصلی، تضاد بین دولت و معابد (مالک زمینها و صاحب رانت ارضی) از یک طرف و جماعات کشاورزی از طرف دیگر بود، تضادی که همه تناقضات مهم و حوادث عمده از بطن آن زاییده می شد.

حضرات این همه حقایق مسلم تاریخ را نادیده انگاشته اند و به حکم آنکه «گوماتا مغ بوده» نتیجه گرفته اند که می بایست طرفدار اعیان و کاهنان باشد و منافع آنان را منعکس کند.

آیا ممکن نبود یک مغ به نیروی شوقی معنوی، از خودپرستی و سودجویی و ارهد؟ از پایگاه طبقاتی خود فراتر رود، از مصالح خصوصی خویش درگذرد و در جهت مصالح و منافع مردم گام بردارد؟

۱- تاریخ ماد، ص ۵۳۴.

۲- م. م. دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۳۱.

همان گونه که هزار سال بعد مزدک نیز تحت تأثیر جاذبه‌ای معنوی و روحی از پایگاه و امتیازات طبقاتی خویش روی برتافت و رابطه خود را با ایدئولوژی طاغوتی یکسره قطع کرد و برای آزاد کردن طاغوت‌زدگان از یوغ طاغوتیان مجاهده ورزید. درحقیقت جنبش ضد طاغوتی گوماتا یادآور پیکار پیگیر مزدک بانبروهای طاغوتی روزگار ساسانی است زیرا که مزدک هم مغ، بل بگفته «بیرونی»^۱ و «خوارزمی» موبدان موبد - یعنی برجسته‌ترین شخصیت روحانی و مذهبی و درعین حال پس از مقام سلطنت سرشناسترین چهره سیاسی و اجتماعی جامعه ساسانی بوده است - جالب آن که مزدک هم که از معابد و معبدآرایان دلخون بود و «مزدیسنا» - آموزه‌های ورجاوند اهورایی - را دستخوش ریاکاری، آزمندی، و گرسنه چشمی موبدان و هیربدان و مفان می‌دید در جهت سیاست ضد روحانی گوماتا راه پویید و به سود مولدین و رنج‌دیدگان و نفی ظلم و ظلمت روحانیت درفش عصیان را برافراشت. از آن جمله دستور داد همه آتشکده‌ها و پرستگاه‌ها را ویران و نابود کنند و فقط سه آتشکده را که ارزش و اهمیت تاریخی داشتند از شمول این حکم مستثنی ساخت.^۲

در بررسی و مطالعه این دو جنبش، نکته دیگری هم به ذهن راه می‌یابد: همانندی اصلاحات داریوش با سیاست اصلاحی انوشیروان پس از چیرگی بر عصیانگران. کارهایی که داریوش پس از فرونشاندن قیام‌های عمومی برای تحکیم قدرت مرکزی و تنظیم سازمان شاهنشاهی ایران انجام داد همگی فقط با توجه به وقایع زمان گوماتا و دو سال جنگ گسترده داخلی قابل فهم است. همچنان که درک، اصلاحات و نظامات انوشیروان، بی‌فهم جهت‌گیری ضد اشرافی مزدک و اقدامات اجتماعی مزدکیان ممکن نیست.

۱- بیرونی - آثار الباقیه، ص ۲۳۹، خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه آقاي

حسین خدیم جم، ص ۴۳.

۲- ابن‌الفریه همدانی، البلدان، ص ۳۹.

در هر صورت - با عبرت آموزی از رویدادهای دوران حکومت گوماتا بود که داریوش در مدت پادشاهی خود گامهایی جدی در راه محدود کردن اختیارات شهرها و مهار کردن قدرت همه متنفذان برداشت.

مقرر کردن اصل ضد فئودالیستی تعلق منابع آبی کشور به حکومت یکی از همین گامها بود. آنچنان که هرودت می نویسد، «رودخانه های شاهنشاهی متعلق به شاه بود، و هنگامی که آب برای کشاورزی لازم می آمد، یک صاحب منصب حکومتی برای بازکردن آبگیره نظارت داشت و میزان آبی را که هر قبیله یا شهرک برمی دارد معین می کرد، برای بازکردن آبگیره، عوارض هنگفتی دریافت می شد که بعداً به خزانه داری شاهنشاهی احاله می گشت.»

یکی دیگر از اقدامات داریوش، ایجاد اصلاحاتی بود در تعرفه مالیاتی برای تعدیل نابرابریها و تسکین ناخرسندیها، که گویا خراجگزاران و طبقات فرودین از آن ثمری برنگرفتند حتی اومستد با ارائه نمودارها و اسناد نظر می دهد که «... خیز بالا رفتن قیمت ها در آغاز پادشاهی داریوش به سطحی که برای بازمانده^۱ این دوره پایدار می ماند به اندازه ای سخت و ناگهانی بود که دیگر نمی توان شک کرد که این اصلاحات که با نیت خوب انجام گرفته بود، در از هم پاشیدگی اقتصادی آینده سهمی داشته است.»^۱

سازمان سیاسی و اجتماعی ایران در دوره اسکندر و سلوکیان

حمله اسکندر به ایران با آنکه دستگاه حکومت متمرکز هخامنشیان را برهم ریخت خود موجب برقراری وحدت سیاسی تازه‌ای در سرزمین ایران شد. یکی از عوامل این وحدت، اِتکا و اطمینان اسکندر بر مردم مقدونی بود که به رهبری او به پایه بلندی از همبستگی و آگاهی قومی رسیدند و با شور و همت در فرمانبرداری او می‌کوشیدند عامل دیگر، اقدام اسکندر در تقسیم قدرت شهرنشینها بود. اسکندر با آنکه در آغاز شهرهای پارسی را در مقام خود باقی گذاشت لیکن اختیارات مالی و نظامی را از ایشان بازگرفت. وی همچنین حق ضرب سکه را به حکومت مرکزی منحصر کرد و فقط بابل و چند شهر فنیقیه را که دارای اهمیت اقتصادی فراوان بودند از این حکم معاف ساخت. متحدکردن نظام پولی یونانی و هخامنشی و در نتیجه تسهیل داد و ستد بازرگانی نیز مایه ازدیاد و وحدت و تمرکز حکومت و توسعه و تحکیم روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی میان بخشهای گوناگون امپراتوری شد. ولی البته این اقدامات، آرمان و آرزوی دیرین اسکندر یعنی یگانگی دو قوم ایرانی و یونانی را تحقق نبخشید. به علاوه، دو اقدام دیگر اسکندر که از سوی جانشینان او در ایران یعنی سلوکیان - نیز دنبال شد، پراکندگیها و نفاقهای اجتماعی و سیاسی ادوار بعدی تاریخ ایران را بنیاد نهاد. نخستین این دو اقدام، سیاست شهرسازی اسکندر بود. گزارش داده‌اند که اسکندر هفتاد شهر در سرزمین‌های فتح شده بنا کرد. البته

شهر، پدیده تازه‌ای در زندگی اجتماعی ایران نبود و شهرهایی که اسکندر و جانشینانش بنا کردند بیشتر روستاها یا شهرکهایی برای سکونت سپاهیان یونانی یا سرکوبی مردم پیکارجوی محل یا دفاع از مرزهای امپراتوری نوین یا مهاجمان بود و در مواردی نیز هیچگونه شهر تازه ساخته نشد. بلکه شهر کهن وسعت یافته و عنوان «پولیس» یا «شهر خدایی» گرفته بود. ولی به هر حال همین شهرکها یا زیستگاههای موقت به زودی به پایگاههای پرجوش و خروشی برای انواع فعالیت‌های بازرگانی مبدل شد. رونق اوضاع مالی امپراتوری معلول به کار افتادن ثروت هنگفت نهفته در خزاین سلطنتی هخامنشیان و امنیت راهها و همچنین مهاجرت هزاران بازرگان و پیشور یونانی بوده که در پی سپاهیان اسکندر به سرزمین‌های فتح شده آمدند. بدین سان اشرافیت تازه‌ای در بیشتر شهرها پدید آمد که از طبقه بازرگانان تشکیل می‌شد و اندک اندک میان این اشراف و آزادگان زمیندار ایرانی پیوند دوستی و همکاری برقرار شد و برخی از زمینداران در شهرها سکونت اختیار کردند بر اثر این تحولات، اقدام دوم اسکندر، یعنی «هلینزاسیون» یا یونانی کردن فرهنگ ملت‌های زیر دست در میان طبقات بالادست با توفیق بسیار روبرو شد ولی مردم طبقات زحمتکش و اکثریت روستاییان فرهنگ و سنن و عادات خویش را کماکان زنده نگه داشتند.^۱

تمدن هلنیستی دوران سلوکی جهات مثبت رشد اقتصادی-اجتماعی دوران هخامنشی را تشدید کرد. آنچنان رابطه‌ای بین شرق و غرب برقرار شد که نظیر آن-والبته در سطح عالی تر- در دوران اسلامی دیده می‌شود. این تبادل بود که خطاست اگر آن را یک جانبه تصور کنیم و مانند برخی مورّخین باختری از نقش فرهنگ آموزی یونانیان در ایران دم بزنیم. مانند دوران صلیبیان غرب بسیاری از ارزشهای مادی و معنوی فرهنگ ایرانی و هندی را اخذ کرد.

مانند دوران کنونی شرق بسیاری از دستاوردهای علمی، فلسفی،

۱- دکتر حمید عنایت، ماخذ یاد شده.

صنعتی یونان را کسب نمود. سنکرتیسم و اختلاط تمدن‌ها رونقی بی‌سابقه در بازرگانی، پیشه‌وری، شهرسازی، فلاحت، راهسازی، استخراج معدنیات، باغداری و اعتلاء هنر و علم و فلسفه و پیدایش مذاهب مخلوط ایجاد کرد. در پشت سر این مدنیت مخلوط حتی نژادهای مختلط، پدید آمدند. حتی مدتی زبان یونانی به زبان اساسی علمی و دولتی کشور بدل گردید. یکی از اثرات مهم سیاست شهرسازی اسکندر که خاصه در دوره سلوکیان آشکار شد وارد کردن شیوه اداری پولیسهای یونانی در نظام سیاسی شهرهای نو بنیاد ایران زمین بود. شهرهای سلوکیان، مانند پولیسهای یونانی، واحدهای سیاسی خودمختار و خودسامانی بودند اگرچه البته برخلاف پولیسهای یونانی خودمختاری و خودسامانیشان از حدود زندگی و امور داخلی شهر تجاوز نمی‌کرد زیرا حاکمیت سیاسی کشور متعلق به پادشاه سلوکی بود. ولی همین خودمختاری داخلی یکی از عوامل اساسی سازمان سیاسی سلوکیان بود و راه را برای تجزیه طلبی‌ها و سرکشی‌های بعدی در امپراطوری ایشان گشود. در شهرهای خودفرمان (به سبک شهرهای یونانی)، تعداد یونانیان گاه بر خود بومیان ایرانی می‌چربید و در آن دبستانهای یونانی برای کودکانشان دایر بود و مراسم مذهبی از آن جمله پرستش «کاهنه بزرگ» (ملکه) انجام می‌گرفت و بندگان با تقدیم شدن به خدایان آزاد می‌گردیدند. ظاهراً در داخل این شهرهاست که نژادی مخلوط از یونانی و ایرانی پدید می‌گردد

منظره مالکیت ارضی

از خصوصیات مهم مملکت سلوکی، انفرادی‌تر شدن نظام زمینداری بود، همه زمینهای کشور به موجب حق غلبه، ملک شاه سلوکی به شمار می‌آمد پرستشگاهها نیز صاحب زمین بودند، خاصه پرستشگاههای اکباتانا، کنگاور و نهاوند که دهکده‌های بسیاری در تصرف داشتند و کشاورزان وابسته به زمین (سرفها) و شاید بندگان در آنها برای تامین عیش و عشرت انبوه کاهنان و خنیاگران و خدمتگاران آتشگاهها زحمت می‌کشیدند عبادتگاهها بدینگونه

دارای ثروت‌های هنگفت بودند و شاهان سلوکی مانند آنتیوخوس سوم و آنتیوخوس چهارم از غارت آنها به‌هنگام بحرانهای سخت مالی پروایی نداشتند پس مالکان زمین را در زمان سلوکیان می‌توان بطور کلی شامل دو گروه دانست:

نخست پادشاه و افراد خانواده سلطنتی که به‌بهانه آنکه فاتحان مملکت‌اند همه زمین‌ها را از آن خود می‌دانستند و به‌خوشاوندان و درباریان می‌بخشیدند و یا به‌دیگران می‌فروختند، دوم زمینداران ایرانی و یونانی که در مقابل دوام حق مالکیتشان متعهد به‌تهیه سوارنظام در مواقع ضرورت برای پادشاه بودند. زمینهای پادشاهی وسیع تربوده ولی حدود آن پیوسته تغییر می‌کرده است، برخی از قطعات آنها برای ایجاد شهرهای تازه اختصاص داده می‌شد و گاه به‌عنوان پاداش به‌خدمتگزاران و جان‌نثاران شاه واگذار می‌گشت. زمینهای شاهی را جماعات روستایی کشت می‌کردند و موظف بودند که مالیات ارضی نقدی و یا جنسی به‌شاه بپردازند و یا کار رایگان در خانه شاه انجام دهند.

رواج برده‌داری

عصر سلوکیان شاهد رواج برده‌داری در ایران بود. این رواج را می‌توان از یک طرف معلول نفوذ سازمانهای سیاسی یونان از جمله نظام برده‌داری تکامل‌یافته آن کشور و از طرف دیگر نتیجه افزایش دائم شماره بردگان از محل اسیران جنگی دانست. برده‌داری که تا زمان سلوکیان بیشتر به‌صورت نظام پدرسالاری وجود داشت. در حکومت ایشان به‌شکل پیچیده‌تری درآمد به‌نحوی که به یکی از ارکان مهم سازمان اجتماعی سلوکی مبدل شد. یکی از انواع مالیات شاهی که به‌طور یکنواخت در سراسر کشور سلوکی از مردم گرفته می‌شد، مالیات خاص بردگان بود، چنانکه در سابق گفته‌ایم منابع یونانی از «آزادکردن» بندگان در ایران سلوکی در راه خدایان، سخن می‌گویند.

باتوجه به آنچه گذشت می‌توان گفت بر اثر حمله اسکندر و سلطه سلوکیان سازمان سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی دچار تضادهای تازه‌ای شد و از شکل بالنسبه ساده پیشین خود به‌درآمد. این تضادها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد.

۱- تضاد میان اشراف یونانی مآب (هلنیزه) و توده مردمی که به فرهنگ و تمدن ایرانی وفادار مانده بودند.

۲- تضاد میان شهر و روستا که ناشی از سیاست شهرسازی اسکندر و جانشینانش و نیز رونق و آبادانی شهرها براساس بهره‌کشی از جماعات روستایی بود.

۳- تضاد میان اشراف زمیندار شهرنشین و روستاییان که محصول جذب برخی از زمینداران به‌بورژوازی شهری و شیفتگی آنها به محیط پررونق و تجمل‌پرور شهری بود.^۱

درست مانند دوران تسلط عرب نخست بخشهای خاوری ایران که از مرکز تسلط سلوکیان دور بودند به‌قیادت قبایل جنگجوی و تیرانداز پارتی دست به مقاومت می‌زنند و ایران خود را به‌برکت آنان سرانجام از زیر سلطه سلوکیها و به‌تدریج از سیطره خط‌وزبان یونانی مآبی شدید بیرون می‌آورد. ولی این جامعه دیگر چهره خود را دگر ساخته و از جهت مادی و معنوی غنی‌تر شده بود. قانون تکامل مدنیت که از جمله نتیجه دو عامل یکی تبادل فرهنگها و یکی تکامل درونی خود این فرهنگهاست کار خود را کرده بود.

۱- دکتر حمید عنایت، منبع یادشده.

پارتیان

در ایران پارتی که پایتخت خود را به‌تدریج از نسا در خاور به تیسفون در باختر منتقل می‌کند، سبیه‌ای قبیله‌ای سازمان دهندگان تأثیرات عمیق خود را باقی می‌گذارد. جامعه پارتی از جامعه پارسی هخامنشی جدید و مختصات ایلاتی قبایلی که اینک بر سر کار آمده بودند به دمکراسی قبیله‌ای نزدیکتر است. اختیار و امتیاز پادشاه به سبب وجود دو انجمن تا اندازه زیادی محدود است: نخست انجمن «مهستان» مرکب از نمایندگان خاندان اشکانی و برگزیدگان شش خاندان بزرگ دیگر ایرانی که در کارهای دولتی نقش مهمی داشتند. خاندان‌های سورن، قارن، اسپهبد مهم‌ترین آنان بودند. دیگر «انجمن فرزنانگان و مفان» با اعتبار و نفوذی کمتر از نخستین. مرحوم ذبیح بهروز و به‌پیروی ایشان آقای اصلا ن غفاری^۱ ریشه این وضع را در رواج «مهرپرستی» و تأثیر مثبت آموزشهای کیش مهر می‌داند. برآنند دین مهر دینی بود دمکراتیک و قائل به انتخابات و فدرالیسم، و دولت اشکانی که در سایه دین مهر اداره می‌شد هم مهستان (مجلس اعیان) داشت که شاهنشاه را در آن برمی‌گزیدند و هم غیر متمرکز بود و به‌شیوه فدرال اداره می‌شد. به نظر این پژوهندگان برعکس دین مسیحی یا زردشتی

۱- رجوع کنید به کتاب «قصه سکندر و دارا» با مقدمه بلند ذبیح بهروز (چاپ ۱۳۴۳).

ادیان استبدادی هستند، زیرا وراثت را به جای انتخاب و تمرکز مطلق را به جای فدرالیسم می پذیرند. اردشیر بابکان و کنستانتین که یکی در ایران و دیگری در روم مهرپرستی را ریشه کن می کنند و دینهای استبدادی خود را بر تخت می نشانند زبانی عظیم به تاریخ زده اند.

به نظر مرحوم بهروز و به پیروی از ایشان غفاری نقطهء مقابل دین مهر که از روح پاک مردم ایران برخاسته کیش مرموز و خدعه آمیز و دغل-مانیگری است که تا همین اواخر در تاریخ لانه داشت و منشأ همهء بدبختیهای است که به سر ایرانیان آمده است با همهء حسن نیتی که در شای دمکراسی و انتخابات و تقبیح استبداد و وراثت از خلال نظرهای مرحوم بهروز رخ می کند، تفسیرایشان در این زمینه موافق واقع به نظر نمی رسد. گویا احساس مبهن پرستی افراطی همراه با تخیل دور پرواز منشأ بروز این تفسیرات است.

به نظر نگارنده از طرفی شیوهء ادارهء یونانی مآبانه و از طرف دیگر تأثیر نیرومند نظام عشیرتی در جامعهء اشکانی علت بروز این وضع - یعنی دمکراسی پاتریارکال است.

جهت نظامی و جنگی حکومت

جهت نظامی و جنگی حکومت پارت نیز قویتر و جهت تسامح مذهبی شدیدتر است، آرتش دارای سازمان مجهز و پیچیده ای شد و از مردم بیشتر فاصله گرفت. مهمترین دلیل این تحول را در ویژگیهای زندگی اجتماعی اشکانیان باید جست که از چابک سوارانی تیز تک فراهم می آمدند و از این حیث بر گروهها و اقوام مخالف خود برتری داشتند. در واقع با ظهور اشکانیان، سازمان سپاهی و فنون سوق الجیشی در ایران و بلکه سراسر دنیای متمدّن کهن دگرگونیهای شگرف پذیرفت. اگر تا پیش از اشکانیان، هر آزاد مردی فقط در صورت داشتن سلاح می توانست در زمرهء «کارا» درآید، در عصر اشکانی داشتن اسب نیز برای همدوشی و برابری با آزادگان لازم بود.

نیروی عمده سپاه پارت از آسواران تشکیل می شد که خود از آسواران سبک اسلحه (کمانداران) و سنگین اسلحه (نیزه داران و کمانداران) مرگب بود. آسواران سنگین اسلحه، خفتان یا زره (کاتا فراکت) برتن داشتند و این زره چنان بود که اسب و سوار هر دو را از سر تا پای می پوشاند، و سیمای جامعه پارتی از این جهت و نیز از جهت محدود بودن اختیارات شاه با سیمای هخامنشی تفاوت داشت.

نظام اجتماعی ایران اشکانی

کوششهای پژوهندگان در زمینه شناسایی نظام اجتماعی اشکانیان نیز متسبب این به نظر می‌رسند. پژوهندگان شوروی، تقریباً همگی کوشیده‌اند مضمون اجتماعی - اقتصادی جامعه اشکانی را برده‌داری معرفی کنند. چنانکه پرفسور پیکولوسکایا می‌گوید: «برده‌داری را باید شکل و شیوه غالب در روابط تولیدی کشور پارتها شمرد - گرچه هنوز به آن درجه از تکامل که در دیگر کشورهای مبتنی بر اصول برده‌داری مشهود گشته نرسیده بود - (مثلاً در امپراطوری روم) موضوع فروش عده کثیری از مردم بابل به عنوان برده به مادها که به دست همین ساتراپ در آغاز قرن دوم پیش از میلاد صورت گرفت یکی از نمونه‌هایی است که می‌تواند اهمیت برده‌داری را در جامعه آنروز برای ما مجسم کند.»^۱

«م.ای. راستووتسوف و دیگر دانشمندان غربی به استناد سازمان دولتی ایران عهد پارتها و بخصوص وجود پادشاهی‌های تابع و سلسله مراتب عشیرتی و همچنین به اعتبار وجود سواران پارتی زره‌پوش، بلا شرط و قید ایران عهد پارتها را دولتی فئودالی می‌شمارند. و بنا بر این عقیده، برای اصطلاحاتی که پیشتر گفته شد (از قبیل پی‌تیاخش و مرزبان و ارکایت

۱- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، جلد اول، صفحه ۶۳، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹.

و غیره) - که معرّف شاغلان مقامات ایران عهد پارتها می باشد - بدون اقامه دلیل کافی معانی را که اصطلاحات مزبور در اواسط عهد ساسانیان داشته و معرّف نمایندگان اعیان و بزرگان سخت به فئودالیزم گراییده، بوده اند قائل شده اند. همانند شمردن مفاهیم و معانی اصطلاحات در ادوار مختلف کاری نادرست است و فقط ممکن است تصویر رشد و تکامل تاریخی را تحریف کند.^۱

اما دیاکونف، که وجود نظام فئودالی را در این دوره مردود می شمرد، خود نمی تواند وجود نظام برده داری را به عنوان شکل مسلط تولید اثبات کند.

«مدارک موجود درباره روابط اجتماعی و اقتصادی ایران آن دوران عجله بسیار قلیل است. گذشته از این چنانکه بارها گفته شد، نواحی مختلف ایران در سطوح تکامل متفاوت قرار داشتند و بدین سبب استنتاجی که در مورد یکی از نواحی درست بوده درباره ناحیه ای دیگر ممکن است ناصحیح و بی جا باشد.»^۲

«... البتّه طبق مدارکی که در دست است نمی توان میزان سهمی را که کار بردگان در کشور اشکانیان - و به طریق اولی در نواحی ایران - بالأخص داشته تخمین زد. ولی می توان حدس زد که در آن زمان از کار بردگان تا حدّی استفاده می شده زیران در دوران متأخّرتر یعنی عهد ساسانیان نیز کاربردگان واجد اهمّیت شایان بوده و این خود از اهمّیتی که قوانین حقوقی ساسانیان برای بردگان قائل شده پیداست.»^۳

آقای دیاکونف چند صفحه پیش بردانشمندان غربی خرده می گیرد که با همانند شمردن «معانی و مفاهیم اصطلاحات» این دو دوره تصویر رشد و تکامل تاریخی را تحریف کرده اند. ولی خود برای اثبات وجود بردگی

۱ و ۲- م. م. دیاکونف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، ص ۶۷.

۳- همان کتاب، ص ۷۵.

به همان شیوه توسل می‌جوید و با کمال اطمینان قیاس می‌کند! و بدیهی است با این ضابطه‌ها نمی‌توان در گم‌بیشه رویدادهای تاریخ راه برد و مراحل سیر و سمت تکاملی آنرا معین کرد.

هنگامی که از نظام اجتماعی مردمی سخن می‌رود مطلب بر سر آن بخش از مناسبات مدنی و تولیدی است که جنبه مسلط دارد. وجود بردگان خانگی و سرایی و حتی بردگان تولیدی دلیل حاکم بودن نظام برده‌داری نیست. تا پایان دوره قاجاریه نشانه‌ای از بقایای بردگان دیده شده است و حتی کراراً عده کثیری از مردم به عنوان برده فروخته شدند ولی مناسبات بردگی در اقتصاد آن روز ایران اثری ژرف نداشت. چنانکه از اسناد موجود (مثلاً چرم‌نشته‌های اورامان) و حتی تحقیقات دیاکونف^۱ بر می‌آید کثیرین العده‌ترین مولدان جامعه اشکانی و گردانندگان اصلی اقتصاد روستایی جماعت‌های دهقانی بودند. متفکران و موزخان مسلمان همچون مسعودی و فردوسی که حکومت اشکانیان را ملوک الطوائف خوانده‌اند تا اندازه‌ای وضع اجتماعی ایران را در آن روزگار روشن ساخته‌اند. هر فئودالی دارای قلمرو خاصی بود که «دستکرد» نامیده می‌شد و سپاهیان و وابستگان او در آن به کارهای کشاورزی اشتغال داشتند. البته در میان زیردستان فئودال، بردگان نیز بودند که در دستکردها کار اجباری می‌کردند و جزء اموال مالک به‌شمار می‌آمدند. می‌توان پرسید، هرگاه فئودالهای بزرگ به شکل ملوک الطوائف هریک برخطه‌ای از ایران شهر فرمانروایی داشتند، در این صورت سبب پیدایش دولت مرکزی و تابعیت فئودالها از حکومت مرکزی چه بوده است؟

۱- در ایران و دیگر کشورهای شرق قدیم تولید نعمات مادی بیشتر توسط افراد و جماعت روستایی صورت می‌گرفت، (اشکانیان، ص ۷۰) و بدیهی است که در ایران مانند سایر کشورهای شرقی باستانی روستاییان در امر تولید کشاورزی نقش عمده را ایفا می‌نمودند. (تاریخ ایران باستان، تالیف م. م. دیاکونف، ص ۲۹۷-۲۹۶.)

آیا وجود ملوک الطوائف با حکومت مرکزی متضاد و متناقض نیست؟ راست است که وجود ملوک الطوائف متضاد و متناقض با حکومت مرکزی است، ولی پاسخ این پرسش را نخست باید در وضع اقتصادی خاص ایران که رابط میان شرق و غرب بوده و راه ابریشم از آن می‌گذشته جستجو کرد، نکته دوم صدمه‌ای است که فتودالهای بزرگ ایران از اشغال کشور به دست بیگانگان متحمل می‌شدند. در آن روزگار فاتحان نه تنها مالکیت اقطاعی مالکان ایران را به مخاطره می‌افکندند، بلکه به سبب عقب ماندگی اجتماعی می‌کوشیدند مناسبات موجود در کشور خود را بر ایران تحمیل کنند. این امر بی‌گمان هم سبب ناخشنودی مالکان و هم مایه رنج و اندوه کشاورزان می‌شد. گرچه پس از چندی مناسبات کهنه در مناسبات نو اجتماعی مستحیل می‌شد، ولی به هر تقدیر انجام استحاله مستلزم خو گرفتن فاتحان به مناسبات اجتماعی پیشرفته و گذشت زمان بود. دو عامل که پیشتر بدانها اشاره کردیم سبب می‌شد که دودمانهای بزرگ متحد شوند تا نخست متصرفه‌های خود را از تاراج بیگانگان مصون دارند، و دیگر آنکه سودهای هنگفت حاصله از ترانزیت کالاهایی که میان شرق و غرب مبادله می‌شد، خود به چنگ آورند.^۱ بیشتر مورخان و خاورشناسان اروپایی (کریستنسن، برندج، ملکم کالج و غیره) میان فتودالیسم اشکانی و فتودالیسم اروپا در قرون وسطی همانندیهای فراوان یافته‌اند. این همانندیها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- در جامعه اشکانی، مانند جامعه فتودالی اروپا پس از شارلمانی، پادشاه دست‌کم از لحاظ اسمی و ظاهری، عامل وحدت بخشهای گوناگون مملکت و قلمروهای زورآوران فتودال به‌شمار می‌آمد.
- ۲- در جامعه اشکانی، مانند جامعه فتودالی اروپا، پیوند فتودالها

۱- رجوع شود به مقاله دکتر عنایت‌الله رضا در مجله بررسی‌های تاریخی آذر - دی ۱۳۴۹.

با وابستگان (واسالها) و زیردستان خود استوارتر از پیوندشان با شخص پادشاه بود .

۳- جامعه‌اشکانی، مانند جامعه فئودالی اروپا، گروهها و ممالک مستقلی را در دامن خود پرورد و وحدت دیرین جامعه ایرانی را برهم زد.
۴- در جامعه اشکانی، مانند جامعه فئودالی اروپا، بیشترین بخش کشاورزان مقید به زمین و وابسته به مالکان اراضی بودند و همراه زمین خرید و فروش می شدند .

ملکم کالج در موارد بسیار با استناد به مدارک کتبی و شواهد باستان شناسی از رواج سیستم سرواژ در زمین های فئودالها سخن می گوید . وی همه جا سرفها را بندگان وابسته به زمین می خواند . مثلاً در اوان فصل پنجم کتاب خود «پارتیان»^۱ می نویسد :

« بیشتر ساکنان شاهنشاهی روزی خود را همچون خرده مالکان یا شبانان و بندگان وابسته به زمین و شاید در بعضی موارد بندگان در زمین می جستند . » و در همین فصل از قول ژوستن و پلوتارک آورده که رعایای پادشاه به اقلیتی از آزادان و انبوهی بندگان وابسته به ارباب تقسیم می شدند . . . بندگان و وابستگان اربابان ، فرودستان و کشاورزان وابسته به زمین (سرف) بودند ، با آنکه در پارت بندگی و بنده داری هم وجود داشته است .

در فصل چهارم هم از خادمان ثابت و نوکران و بندگان (سرف های) مالکان بزرگ که به دنبال ارباب خویشان به جنگ می رفتند و نیز از ده هزار بندگان (سرف های) سورنا که به همراه او به جنگ رومیان گسیل شدند سخن می گوید .^۲

۱- پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا .

۲- برای آگاهی بیشتر از سیستم سرواژ در این عهد به کتاب با ارزش آقای غلامرضا انصافیور «تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران» رجوع فرمایید . صفحات ۳۰۸-۳۰۵ .

ولی با این وصف، از تفاوت‌های زیرین میان جامعه اشکانی و جامعه فئودالی اروپا نیز نباید غافل بود:

۱- شاهنشاه اشکانی، بیش از امپراتور اروپای فئودال، از پشتیبانی و وفاداری زیردستان خود برخوردار بود و از این رهگذر، دست‌کم از لحاظ ظاهری و اسمی، وحدتی میان بخش‌های پراکنده مملکت و قلمروهای فئودال‌های خودکام برقرار می‌کرد یکی از علل این تفاوت، پایدار ماندن یاد شاهنشاهی کورش و داریوش در دل‌های مردم و علت دیگر موقع جغرافیائی شهر تیسفون پایتخت اشکانیان بود که در داخل شبکه پرچم و خمی از راه‌های بازرگانی قرار داشت.

۲- روابط بازرگانی در شاهنشاهی اشکانی بسیار بر رونق‌تر از اروپای فئودالی و پول فراوان‌تر بود. این رونق و فراوانی خاصه از قرن دوم میلادی به بعد آشکار شد، و آن هنگامی بود که روم به عامل اقتصادی مهمی در حوزه مدیترانه مبدل گشت، و چون نمی‌توانست خود همه نیازهای خویش را برآورد به وارد کردن کالا از کشورهای شرقی پرداخت، در عین حال، پیشرفت اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن مایه افزایش تقاضای انواع کالاها از مناطق گوناگون جهانی شد. روم، فرآورده‌های تجملی و ابریشم و ادویه و عاج و سنگ‌های بهادار از آسیای مرکزی و چین و هندوستان وارد می‌کرد و در عوض کالاهای ساخته شده از قبیل ظروف شیشه‌ای برنزی و اشیاء ظریف و انواع روغن‌ها و سرانجام طلا به آن کشورها می‌فرستاد. ایران در این دادوستد سهم‌نمایی داشت زیرا بسیاری از راه‌های بازرگانی از سرزمین آن می‌گذشتند و از همین رو شهرهای ایران به مراکز فعالیت واسطه‌ها و نمایندگی‌های حمل و نقل و کاروانسالا‌ران و سازمان‌های کشتیرانی مبدل شد.

۳- وجود واحدهای بالنسبه بزرگ سیاسی وجه امتیاز سازمان سیاسی ایران اشکانی از اروپای فئودالی بوده است. ظاهراً رونق بازرگانی و فراوانی پول به قدرتمندان اشکانان امکان می‌داده است که دستگاه‌های اداری مفصل و سپاهیان عظیم مورد نیاز واحدهای بزرگ سیاسی را فراهم آورند.^۱

۱- با استفاده از جزوه سابق الذکر آقای حمید عنایت.

و شاید تفاوت‌های دیگر ولی بی‌شک همانندی‌های این دو جامعه اصل است و تفاوت و اختلاف فرع مخصوصاً از نظر سرشت استثماری، فئودالیسم پارتی و اروپایی مشابهت ریشه‌ای دارند و محققانی که به تفاوت‌ها توجه فراوان می‌کنند و همانندی‌های جوهری را از نظر دور می‌دارند، تصویری نادرست از سیر تاریخ دارند و از واقعیت تصویر معکوسی می‌سازند.

جامعه طبقاتی ساسانی

جامعه ساسانی نوعی سنتز دو جامعه اشکانی و هخامنشی است. سیستم دولتداری، قدرت نامحدود شاهنشاه، نقش دین، بغرنجی دستگاه دولتی، وابستگی به سنت‌ها آنرا به جامعه هخامنشی بیش از جامعه اشکانی شبیه می‌کند. تقریباً به مثابه دنباله آن دوران است ولی از سوی دیگر این تکرار عینی جامعه هخامنشی نیست بلکه وارث فرهنگ مادی و معنوی بغرنجتر شده دوران هلنیستی و اشکانی است که خود به نوبه خود این فرهنگ مادی و معنوی را در همه زمینه‌ها بازهم پیش می‌برد و بغرنجتر می‌کند.

هنگامی که اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ پس از میلاد، پیروزمندانه بر آخرین پادشاه اشکانی شورید، آن چنانکه در «کارنامه اردشیر بابکان» نوشته شده است، هدفش این بود که بنا بر حکم تقدیر ایران زمین را «یک خدایی» کند یعنی حکومت متحدی در سراسر آن برپا سازد.

زندگانی اجتماعی ایران در آن زمان، در پی تحولات و تغییرات عصر اشکانی، به وجود چنین حکومت واحد و یگانه‌ای سخت نیازمند بود. از یک سو افزایش میزان تولید کالاهای کشاورزی و متاع پیشه‌وران، جدا شدن پیشه‌های گوناگون، و گسترش و رونق روزافزون روابط بازرگانی مستلزم تمرکز هرچه بیشتر اختیارات سیاسی برای تأمین آرامش راه‌ها و شهرها بود و از سوی دیگر، شکست‌هایی که به دست سپاهیان ایران بر نیروهای «کراسوس» و «آنتونی» وارد آمد و توانایی ایرانیان را برای چیرگی بر رقیبان رومی

خویش آشکار ساخت، در برانگیختن آگاهی قومی مردم ایران و نیرومند کردن آرزوی یگانگی در دل‌های ایشان بسیار مؤثر بود و وحدت ایران که به سال ۲۲۶ پیش از مسیح صورت گرفت پاسخگوی خواستهای نوین جامعه ایران در آن روزگار بود.

اما وسایلی که ساسانیان برای تحقق بخشیدن به یگانگی سیاسی مملکت خود به کار گرفتند موجب تغییرات دامنهداری در سازمان اجتماعی ایران شد. اولاً ساسانیان که ارزش و اهمیت عظیم دین را در تأمین سازگاری و همبستگی ملی دریافته بودند برخلاف اشکانیان دین زردشتی را آیین رسمی مملکت اعلام کردند و بدین ترتیب مقام روحانیان را در سلسله مراتب دستگاه حکومت بالا بردند، شاید هم قدرت فزاینده روحانیان از ادوار پیشین تاریخ ایران، به ویژه درآمدهای هنگفت ایشان از محل آتشکده‌ها، آنان را به چنان نیروی عظیمی مبدل کرده بود که ساسانیان از دخالت دادن ایشان در رهبری امور گزیری نداشتند. هنگامی که قسطنطین دین مسیح را رسماً پذیرفت و اشاعه آنرا فریضه خود شمرد و این دین به تدریج حتی در ایران مبلغان زبردستی می یافت و از سوی دیگر سلسله کوشانی در شرق به بوداگری گرائیده بود دین مزدائی بین دو رقیب محصور گردید و ضرورت حفظ دین رسمی برای شاهنشاهی ساسانی آشکارتر شد.

ثانیاً ساسانیان که خواستار ایجاد تمرکز شدید در زیر سیطره استبدادی خود بودند، خاندانهای اشرافی را از اختیارات سیاسی خود محروم کردند و نمایندگان ایشان را در دستگاههای مفضل اداری مملکت به مقامات عالی برگزیدند ولی این تدبیر اشراف را با حکومت شاهنشاهی موافق نکرد و به همین سبب سراسر تاریخ عصر ساسانی پر از داستانهای دسائیس اشراف بر ضد شاهنشاهان است. از همین جا سومین ویژگی زندگی سیاسی ساسانیان آشکار می شود و آن تکیه شاهنشاهان ایشان بر دهقانان یعنی آزادگان و نجای درجه دوم روستاها بود.

۱- دکتر حمید عنایت، مدرک پیشین (جزوه) درسی دانشکده حقوق).

معمولاً در آثار برخی نویسندگان معاصر (آخونداف، پورداود و صادق هدایت و غیره) که تصویری نادرست از سیر تاریخ داشته‌اند توصیفاتى پلائی از جامعه ساسانی مشاهده می‌شود ولی حقیقت نه‌چنان است. جامعه ساسانی بسیار مطبق‌تر و جابرا نه‌تر از جامعه اشکانی بود و همواره گروه‌های حاکم می‌کوشیدند تا مقام و موقع هر گروه یا طبقه را از مقام و موقع گروه‌ها و طبقات دیگر، چه از دیدگاه امتیازات سیاسی و اقتصادی و چه از حیث هیئت ظاهر و شیوه جامعه‌پوشیدن، ممتاز کنند.^۱

این نکته که هفده سال پس از پادشاهی اردشیر، جنبش مانویان به‌اوج خود رسید نشانه اشتیاق مردم به‌دگرگونی‌های زندگی و ناخرسندی و نفرت آنان از بزرگان و موبدان و دولت نویناد ساسانی بوده است. آن روزگار و به‌ویژه دوران شاهنشاهی بهرام یکم دوران مبارزه دو نیروی بزرگ اجتماعی بود که رأس یکی از آنها کرتیر دارای عنوان پرطمطراق موبدان موبد، موبد اهورا مزدا، نگهبان روان شاهنشاه، مرتبی دینی شاهنشاه و رئیس دادگاه عالی کشور قرار داشت^۲ و در جهت مقابل نیروی دیگر را مانی آورنده آیین نو رهبری می‌کرد، کرتیر، مظهر اتحاد متشکل موبدان و هیربدان سراسر کشور، پول و زمین‌های آتشکده را در اختیار داشت، ولی آیین مانی که مورد حمایت روشنفکران و رنج‌دیدگان آن روزگار و از بسی جهات به‌صورت حکمت و فلسفه بود جنبه اعتراض مذهبی به‌خود گرفت. مانیکری کم مانده بود آئین زرتشتی را از رسمیت و سیطره بیدارزد ولی کرتیر - موبد موبدان پر قدرت دوران چهار پادشاه ساسانی که بیش از چهل سال در مقامات عالی‌یه سیاسی و روحانی قرار داشت و لذا عمر درازی کرده

۱- نامه تنسر، ترجمه از پهلوی به عربی به قلم ابن مقفع و از عربی به فارسی به قلم ابن اسفندیار، به سعی و تحقیق مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۱۱ - چاپخانه مجلس و داستانی که در مرزبان نامه سعدالدین و راویینی آمده گواه همین معنی است. (مرزبان نامه، چاپ قزوینی، لیدن، ص ۲۷۷، به بعد).

۲- لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا،

و نفوذ عظیم به هم زده بود - با مانی و مانیکری نبرد پیگیری کرد و دین زرتشتی را در قبال این خطر و خطر بوداگری که در قلمرو سلطنت کوشانیان در شرق و مسیحیت که در مغرب ایران رواج یافته بود تحکیم بخشید. از زمان شاپور پور اردشیر مانیکری آغاز می‌گردد و تا زمان بهرام اول ساسانی ادامه می‌یابد یعنی دست‌کم قریب یک‌ربع قرن الی سی سال این جنبش در جریان گاه مخفی و گاه جلی ادامه داشته است. شاپور اول و هرمزد اول با مانی راه مدارا در پیش گرفتند آتشکده از این روش ناراضی بود و می‌خواست دین التقاطی و مخلوطی را که مانی با ترکیب انواع ادیان به عنوان «دین کلی» برای ایجاد مصالحه بین اقوام انسانی ایجاد کرده بود و آتشکده آنرا بدعتی شنیع در پاک‌دینی مزده یسنه می‌شمرد، درهم شکند. بهرام اول ساسانی در اواخر سلطنت خود (۲۷۶ میلادی) در برابر فشار آتشکده سر فرود آورد و مانی را تسلیم «محاکمه» کرد.

سیاح و مورخ دوران عباسی یعقوبی در تاریخ خود جریان محاکمه مانی را (که در تاریخ محاکمه مزدک و منصور حلاج را به یاد می‌آورد) چنین وصف می‌کند:

«مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد. مانی با موبدان موبد (یعنی کریتر) که هم خصم بود و هم قاضی به گفتگو پرداخت. شکی نیست که مانی مجاب و محکوم گردید و او را به عنوان خروج از دین به زندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود جهان گفت.»

تقی زاده می‌نویسد: با مانی در حبس بسیار سخت و وحشیانه معامله کردند و دست و پای او را با زنجیرها بسته و بعد زنجیرها را آنقدر تنگتر نمودند تا مرد.^۱

لوکونین نیز - تصریح می‌کند که مأخذ دیگری هست که در آن از زندانی شدن مانی و مرگ همراه با شکنجه او در زندان به سال ۲۷۵ میلادی

یاد شده است.

کشتن کین توزانه مانی نمودار کینه کشی طبقه ستمگرفوئودال و اشراف از مردی است که مردم زحمتکش و به ویژه روستائیان را با آئین اعراض آمیز خود متوجه ستم و بیداد طبقه حاکم می کرده است.^۱ مانگیری مانند مزده یسنا مسأله نبرد نور و ظلمت را به گونه ویژه خود مطرح می کند.

به نظر مانی: روان نورانی است ولی تن ظلمانی. ارواح که از نورند در کالبد ظلمانی زندانی اند و پس از مرگ از این قفس زمینی رها شده به سوی روشنایی صعود می کنند. با آنکه سرانجام حکومت جاودانی نور برقرار می شود ولی در حال حاضر ظلمت است که مسلط است، لذا جهان عرصه رنج و بیداد و نیازمند رهایش یا فلاح است و فلاح هم وابسته دنیای جسمانی و مستلزم ریاضت و ترک دنیا و رهنایت و احتراز از تشکیل خانواده است. مانگیری بیان مه آلود و اساطیری محرومیتها و رنجهای توده های مردم است و از این جهت با مسیحیت رسمی که یکی از منابع فیض اوست شباهت محتوی دارد.

همین جنبه مانگیری آن را برای رنجبران شهر و ده جالب می ساخت و آنها را تسکین می داد. کیش مانی پس از مرگ بنیانگزار خود نمرود و به رغم خشونت وحشتناک روحانیت رسمی چون جریانی پنهان زندگی خود را در جامعه ساسانی دنبال کرد و بارها به پرچم فکری مقاومت معنوی روشنفکران ایران و به پناهگاه روحی و اخلاقی آنها بدل گردید، این به طور عمده یک مقاومت منفی و سرکوفته بود که محیط رنجبار برجانه های روشن تحمیل می کرد. باید این مقاومت پاسبان و مرتاضانه را در پیوند آن با زمانه بی رحم و بی قلب درک کرد.

با این حال مانگیری به آیین مزدکی غذای فکری داد، و مزدک همان

۱- لوکونین، تمدن ایران ساسانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۵۹.

مسائلی را که مانی مطرح کرده (رابطه نور و ظلمت را) مطرح می‌سازد، ولی آموزش مزدک از جهت ماهیت خود خوشبینانه و پیکارجویانه است. نور و روشنی در نزد مزدک مبدا آگاه و با اراده است. غلبه اش حتمی و قانونی و عادلانه است ولی ظلمت خود محصول اتفاق و کور و ناآگاه است و سرانجام نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیر ارادی است. نور هم اکنون بر ظلمت مسلط است ولی استیلای نور کامل نیست. در آمیختگی ذرات نور و ذرات ظلمت کماکان ادامه دارد و هدف هر مزدکی باید رها کردن ذرات نور از چنگ ذرات ظلمت و تأمین غلبه کامل و قطعی نور باشد. بدین سان مزدک برخلاف مانی که نور را در چنگ ظلمت اسیر می‌بیند با چهره امیدوار و خندان یک بیداد ستیز بی‌باک به غلبه عنصر نور باور دارد و تأمین نجات و تسلط قطعی آن را وظیفه خود می‌شمارد.

جنبه‌های زیبا و زندگی‌ساز مانویت که به همت مزدک با نیرویی افزون‌تر فوران کرد به پرچم یک‌رشته قیامها و شورشهای مردم علیه جور و بیداد جهان و در درجه اول به پرچم پیکار با جور و بیداد ارتشتاران و موبدان جامعه ساسانی بدل شد.

ایران در آستانه جنبش مزدکی

در جامعه ساسانی، پس از دودمان شاهی قدرت و سرنوشت مردم در دست ارتشتاران و موبدان بوده است. ارتشتاران یا آزادگان طبقه مالکینی را تشکیل می‌دادند که در قشر بالای خود نجبا و بزرگان کشور را دربر می‌گرفت ایشان را بزرگان، پیداکان (= اعیان) و نامداران می‌گفتند. خانواده‌های قارن، سورن، مهران و چند خاندان دیگر از این قشر بودند. این طبقه در پایین بخش مالکان کوچک زمین یا «خرده مالکان» را دربر می‌گرفت که ملک خصوصی «زمین خووش» داشتند و اغلب در روستاهای خود می‌زیستند و گردآوری خراگ را برعهده داشتند.

طبقه موبدان نیز در بالا موبدان نزدیک به دربار و بزرگان دین

و در پایین موبدان اندک مایه‌ای را دربر می‌گرفت که وظایف دینی را در واحدهای کوچک و پراکنده اجتماع مانند روستاها به‌جای می‌آوردند و از این رهگذر کسب درآمد می‌کردند.

درکنار این دو طبقه در دوره ساسانیان، ما از دبیران یادبویان و دادوران (قضاة) نیز باخبریم. اما از نظر اجتماعی و طبقاتی این دو دسته گروه خاصی را تشکیل نمی‌دادند و بیشتر افراد و اعضای آن از میان موبدان و ارتشتاران بیرون می‌آمدند.

ارتشتاران و موبدان دارای امتیاز بسیار بودند. املاک و اقطاع آنها و خاندان آنها در حفظ و حمایت دولت قرار داشت و خودشان نیز همیشه مورد احترام واقع بودند، بر سایر مردم برتری داشتند و از پرداخت هرگونه عوارض و مالیات معاف بوده‌اند. موبدان به‌جنگ نمی‌رفتند، اما ارتشتاران هسته اصلی سپاه و نیروی سواره «ایران‌شهر» را تشکیل می‌دادند.

موبدان بر بیدادگری و ستمگری ارتشتاران می‌افزودند، و با امرای و فرمانروایان دوست و همکار بودند و از اعمال آنها چشم می‌پوشیدند و دست طمع آنها را برای هر کار و آرزویی باز می‌گذاشتند. آذربایجان را کشور مغان نامیدند و املاک حاصلخیز و بیلاقات سبز و خندان و کاخهای باشکوه و چند اشکوبه که باغهای زیبای آن را دیواری نبود به‌خود اختصاص دادند و در دیگر جاها نیز زمینها و گله‌ها و بنه‌های بسیار صاحب شدند. در مقابل آنها - یعنی ارتشتاران و موبدان - اکثریت مردم و توده رعیت در فشار و رنج به‌سر می‌بردند. مجبور بودند تمام عمر درقریه خود باشند مگر وقتی که گروه آنها پیاده از پی سپاه به‌جنگ می‌رفتند در آن وقت اگر کشته می‌شدند مانند مورچگانی زیر پا رفته بودند و اگر پیروز می‌آمدند پاداشی به آنها داده نمی‌شد و باج و ساو بهره سران می‌گردید. اینها محکوم بودند کار بی‌مزد انجام دهند و باز هم مجبور بودند گاه به‌دولت، گاه به‌اشراف مالک و گاه به هردو باج‌های فراوان و گوناگون بدهند. اشراف خود را صاحب

اختیار مردم و رعایا می‌دانستند. وضع کشاورزان در برابر اشراف ملاک به‌هیچوجه با بردگان فرقی نداشت علاوه بر آن امتیازات برجسته‌یی هم از جهت حقوق اجتماعی میان مردمان شهری و روستاییان و رعایا موجود بود. در جامعه مقررات کاست‌مانندی تسلط داشت. کاست یعنی قشرهای غیرقابل نفوذ اجتماعی و هرکس در قشری زاد باید تا آخر عمر در آن بزید تا بمیرد و حق انتقال به قشرهای دیگر ندارد. البته این رژیم اجتماعی که در جامعه هند با جان‌سختی و شدت خاصی تا زمان ما باقی بود در ایران ساسانی به‌هیچوجه بدان حدت و شدت مشاهده نمی‌شد ولی با این حال مرز بین زمره‌های اجتماعی صریح و انتقال از زمره‌ای به‌زمره دیگر امری دشوار بود.

درنامه تنسرا اشاره شده است به قواعد و مقررات تازه‌ای که اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیان برای حفظ روابط و مرزبندیهای گذرناپذیر اجتماعی پدید آورده است. در این متن ابتدا به این امر اشاره می‌شود که طبقه نخست (موبدان، ارتشتاران) به دوگونه به‌فساد و تباهی می‌افتند. یکی هنگامی که شهریار تیول خانواده و درجه و مرتبه آن را به دیگری واگذار سازند، و شیوه تکریم فروگذارند، وقار ایشان پیش‌عامه برود چون مهنه (طبقه پست) به‌کسب مال مشغول شوند... و مظاهره با فرومایه و نه کفو خویش‌کنند از آن توالد و تناسل فرومایگان پدید آیند که به‌تهجین مراتب ادا کنند...^۱

پدیدار مرزبندی طبقاتی در نامه تنسر چنین آمده است:

«شهنشاه... میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر و تمام با دید آورد به‌مرکب و لباس و سرای و بیستان و زن و خدمتکار. بعد از این میان ارباب درجات (طبقه اول اجتماعی که آنان را طبقه حاکم نیز می‌گویند)

هم تفاوت نهاد به مدخل و مجلس و مشرب و موقف و جامه و حلیه و ابنیه بر قدر درجه هریک خانه‌ها، خویش نگه دارند حظ و محل فراخور خود بشناسند چنانکه هیچ عامی با ایشان مشارکت نکند در اسباب تعیش و نسب و مناکحه محظور باشد از جانبین و گفت . . . حکم کردم تا عامه مستقل املاک بزرگ‌زادگان نخرند و درین معنی مبالغت روا داشت تا هریک را درجه و مرتبه معین باشد.»^۱

حتی ممتازان نیز امتیازی محدود و تخلف‌ناپذیر دارند. زیرا آنان هم نباید از چهارچوب «کاست» خود پای‌آن سوی تر نهند. اجتماع بر اساس منافع سختگیر طبقات ممتاز، ساختی بسته و محدود می‌یابد که خود این طبقات را نیز مقید می‌دارد و آنان را از ستمی که زاده انحصار امتیازهاست بی‌نصیب نمی‌گذارد. آنها با سرنوشتی محتوم در محدوده قوانین جبری امتیازها، در قلاعی که خود برافراشته‌اند زندانی پروار و تن‌آسان طبقه خودند. برای این «آزادان» نیز بریدن از گروه طبقاتی خود و پیوستن به گروهی دیگر آرزویی کمابیش محال است. فراز و نشیب زندگی اجتماعی اینها ناچیز است و اعمال اراده شخصی ممکن نیست، در اجتماعی ستمکار حتی ستمکاران نیز درمان نیستند.^۲ در اجتماع جایی برای تکامل جسم و روح و رستگاری دنیا و آخرت نیست.

برتری اجتماعی اشراف و بزرگان حتی به جهان پس از مرگ نیز راه می‌یابد، این نظر در پاره‌ای از کتابهای زرتشتی آمده است که مردم فراخ‌نعمت و با دستگاه درجهان دیگر نیز چنینند. بی‌چیزان را در آن دنیا امید نعمت نیست و دارایان را در هردو جهان توانگری مقدراست. جمود

۱- منبع پیشین، ص ۱۹.

۲- شاهرخ مسکوب، سوگ سیاوش، چاپ چهارم، ص ۷۵.

لازم به یادآوری است که برخیها احتمال داده‌اند که جابجایی فرد میان قشرهای طبقه حاکم با اراده شاهنشاه امکان‌پذیر بوده است.

و سکون در ذات زندگی اجتماعی و حتی ماورای اجتماعی است. «بدترین گناه آن است که کسی سرور خود را بکشد یا او را ناخشنود رها کند. آنکه سرور خود را ناخشنود رها کند در بهشت نورانی جایی ندارد.»^۱ فرد چنین اجتماعی باید هرچیز را آن چنانکه هست بپذیرد و آرزوی دگرگونی زندگی اجتماعی را فراموش کند و الا بیم آن است که استخوان بندی جامد و خشک اجتماع درهم شکند و فرو ریزد.^۲

عدالت اجتماعی و مرزبندی طبقاتی

عدالت در اندیشه موبدان و ارتشتاران نگاهداری تعادل و توازن جامعه در پرتو انجام خویشکاری هریک از طبقات، لایه‌ها و مراتب اجتماعی است. بدین گونه عدالت اجتماعی هنگامی به دست می‌آید که هر طبقه‌ای، لایه‌ای و مرتبه‌ای برجای خود نشیند و به خویشکاری خویش بپردازد و پا از دایره وظایفی که دین و آیین بر عهده‌اش نهاده‌اند بیرون نهند. شاید بتوان گفت که راستی و داد (عدالت) جزئی است از مفهوم کلی‌تری که اساس و بنیان نظم، ترازمندی، تعادل، و توازن و یکپارچگی ایزدی در همه امور جهان و در همه نظامهای کیهانی و زیستی، دینی و اخلاقی و اجتماعی است. واژه «ازته» و «اشه» که برای این مفهوم به کار می‌رفته است و معنی آن به قانون و داد نزدیک است در حقیقت هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی بوده و ظلم و دروغ شکستن و برهم زدن این آیین به شمار می‌آمده است.^۳

۱- متون پهلوی، به نقل از آقای شاهرخ مسکوب.

۲- منبع پیشین، ص ۷۶.

۳- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پژوهشی که دکتر فتح‌الله محتبائی در باره این مفهوم به عمل آورده است: شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲.

در نامه تنسر آشکارا عدل را با نظم طبقاتی و کاست اجتماعی همانند آورده‌اند و آشفتگی و آمیختگی طبقاتی را برهم‌زننده آن دانسته‌اند.^۱ اردشیر نیز می‌گوید: «هیچ چیز در آسیب‌زدن به شهریارى چون جابجاشدن افراد یکی از این گروه‌ها به پایگاهی جز پایگاه گروه خود زیانمند نیست. زیرا جابجاشدن مردم از پایگاه ویژه ایشان سبب جابجاشدن زود به‌زود پادشاهی یا از راه کشتن یا برکنارکردن شاه خواهد شد.»^۲ در نظر اردشیر خطر جابجاشدن گروهی به‌گروه دیگر به‌منزله بیکار ماندن است که زیانهای آن را بازشمرده «پس هیچ چیز بیم‌آورتر از آن نیست که سری بن‌گردد و بنی سر، یا دست مشغول به‌کاری بیکار ماند.»^۳ فردوسی داستانی دارد که به روشنی دیدگان اعیان و موبدان را درباره خون و نژاد و جابجایی طبقاتی نشان می‌دهد. داستان بدینگونه آغاز می‌شود که انوشیروان به‌جنگ‌رومیان می‌رود و در شهر حلب با جنگاوران قیصر روم درگیر می‌شود. کار محاصره شهر به‌درازا می‌کشد و سپاه را به‌سیم و زرنیاز می‌آید، انوشیروان به‌بودرجمهر فرمان می‌دهد ساروانان و هیونان را به‌مازندران گسیل دارد تا از گنج آن سامان بار دینار آورند. بودرجمهر به شاه می‌گوید سوی گنج ایران راه درازیست، بهتر است از بازارگانان و دهقانان (نجای درجه دوم) وام‌خواهی شود. بدینگونه بودرجمهر فرستاده‌ای به شهرهای نزدیک می‌فرستد تا از مایه‌داران سیصد هزار درم وام‌گیرد. کفشگری داوطلب می‌شود آن را بدهد به شرط آنکه خسرو پسرش را در سلک دبیران بپذیرد. خسرو که به‌سبب تعلق متعصبانه به‌قوانین (داد) وی را دادگر یا مجری قانون می‌نامیدند، این تقاضای ساده را رد کرد و گفت:

۱- نامه تنسر، ص ۱۱ و ص ۱۶-۱۳.

۲- عهد اردشیر، ترجمه محمد علی شوشتری، ص ۲۵.

۳- همان کتاب، ص ۳۸.

«فردا که فرزندان ما بر تخت می‌نشینند دبیری پیروز بخت وی را لازم است.»^۱

روایات دیگری نیز حاکی است که خسرو پاسدار سرسخت مرزهای طبقاتی بود. مثلاً در ثعالبی این ابیات در شای انوشیروان آمده است (که محتملاً از طرف جناح ارتجاعی نهضت شعویی سروده شده است):
لله در انوشیروان، من رجل

ما کان اعلمه بالدون و اسفل

نهامم ان بسوا بعده قلما

کی لایذلوا بنی الاشراف بالعمل^۲

(یعنی آفرین بر مردی چون انوشیروان باد که فرومایگان را دانش اندوختن نمی‌گذاشت و آنها را نهی می‌کرد که پس از او درست به خامه بپساونند تا مبادا اشراف‌زادگان در عمل^۳ دچار خواری شوند.)

این امتیازات و طبقه‌بندی اجتماعی مانند خنجر بی‌دسته در نهان، قلب توده مردم را مجروح نگاه داشته بود و وقتی که گواذ (قباد) از جنگ «خازار» پیروزمندان بازگشت با اینکه اوضاع ظاهری کشور کمترین علامتی

۱- شاهنامه فردوسی، به اهتمام سعید نفیسی، جلد هشتم، ص ۲۵۴۵-۲۵۴۸ چاپ مسکو، جلد ۸، ص ۳۰۰-۲۹۹ و نیز نگاه کنید به ابن اسفندیار تاریخ طبرستان، جلد اول، ویراسته عباس اقبال، کتابخانه خاور، تهران ۱۳۲۰، ص ۴۷-۴۳.

۲- ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۶۰۸.

۳- عمل یعنی شغل دولتی، سعدی گوید: به‌خردمند مفرما عمل - گرچه عمل کار خردمند نیست! عامل و عمال از همین ریشه آمده است. ابن البلخی در فارس‌نامه می‌نویسد: «انوشیروان بفرمود تا مردم اصیل و صاحب معرفت را هیچ عمل نفرمودندی، و منع کرد هیچ بی‌اصل یا بازاری و یا حاشیه‌زاده دبیری نیاموزد.»

از یک تموج باطنی اجتماع نشان نمی داد ولی جراحات قلب مردم کار خود را می کرد و همه به دنبال فرصت بودند، این حالی است که همیشه مقدمه سقوط رژیمهای مفلس است.

ایران در چنین وضعیتی بود که مردی به نام مزدک از استخر طلوع کرد، با داعیه الهی و به عنوان مصلح و «مروج مذهب زرتشت در میان مردم ساده»^۱.

مزدک که مردی روحانی و حتی به قولی معتبر موبدان موبد^۲ — بزرگترین نیروی مسلط معنوی جامعه و در عین حال برجسته ترین شخصیت سیاسی پس از شاه^۳ — بود موفق شد در دوران مصائب عظیم اجتماعی و ناخرسندی عمیق مردم به اتکاء صفات عالی انسانی و طلافت و فصاحت لسان و قدرت فکر و منطق خود تعالیم خویش را در مغزها رسوخ دهد و سرمنشأ تکان و جنبشی شگرف شود جریان دقیق قیام مزدک و چگونگی بسط نهضت وی و علل ارتباطش با قباد و سیر آتی نهضت و جریان محاکمه و امحاء مزدکیان همه و همه مبهم و روایات موجوده در اطراف آن متشتت و متناقض است.

پژوهندگان معاصر به ویژه کریستنسن و دکتر کلیما کوشش قابل—

۱— طبری، نقل از دیاکونف در «تاریخ ایران باستان».

۲— راولینسون، ص ۲۳۴۳، لندن، ۱۸۵۷.

۳— مرحوم سعید نفیسی درباره میزان نفوذ و قدرت موبدان موبد می نویسد: موبدان موبد نه تنها بر همه روجانبان کشور ریاست داشت بلکه پس از شاهنشاه ساسانی مهمترین و متنفذترین فرد به شمار می رفته است، و گاه نیز بر شاهنشاه ساسانی هم مقدم بوده است و چند بار که اختلافی در میان شاهنشاه و موبدان موبد در گرفته وی پیش برده و موبدان موبد می توانسته است خلع و عزل پادشاه را فراهم کند و... (سعید نفیسی، تاریخ تمدن ساسانی، ج ۱، ص ۳۳۶).

ملاحظه‌ای برای مقایسه اقوال مختلف و بیان استنباطات مرجع به خرج داده‌اند^۱ ولی چنین فحصها واجتهاداتی از وظیفه و حوصله این کار نوشت کوتاه بیرون است و آنچه در این باره قابل قبول است آن است که مواعظ و سخنان شورانگیز مزدک درباره اصول برابرخواهانه کبش زرتشت مردم مستعد و ناخرسند را به جنبش آورد و گروهی انبوه به وی پیوستند و به قول نظام الملک مردمان نهان و آشکار در مذهب مزدک شدند و به قول فردوسی:

همی گشت درویش با او یکی اگر پیر بود و اگر کودکی

گرایش قباد

بین پژوهندگان درباره علت واقعی گرایش قباد به جنبش مزدکی اختلاف نظر هست. عقیده کریستنسن ایرانشناس بزرگ دانمارکی، این است که قباد به مزدکیان تمایل درونی و در این تمایل انگیزه حق پرستانه داشت.^۲

و باز همین عقیده را با اندکی تغییر و جرح و تعدیل در یکی از آثار بسیار مهم و بزرگ خود، که درباره تاریخ و فرهنگ ساسانی به نگارش درآورده، طرح کرده است.^۳ اما نلدکه، ایران‌شناس و اسلام‌شناس آلمانی، بر آن است که علت حقیقی تمایل قباد نه عشق وی به حقیقت بلکه مصلحت بینی سیاسی او در استفاده از مزدکیان برای درهم کوفتن اشراف - روحانی و غیرروحانی - بوده است. نلدکه به استناد گفته‌های یک محقق بزرگ مانند آ-گوتشمید در تحشیه‌ای که در ترجمه قسمت ساسانیان تاریخ طبری نوشته

۱- در دائره المعارف بریتانیکا ذیل کلمه مزدک به برخی منابع مهم زندگی و عقاید وی و از آن جمله کتاب دکتر کلیما اشاره گردیده است.

۲- پادشاهی قباد و ظهور مزدک که توسط مرحوم رشید یاسمی به فارسی ترجمه شده است.

۳- ایران در زمان ساسانیان، ترجمه مرحوم یاسمی.

است چنین می گوید:

«... پیوند و ارتباط قباد با مزدکیان شگفتی آور است و در هر حال به طوری که گوتشمید به من اظهار کرد این رفتار را چنین می توان توجیه کرد که به منظور برجیدن بساط اشرافیت بوده است...»^۱

و «خواهی قباد از مذهب جدید به طوری که بیان شد دلیلی جز این ندارد که او می خواست ضربتی شدید به اشراف مقتدر و افتخارات خانوادگی و نفوذ و ثروت آنها وارد سازد. از این گذشته، با ترویج و تعلیم رهنمودها و آموزه های این آیین در بین مردم و جامعه، زیر پای روحانیان را که پیوند بس استواری با اشراف داشتند سست و خالی می کرد...»

به هر تقدیر، قباد که از روحانیون و اشراف دلپری داشت و شاید هم (چنانکه برخی حدس می زنند) از دوران کودکی گرایش مانوی در افکارش موجود بوده و نیز از موج عظیم مردم حق طلب و عدالت خواه و گسترش روزافزون شورش هراسیده^۲ و در صدد بازی با نهضت و تظاهر به سازش و نرمش بود با جنبش کنار آمد و راه رفق و مدارا و حتی حمایت و دستگیری را با مزدکیان در پیش می گیرد و به سخنان مزدک - مصلح مهربان و پشمینه پوش که به امتیازات روحانی و مادی خویش پشت کرده - درباره لزوم گشودن در انبارهای دولتی غله به روی قحطی زدگان و اجرای عدالت در مورد بی چیزان و شاید هم اصلاحات در مناسبات زناشویی تن در می دهد. ولی روحانیون و اشراف در مقابل این جریان که به هیچوجه با مطامع و مقاصد آنان سازگار نبود واکنش شدید می کنند و در سال ۴۹۶ یعنی یکسال پس از آغاز شورش قباد را از سلطنت خلع و در زندان انوشیروان (قلعه فراموشی) زندانی می کنند. «این قلعه جایگاه متهمان سیاسی و کسانی بود که از حیث فکر در جامعه آن روز ایران پیشرو و مترقی بودند و بدین سبب خطرناک به شمار

۱- طبری مؤرخ بزرگ مسلمان بدین نکته توجه می دهد و می گوید: مزدک و یاران وی قباد را به ترویج این روش واداشتند و به خلع تهدید کردند.

می آمدند .^۱

قباد از چنگ رقبا و دشمنان خود می گریزد و به نزد خاقان هیاطله خوشنواز می رود و با وی پیمان می بندد و خوشنواز دخترش را به زنی به او می دهد. قباد با کمک هیاطله ژاماسپ را که برجایش نشانده بودند برمی اندازد و دوباره بر اریکه شاهی استوار می شود. ولی این بار با مزدکیان راه سردی در پیش می گیرد با این حال مزدکیان کماکان به مثابه سلک نیرومندی که تکیه گاهشان مستمندان شهر و ده (به قول دینکرت: نیوروزدها) هستند، نه فقط در جامعه بلکه حتی در دربار صاحب نفوذند. و از آنجا که قباد بر سر جانشینی خسرو کواتان با مزدکیان اختلاف می یابد با کمک اشراف و با استفاده از تعارضات درونی خود نهضت بهانه ای جسته، آنان را به محاکمه می کشد و با حضور روحانیون بزرگ زرتشتی (دادهرمز، آذر فروغ، آذر مهر، آذر بدو...) و اساقفه های مسیحیان (گلوزانس، بازانس و غیره) آنان را به بی دینی (!) محکوم می سازد و خسرو کواتان مأمور اجرای حکم دادگاه می شود و در زمستان ۵۲۴ مزدک و دهها هزار تن از پیروانش به زجر و ستم نابود می گردند.

« چون کشتن از حد گذشت ترسید که رعیت به کلی نیست شوند
لاجرم برجعی از آن طایفه ابقا کرده و مالها از ایشان می ستاند و به خداوندان
اصلی می داد .^۲ »

چنین است سیر حوادث. موافق این تشریح جنیش مزدک در ایران از ششمین سال سلطنت قباد آغاز شد و قریب سی سال از سلطنت قباد را دربر گرفت. جنیش طی یکسال اول مورد حمایت قباد بود و گسترش عظیم داشت، به قول گیرشمن «ملت جمعا تابع نهضت مزدکی شده بود^۳ این نهضت

۱- زین العابدین رهنما، پیامبر، ص ۳۹.

۲- تاریخ ساسانیان (از متون کهن فارسی)، چاپ پاریس، ص ۲۳۹.

۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام -، وی ضمناً می نویسد که بعضی از نجبا به پیروی از قباد تغییر دین داده و در صف مزدکیان درآمده بودند. (ص ۳۶۳).

طی سه سال حکومت زاماسپ مسلماً تحت فشار و تعقیب قرار داشت. در بیست و پنج شش سال بعد با آنکه دیگر از حمایت اولیه قباد برخوردار نبود ولی هنوز نقشی بزرگ در حیات سیاسی و اجتماعی ایران ایفا می کرد تا آنکه پس از سازش کامل قباد و اشراف و روحانیون و توافق آنها بر سر جانشینی خسرو، شاه ساسانی دیگر بازی با مزدکیان را زائد می داند. و در صدد محو آنها برمی آید نیز آنچه مسلم است در آغاز جنبش خشم و غضب مردم به حد اعلا و جامعه را طوفانی عظیم فراگرفته بود، «تا آنجا که به خانه کسان درمی شدند و زن و مال می گرفتند که یارای مقاومت نبود...»^۱ و بعداً مزدک با مدادان علی رغم گذشت سالیان توانست پیشوای با نفوذ و مسلم نهضت بماند و تنها کشتاری موحش به طور موقت آنها را از صحنه بدر ساخت.

آئین مزدکی

از کتابها و نوشته های مزدکی چیزی باقی نمانده است^۲ اما دورنیست آنچه مورخان زرتشتی و مسیحی و مسلمان در این باب آورده اند خالی از مبالغه نباشد لحنی که در کتابهای زرتشتی نام مزدک را بدان یاد می کنند از کینه و نفرت انباشته است منابع عیسوی و سیریانی و یونانی هم بویی از انصاف و محبت ندارد و از کجا که آنچه در این مورد آورده اند از رشگ و ریمن خالی باشد؟^۲

در مثل داستان هماغوشی مزدک با زن قباد پرداخته ذهنهای بداندیش و شایعه ساز است و شگفت انگیز است محقق و متفکر بزرگی چون «بیرونی» آن را واقع پنداشته و بدینگونه بازگو کرده است:

«مزدک به قباد پادشاه ساسانی گفت: ... تو باید مادرانوشیروان

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۰، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

۲- دکتر عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، چاپ سوم، ص ۳۰۹.

را به من تسلیم کنی تا کام ازوی برگیرم قباد قبول کرد و فرمان داد تا ملکه را به مزدک تسلیم نمایند!^۱

وازشایعات وجعلیات که بگذریم، ویژگی مهم آموزش مزدک و به قول اقبال لاهوری «ممتازترین جنبه تعالیم مزدک مردم گرایی اوست، و بی گمان گرایش مانویان به جهان میهنی در این مردم گرایی مؤثر بوده است، مزدک می گفت که همه افراد انسان برابرند، ولی دیوان بدخواه که می خواهند جهان خدایی را صحنه رنج بی پایان گردانند، با جعل مفهوم مالکیت انفرادی، مردم را به نامردمی می کشانند.»^۲

اسناد کهن آموزش عدالت و برابری مزدکی را که نقطه ای مقابل عدل و داد اعیان و موبدان است چنین اشاره کرده اند:

«می گفت مال بخشیدنی است میان خلق که همه بندگان خداوند و فرزندان آدمند به هرچه حاجتمند گردند باید که از مال یک دیگر خرج کنند تا هیچ کس را در هیچ معنی بی برگی و درماندگی نباشد.»^۳

می گفت: «خداوند، ارزاق را در زمین برای آن نهاده است که بندگان آن را میان خویش به تساوی تقسیم کنند تا هیچ کس را بر دیگری برتری نباشد، اما مردم بر یکدیگر بهستم غلبه کرده اند و هر کس خویش را در آنچه دوست داشته بر دیگران مقدم داشته و باید افزونی آنچه در دست اغنیا است گرفته شود و به تهیدستان داده شود تا در درجه مساوی گردند.»^۴

و مزدک گفت: «خدای عزوجل روزی خلق اندر این زمین نهاده است و بخشش پدید بکرده است. از توانگران نباید ستد و به درویشان نباید

۱- اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه ۱، ج ۱، آریان پور، ص ۲۹.

۲- خواجه نظام الملک، سیرالملوک، به اهتمام هیود ارک، ص ۲۴۲.

۳- مقدسی، البداء والتاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۴۴.

۴- سعید بن بطریق (قرن سوم) التاریخ المجموع ۰۰ ص ۲۰۶ (بیروت، ۱۹۰۵).

داد. ۱

در همین جا باید از مسأله زن در آموزش مزدک صحبت کنیم. تقریباً همه مورّخین باستان یادآوری می‌کنند که مزدک شعار «اشتراک زنان» را در میان گذاشت.^۲ با آنکه این مطلب مسلماً محتوی نکات افتراآمیز است ولی نمی‌توان به کلی آن را مجهول شمرد. مسأله زناشویی در دوران مزدک مسأله حادّی بود. گوناگونی همسر رواج داشت هرکس چندان که توانایی او اجازه می‌داد زن می‌گرفت. اشراف ساسانی می‌توانستند، به اندازه یک دوره تسبیح زن در حرّمسرای خود گرد آورند. در گزارش یونانیان می‌خوانیم که شماره این زنان حتّی به صدها بالغ می‌شده است.^۳

در حرّمهای اشراف علاوه بر «پادشاه زن» که از لحاظ نسب و مقام خانوادگی، با شوهر خود هم طبقه و کدبانوی منزل به شمار می‌رفت، تعداد بی‌شماری «چاکر زن» زندگی می‌کردند که زنان درجه دوم واسیر بودند و از هر لحاظ تحت ریاست و اداره پادشاه زن قرار داشتند. از فرزندان «چاکر زن» فقط پسرانشان در خانواده پدری پذیرفته می‌شدند. از آن گذشته ازدواج با محارم (خواهر و مادر و دختر) در نزد اشراف امری خدایسندانه، مقبول و متداول بوده است.

و حتّی برای آن اصطلاح خاصی داشته و آنرا «خوتیک دس» می‌گفتند^۴

۱- گردیزی، زین‌الخبار، ص ۲۹.

۲- سلطنت قباد اول و مردم‌گرایی مزدک، تألیف کریستن سن، کپنهاک،

۱۹۵۲.

۳- کریستیان بارتلمه، زن در حقوق ساسانی، ترجمه دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی، ص ۲۳.

۴- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۳۵-۴۶.

کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی،

چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۲، ص ۳۴۸ و ص ۳۵۴ به بعد.

«ازدواج استقراضی نیز در عرف اشراف مجاز بود - یعنی ازدواجی که طبق آن شوهر حق داشت که زن خود را بی‌رضای او به‌طور موقت به‌مرد دیگری به‌همسری بدهد»^۱

پرسیداست که در این گونه شرایط گرسنگی شدید جنسی مردم مستمند و تجاوزات خشن ناموسی از طرف اشراف به زنان دهقانان و فقرای شهری فراوان است.

همه این ملاحظات ما را بدین نتیجه می‌رساند که مزدک رفورم‌هایی را در شکل زناشویی متداول - که مقررات آن بر ما روشن نیست - پیشنهاد می‌کرد که در نزد اشراف حرم‌دار ساسانی در حکم اشتراکی کردن زنان بوده است. همان اشرافی که شمه‌ای از زن‌بارگی و کامجویی‌های بدلی جنسی آنان را بازگفته‌ایم و به قول صاحب‌بن‌عباد: در تمام شب مارهای خود را در خواهران و مادران و (دختران) خود فرو می‌بردند.

و این‌گونه زن‌بارگان و محتملاً غلامبارگان مزدک را به زن‌بارگی و هواخواهی از «زناشویی اشتراکی» متهم ساختند! حال آنکه با توجه به سیمای اخلاقی مزدک که مردی بی‌نهایت مهربان و بی‌آزار و ریاضت‌کش بود و همیشه تأکید و تکرار می‌کرد که: «نجات آدمی در این است که راه زهد پیش گیرد و علاقه خود را از مادیات به‌طور مطلق کم کند و به امور معنوی متوجه سازد»^۲ و با توجه به بخش‌های دیگر تعالیم وی تصور آنکه مزدک بدعت‌هایی برای عنان گسستگی شهوانی گذارده باشد، محال است و نباید ادنی تردیدی داشت که آموزش مزدک در این زمینه ناشی از روح تعالیم اوست که بر تجلیل برابری و دادگستری و مردم‌دوستی و گریز از خونریزی^۳ مبتنی است. او حتی آزار رساندن به جانداران و کشتن پرندگان و چهارپایان و خوردن گوشت و چربی را مانند مانی، حرام کرد و همواره به پیروان خود دستور می‌داد که

۱- بارتلمه، منبع پیشین، ص ۳۱-۲۸.

۲- ابن‌الندیم، الفهرست.

فقط نباتات، تخم مرغ، پنیر و شیر بخورند تا آزاری به زنده و جانداري نرسد! بدین جهت است که قویاً می‌توان معتقد شد این تهمت اشتراک زن را روحانیون و اشراف دشمن وی، به‌او زدند. جنبش مزدکی از این جهت که شعار مساوات طلبی و خواست اصلاحات عمقی در سیستم تملک اموال را به‌پرچم یک شورش وسیع اجتماعی در یک امپراتوری پهناور می‌دَل ساخت مقام کاملاً ویژه و ممتازی در تاریخ بشری دارد. مزدک بامدادان که روایات موثقی چهره او را به‌مثابه مردی هوشیار و سخنور و نکته‌دان و مهربان و انسان‌دوست بیزار از ستم و آزار توصیف می‌کنند.^۱ مردی که موقق شد با شراره‌های سخنان عادلانه خود جامعه‌ای را به‌شور آورد و حتی زورمندان جامعه را تحت سیطره و نفوذ بکشد، بدون تردید یکی از چهره‌های فروغناک تاریخ است و می‌تواند یکی از سرمشق‌های الهام‌بخش دشمنان پستی و تباهی قرارگیرد. آینده بیش از گذشته بزرگواری وی و اندیشه‌هایش را ثابت خواهد کرد. ذکر این نکته ضرور است که احترام و علاقه عمیق ما به‌مزدک بامدادان و اندیشه‌های جامعه دوستانه وی منافی ارزشی نیست که ما برای خسرو-انوشیروان قائلیم. خسرو یکی از مدبرترین پادشاهان ایران و بیانگر سیستم اقتصادی فتوئدال بود که در راه ایجاد دولت متمرکز و منتظم ساسانی و اصلاح بسیاری از نابسامانی موجود در جامعه و دولت گامهایی برداشت. در سلطنت خسرو کواتان موقع اجتماعی قشر فوقانی روحانی و اشراف و زورمندان شهرستانها ضعیف شد و دهگانان یا نجای درجه دوم و مالکان خرده پا به‌شکل وسیعی قوت یافتند و بیشتر زمین‌ها را در دست گرفتند و نزدیکترین حلقهات اجتماعی به شاه محسوب شدند و در نتیجه این تحوّل، حکومت مرکزی تقویت گردید و نقش دربار در حیات سیاسی و اجتماعی ایران افزایش شگرف یافت ولی این وضع چندان نپایید و متعاقب مرگ انوشیروان قدرت

۱- فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم - ص ۲۲۹۹-۲۳۰۳، ابن‌الندیم، الفهرست،

حکومت مرکزی که شاهنشاه نمایندگی آن را داشت، به سرعت رو به قهقرا رفت و مبارزهء بین دربار و اشراف به نحو بارزتری از سر گرفته شد. طغیان بعضی از سرداران نامی مملکت علیه سلطنت میبین این امر و نشانه ایست از قشربندی طبقهء حاکم و تشدید تضاد آنها. دامنهء تضاد و کشمکشهای سیاسی به حدی افزوده شد که هر روز یکی را بر سریر سلطنت می نشانند و روز دیگر سرش را بر زمین می کوفتند. این تبدلات پی در پی رشتهء کارها را از هم گسست و ناایمنی زایدالوصفی بر کشور استیلا یافت و گردانندگان اقتصاد شهرها و روستاها درسختی و هرج و مرج عظیمی افتادند و دهگانان گزندهای فراوان دیدند همهء این احوال قدرت اسلام را تقویت کرد و بسا سقوط تیسفون به دست مسلمانان و ستون پنجم ایشان آخرین فصل انحطاط و تباهی رژیم فئودالی ساسانی بسته شد، دین پیوسته به این رژیم نیز از چنین سرنوشتی بی نصیب نماند. این بود که زوال امپراطوری ساسانی برای آیین زرتشت تنها شکست سیاسی نبود، شکست خود او بود و اسلام که با شعارهای برابری و برادری و شیوه های احساسی و استدلالی به میدان آمده بود جای آنرا گرفت و با حاکمیت معنوی خود گستی محسوس بین گذشته و آینده ایجاد نمود.

علتهای پیروزی اسلام در ایران

اگر پیروزی اعراب مسلمان و استقرار اسلام را در ایران، چنانکه سزااست محوری بگیریم که از آن پس تحول کیفی مهمی در جامعه ایران در جهت معتقادات، فرهنگ و نهادهای معنوی و سیاسی و... روی می‌دهد، در آن صورت تقسیم تاریخ کشور به دوران پیش و پس از اسلام، تقسیم عبثی نیست.

پیروزی عرب و اسلام نتیجه پنج عامل زیر بود:

۱- نخست آنکه ایدئولوژی مذهبی تازه شوروشوق و وحدتی معنوی در میان قبایل عرب پدید آورده و حال آنکه جامعه ایران را نبرد عقاید زرتشتی، مانوی، مزدکی، زروانی، مسیحی، یهودی، شمنی و غیره از هم می‌درید. بی‌باوری بحران معنوی، دلمردگی و سرخوردگی عقیدتی حکمروائی داشت. و پیروان ادیان و مذاهب گوناگون همچون مسجونین «قلعه انوشیرو» به‌هوائی تازه و آزاد نیاز داشتند. مانویان متعصب که هرچه زودتر آرزوی ویران شدن دنیا را داشتند تا نور اسیر ظلمت آزاد شود و روان از بند خاکسدان تن که می‌پنداشتند زندان اوست، از راه ستون نور به‌عرش اعلا رود. مزدکیان که با دین طرفدار نظام طبقاتی سخت‌کینه می‌ورزیدند و از روحانیان مردم فریب که سفره خود را از محصول کار رنجبران رنگین می‌کردند دلی پر خون داشتند. مسیحیان که گذشته از دشمنی با مذهب رسمی و حکومت ساسانی هنوز کینه جنگهای ایران و روم و گرفتن صلیب را از دل

نزدوده بودند. به هر حال اسلام را که هواخواه کیش مسیح و ستایشگر مسیحیان مؤمن بود، بیشتر دوست می داشتند و سرانجام آن گروه از زرتشتیانی که چشم داشتند در سر هزار، «بلا فرود آید»^۱ حکومت ساسانی برافتد، ایوان کسری شکاف بردارد. دریاچه ساوه در زمین فرو رود، شگالان بسیار از کوهستانها به روستاهای عراق بتازد، همه این نیروهای مذهبی و دینی چیرگی مسلمانان عرب را به مذاق خود گوارا می یافتند.

۲- نظام دموکراتیک اسلامی، مساوات در خوراک و پوشاک، رفتار و سایر ملزومات زندگی که ناشی از تعالیم اسلامی بود، در قیاس با نظام اشرافی پوسیده ساسانی، گرچه از جهت محتوی تولیدی عقب ولی از لحاظ جاذبه اجتماعی و معنوی، جلوتر بود. طبری در حوادث سنه ۱۴ نقل می کند که سپاهی ساده عرب در حضور ایرانیان به رستم فرخزاد که پرسیده بود دین شما چیست با صدای بلند گفت: «اینکه بندگان را از عبادت بندگان به عبادت خدای تعالی برند و اینکه مردمان فرزندان آدمند و حوا، برادرانند و از یک پدر و مادر.»^۲

و دیگری در برابر این پرسش که «چرا آمده اید» پاسخ داد: «خدا ما را برانگیخته و خدا ما را آورده تا مطابق مشیت او آدمیان را از عبادت بندگان به عبادت او بریم و از تنگدستی و محدودیت های دنیا به بهروزی و گشایش آن بریم و از ستم قدرتها و مکتبها به عدل اسلام برسانیم.»^۳ طبری در جایی دیگر می نویسد که رستم پیغام داد یکی را پیش ما بفرستید، مغیره بن شعبه را فرستادند، وقتی مغیره بیامد، پارسیان در لباس معمولی خود بودند، بر سر تاج زرین و بر تن رخت زربفت داشتند. فرش آنها هم بر بلندی گسترده شده که سوار نتواند بر آن براند و آنرا تباہ کند

۱- اندرزنامه اردشیر بابکان، بند ۳۶.

۲ و ۳- طبری، ج ۵، ص ۱۶۸۹.

مگر اینکه پیاده شود و نزد فرمانده^۱ کل برود، مغیره هم وارد شد و رفت تا به تخت‌رستم رسید آنگاه جست و بر تخت نشست، پارسیان بر او جستند و بکشیدند و از تخت بزیر آوردند و بکوفتند. مغیره گفت:

«از خردمندی شما سخنها شنیده بودم، اما کسی را از شما سفیه و بی‌خردتر نمی‌بینم، ما مردم عرب همه برابریم و کسی از ما دیگری را به بندگی نمی‌گیرد، مگر اینکه دشمن و یا در نبرد باشد، پنداشتم شما نیز با قوم خویش برابرید، چنانکه ما عربان برابریم، بهتر بود به‌من اطلاع می‌دادید که بعضی‌تان خدا (زب) ی بعضی دیگرید و کار من به‌نظر شما نارواست تا نکم. اکنون بدانستم که کارتان رو به‌زوال است و رو به‌مغلوب شدن دارید که هیچ حکومتی با چنین رویه و رسمی (تکبر و غرور و شخص‌پرستی) پایدار و پاینده نخواهد بود.»

مردم عادی گفتند: «به‌خدا این مرد عرب راست می‌گوید»، ولی زبردستان و مهتران گفتند: «به‌خدا سخنی گفت که بندگان ما پیوسته بدان متمایل خواهند بود. خدا پیشینیان ما را بکشد چه احق بودند که قوم عرب را دست کم گرفتند.»^۱

۳- درباریان و اشراف «زربینه‌کفش» و «خسروانی‌کلاه» که نیروهای مسلط سیاسی و اجتماعی جامعه بودند سخت زندگی هوسمندانه و بی‌بند و باری داشتند فاصله آنها و موبدان حامی آنها با مردم بسیار بود. مردم ایرانیان بیزار و به‌ستوه آمده بودند و سقوط آنان را با چشم رضا می‌نگریستند گفتنی است زورمندان و سرکردگان سپاه هنگامی که درگیر نبرد با عرب‌ها بودند در همان حال از ربودن اموال مردم و دریدن ناموس زنان خودداری نتوانستند کرد. یکبار که غارت‌شدگان فریاد پیش‌رستم آوردند و از رفتاری که با اموال و زنان‌شان می‌شد شکایت کردند، رستم در میان سپاه به‌سخن ایستاد و گفت: «ای گروه پارسیان! به‌خدا عرب‌ها با اینکه با این مردم در حال

۱- طبری، ص ۱۶۹۵، ۶- ابن‌اشیر، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۳۹.

جنگ هستند رفتار بهتری دارند. کردار آنها بهتر از کردار شماست.^۱ سرانجام دوری مردم از موبدان و اشراف و درگاهیان کار را به جایی کشانده که در جنگ سلاسل با اعراب، فرماندهان سپاهیان را که تقریباً همگی از محرومان روستایی بودند «با زنجیر بهم بستند تا نگرینند و پیداست که جنگ این اسیران بی دل با آن مومنان دریادل چه عاقبتی داشت.»^۲

۴- ایرانیان به واکنش منفی و انکار آمیز بسنده نمی کردند. گاهی در لباس «ستون پنجم» ظاهر می شدند و گاهی به همکاری و همگامی علنی دست می زدند و چنان نقشی در پیشرفت اسلام ایفا کردند که گویا جنبش اسلامی یکانقلاب درونی بوده و از جای دیگر به این کشور وارد نشده است برای آنکه به «عرب زدگی» متهم نشویم سیری تندگذر می کنیم در برخی متون و منابع کهن.

الف - در یمن:

کشور یمن از روزگار انوشیروان با دست یک ایرانی راهبرده می شد و بیش از پنج هزار ایرانی در آنجا نشیمن گرفته بودند که اعراب ایشان را «ابناء الاحرار» (آزادزادگان) می خواندند. سال ششم هجری - ۶۲۸ میلادی که دین اسلام در مدینه نیرویی گرفت پیامبر نامه هایی به سران کشورها می نویسد و ایشان را به پذیرش دین نوین می خواند، چون نامه رسول اکرم به دست خسرو پرویز رسید، به فرماندار یمن که در این زمان «بازان» نام داشت دستور داد کسی را که در مدینه به پیامبری برخاسته است به تختگاه ایران (مدائن) گسیل دارد، بازان سه افسر ایرانی را به مدینه فرستاد، اما اینان مسلمان شدند و خود بازان و گروهی از اسواران نیز مسلمان می شوند و از این راه کشور یمن بی جنگ و خونریزی از مدائن بریده می شود و پیرو حکومت نوین یاد مدینه می گردد. داستان مسلمان شدن آزادزادگان در یمن که

۱- طبری، ص ۱۶۷۷، ابن اثیر، ص ۲۳۵.

۲- شاهرخ مسکوب، مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، چاپ سوم، ص ۲۲ و ۲۱.

تا آن روز بر بیشتر عربستان چیره بودند و هیچ نیرویی یارای برابری با آنان را نداشت، نشان می‌دهد که این ایرانیان خیلی پیش از سال ششم هجری به اسلام دل بسته بوده‌اند و نهانی در راه پیشرفت آن می‌کوشیده‌اند و در این سال بوده که پرده از روی این کوششهای نهانی برداشته شده است و گر نه چگونه می‌توان پذیرفت مسلمانان مدینه که هنوز شهر مکه را که در همسایگی ایشان بود نگه‌شده بودند بتوانند کشور یمن را بگیرند و به‌زور بر آن چیره شوند و این کشور را از حکومت مدائن به‌زور جدا سازند. درباره کشور یمن حتی در کتابهای مغازی هیچ‌جا اشاره‌ای به جنگ و زدو خورد نشده است. بهترین دلیل که این مطلب را هرچه بیشتر استوار می‌کند داستان ادعای پیامبری کردن اسود «عنسی» است، که از قبیله معتبر و معروف کنده بود و بیشتر قبایل عرب یمن پیروی او را پذیرفتند و سپس به دست ایرانیان مسلمان یمن کشته شد و شورش او بر ضد دولت اسلام سرکوب گردید. یکی از ایرانیان به نام جشیش پسر دیلمی گوید:

«پیامبر نامه‌ای برای ما فرستاد که ضمن آن به ما دستور می‌داد برای دفاع از دین خویش قیام کنیم و جنگ «اسود» را آماده شویم و بکشیم تا وی را یا به غافلگیری یا به جنگ بکشیم و از جانب وی به همه کسانی که دین و مردانگی دارند ابلاغ کنیم و چنین کردیم ۰۰۰ و در فرجام کار پیروز و موفق شدیم ۰۰۰»

ابن اثیر و طبری و دیگران که این داستان را نقل کرده‌اند افزوده‌اند: خبر فیروزی دو روز مانده به مرگ پیامبر اسلام به مدینه رسید و پیامبر مژده آن را در مسجد به این گونه به یاران خود داده است:

«دروغگوی یمنی کشته شد. پاک مردی از خانواده پاک اندیش خسته او را کشته است، سر بلند باد فیروز!»^۱

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۴، طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۳.

یادآور می‌شویم که فیروز ایرانی قاتل اسود بود که به همدستی

ب - بحرین

اکنون چنین گیریم که یمن به سبب دوری از مدائن و نزدیکی به حجاز بی جنگ به حکومت مدینه پیوسته است، بحرین که چنین حالی نداشته و به عراق که کانون ایران و «دل ایران شهر» نامیده می شد، نزدیکتر بود، و در هر زمان می توانستند هم از راه خشکی و هم از راه خلیج فارس که نیروی دریایی ساسانی در آنجا نیرومند بود به بحرین لشکر بکشند، پس چگونه شده است که بحرین با همه دوری از مدینه و نزدیکی به مدائن در زمان زندگی پیامبر اسلام به حکومت مدینه پیوسته است و نخستین مالیات نقدی از این حاکم نشین ایرانی^۱ به مدینه رسیده است^۲ آیا این پیش آمد را جز آنکه بگوئیم بر پایه یک نقشه قبلی پیش بینی شده بوده است می توان چیزی دیگر انگاشت؟

ج - جنگ قادسیه:

در نبرد قادسیه مردم ساده و متعارف ایران در پیروزی عربان سهمی نمایان داشته اند. سربازان دیلمی و جاتها (زطها) و شیکها (سیج) و اندگهارها (اندغار) به اردوی عرب پیوسته، دین تازه را پذیرفته اند.^۳ طبری می نویسد: دیلمیان و سران پادگانها که دعوت مسلمانان را پذیرفته بودند و بی آنکه مسلمان باشند به کمک آنها جنگیده بودند گفتند: «برادران ما که در آغاز کار به مسلمانی گرویدند بهتر و صائب تر از ما بودند.....»^۴

→ دیگر ایرانیان طبق یک طرح دقیق و حساب شده به قصر اسود رخنه کردند و او را کشتند.

- ۱- نام حاکم ایرانی را «سی بخت» نوشته اند.
- ۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۸۶ - گردآورنده در قسمت (الف و ب) تاحدی از تحقیقات مرحوم امام محمد علی شوشتری استفاده کرده است.
- ۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸۱-۳۸۵ - طبری، ج ۵، ص ۱۷۴۱.

د - نقش ایرانیان در سقوط مدائن:

در سقوط مدائن، ایرانیان به‌ویژه سلمان فارسی برده‌آزادشده ایرانی و مسلمان کیسر و حاکم آینده مدائن سهم قاطع داشت. ظاهراً فرماندهی اساسی به‌عهده وی بود، بنا بر مآخذ و مدارک تاریخی، اعراب وقتی در کنار دجله ناگزیر متوقف شدند تا کشتی بسازند با توصیه و اصرار سلمان برای اینکه فرصتی به ساسانیان داده نشود، از آب گذشتند.^۱ و نیز «سلمان فارسی تنها کسی بود که همواره به سعدکمک ویاری می‌نمود و هنگام گذشتن از آب با وی می‌گذشت.^۲ و نیز وقتی که مسلمانان در حمله به مدائن به مانعی برخوردند، شخصی از گروه‌های پائین اجتماع، مسلمانان را از بی‌راهه وارد پایتخت کرد.^۳

بنا بر نوشته ابن‌اثیر «در این قضایا سلمان فارسی راهنمای مسلمانان بود، و (در مدائن) به فارسی آنان را (ایرانیان را) دعوت می‌کرد که تسلیم شوند.» چنین وضعی یعنی کمک افراد پائین اجتماع به مسلمانان در شوشتر و سمرقند و سایر بلاد ایران نیز دیده شده است.^۴ بلاذری نیز تأکید می‌کند هسته سپاه‌یانی که در گشادن شهرهای باختری و شمالی ایران دست بسیاری داشته‌اند همین ایرانیان بوده‌اند و در جای دیگر می‌نویسد: سپاه‌یانی که یزدگرد از اصفهان برای سرکوبی عرب‌ها گسیل داشت سر به شورش برداشتند و به دین اسلام درآمدند.^۵

۱- خسرو خسروی، نظام‌های بهره‌داری از زمین در ایران، ص ۶۴ با ذکر مآخذ.

۲- خسروی، پیشین، با اشاره به طبری.

۳- همان منبع، ص ۶۴.

۴- همان منبع، ص ۶۵.

۵- بلاذری، ص ۳۸۲.

۵- علاوه بر آنچه گفتیم این هم واقعیت دارد که اعراب با نخستین فتوحات خود ایرانیان را مرعوب کردند، آنها در مواردی - و نه در همه موارد - مردمی را که دینشان را نمی پذیرفتند یا خود جزیه نمی پرداختند و لذا از « اهل ذمه » نیز نمی شدند بی پروا می کشتند. و به رغم اصول و رهنمودهای قرآن، کثیری از مردان و زنان و کودکان ایرانی را به بردگی بردند. ویرانگری، غارتگری نه نادر بود. همین غارت گنجهای غارت شده اشراف ایران و بزرگان سرزمینهای دیگر مقدمات نابودی نظام دموکراسی اسلامی را در زمان عثمان فراهم کرد و طبقه جدید نیرومندی پدید آورد که زندگی سراپا تجمل و عیش آنان با سرشت تعالیم اسلامی ناسازگار بود. مسعودی متفکر و موزن بزرگ مسلمان درباره ثروتهای سرشاری که در دوره عثمان به هم زده اند می نویسد: « این موضوعی است که اگر بخواهیم درباره اش بحث کنیم سخن بسط می یابد و شرح وصف آنان که در این دوره ثروتهایشان به تملک آوردند به کثرت می رود. چنین مال اندوزی نظیری در دوره عمر بن خطاب نداشت. »^۱

ملکداری و مال اندوزی، عیش و تن آسائی و طفیلی گری ناشی از آن را به همراه خود آورد. و « در مدت کوتاهی در مکه و طائف از سرزمین حجاز طبقه ای از اشراف به وجود آمدند که فارغ البال زیسته و دست به کاری نمی زدند، بلکه دست رنج بردگان را خورده به بیکارگی و کامپرووری و تن آسائی روزگار می گذراندند و به دنبال این تحوّل تمدن به حجاز و شهرهای عربی دیگر وارد شد و خوش گذرانی و بیکارگی و آنچه را که به دنبال دارد از رامشگری، خنیاگری، رقص و شعری که به جای برنامه یاندن حقیقت و خاطره نشاط انگیز، تصویری از بیکارگی و بی بندوباری و حرص بر لذت و فراغت را می نمایند، رواج گرفت. »^۲

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۳، بیروت، ۱۹۶۵

۲- دکتر طه حسین، الفتنة الكبرى، عثمان، ص ۱۱۱-۱۱۰.

علی دربارهٔ خلیفه پیش از خودش - عثمان - می‌گوید: "این سوّمی، درست مثل حیوانی که از بس خورده پهلوی برآورده، جولانگاه رسالتش در زندگی رفت و آمد بین آخور و مزبلش بود!"^۱

علی وقتی روی کار آمد خط اصلی مبارزه‌اش را با مالکیت فئودالی و اشراف زمیندار - برده‌دار برای استقرار مساوات اجتماعی تعیین کرد. او در نخستین روز زمامداری برنامهٔ حکومت خود را براساس تقسیم مالکیت زمین، ضبط اموال و املاک اشراف طرح ریخت و آن را برای مردم به‌روشنی ارزیابی کرد:^۲

"مردم! من یکی از شما هستم و نفع من نفع شما و ضرر من ضرر شماست. من شما را به‌راه و روش پیامبرتان می‌برم. و دست‌و‌پای درمیان شما اجرا می‌کنم که بدان مأمورم هان! بدانید که تمام املاک و زمین‌هایی که عثمان به‌تیول افراد داده بود و تمام پول‌هایی را که از مال خدا به‌دیگران بخشیده بود به خزانهٔ عمومی بازخواهد گشت. چون حق (اصول اسلام) را هیچ چیز باطل نمی‌کند. حتی اگر ببینم با این عطایا زن گرفته یا کنیز خریده یا در شهر پراکنده‌اند (با خرید زمین و امثال آن) بازش خواهم گرداند، چون عدالت برتن هموارشدنی است، و آنکه از حق به‌تنگ آید، ستم او را بیشتر در تنگنا قرار خواهد داد!... مبادا که فردا عده‌ای از شما که دنیا فراگرفته‌شان و مال و مزرعه به‌چنگ آورده، جویباران به‌راه انداخته، براسبان تیزک نشسته و کنیزکان نابالغ تن به‌خدمت گماشته‌اند

۱- نهج البلاغه، ویراستهٔ شیخ محمد عبده، خطبهٔ ۳، الغدير، ج ۷، ص ۸۲ به‌بعد (با اشاره به اسناد و مدارک فراوان از اهل سنت) مزبل یعنی جایگاه اشغال و زباله.

۲- متن کامل این خطبه را الکلی (مؤرخ مشهور قرن دوم) و ابن ابی-الحدید نقل کرده‌اند و نیز نگاه‌کنید به الامام علی تألیف دکتر جرج جرداق (ج ۳، ص ۷۴۷-۷۴۶).

وقتی آنچه را که در آن غوطه‌ورند از ایشان بازگیرم بگویند: علی بن ابی-طالب حقوق ما را پایمال کرد...^۱

علی عملاً نشان داد عصیان او وهمی و انتزاعی نیست، بنیاد مردمی دارد و از اعماق وجود و ژرفنای ضمیرش سرچشمه می‌گیرد. به گفته مسعودی: «علی اراضی و زمین‌هایی را که عثمان به بعضی مسلمانان به تیول داده بود پس گرفت و موجودی بیت‌المال را بین مردم تقسیم کرد و هیچکس را با دیگری تفاوت نگذاشت...^۱ در سایه حکومت علی حتی بردگان نیز از حقوق اجتماعی و اقتصادی برخوردار شدند، دو نخستین روز زمانمداری وقتی اموال ضبط شده هیئت حاکمه پیشین را پخش کرد به آزادان سه دینار داد، بردگان را هم سه دینار داد.

پیدا است که بزرگان قوم برآشفتنند و باخشم و دشمنی به علی نگریستند حتی برخی کسان که اندیشه‌های ترقیخواهانه داشتند زبان به اندرز گشودند و این همه یکسان‌بینی و برابرخواهی را نامعقول شمردند، به موجب گزارش مدائنی - مورخ میهن پرست ایرانی (در گذشته ۲۱۵ هـ) - یاران علی وی را گفتند: «هنگام تقسیم اموال به آدمهای سرشناس حق بیشتری و بهره دیگری بده و آنها را که عرب هستند بر بردگان و عجمان^۲ مقدّم بدار، با این رفتار

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۱۳، دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲- در کوفه هزاران ایرانی زندگانی می‌کردند (بلادری، ابوحنیفه دینوری)، مبرّد می‌نویسد روزی اشعث بن قیس (رئیس قبیله معتبرکنده و از بزرگان قوم) در مسجد کوفه به علی گفت: این ایرانیها خیلی در دیدهات عزیز و گرامی شده‌اند که آنان را بر ما ترجیح می‌دهی، علی گفت: من آنان را بر خرائی مثل تو ترجیح می‌دهم. به خدا سوگند فردا این ایرانیها به عشق اسلام کله‌های شمارا با شمشیرهای خود نوازش خواهند داد (مبرّد، الکامل ج ۲، ص ۴۰۶، چاپ مصر، ۱۹۳۷ میلادی).

از کسانی که باتو مخالف هستند آسوده خواهی شد و پشتیبانی و حمایت آنها را جلب خواهی کرد.^۱

مدائینی در دنباله افزوده است: «این را درحالی به‌علی گفتند که معاویه ثروت امت را حیف و میل می‌کرد و به‌این و آن می‌داد.» اما پاسخ علی این بود: «فرمان می‌دهید از راه ستم پیروزی به‌دست آورم بر مردمی که مرا بر خود حکومت داده‌اند!، اگر این ثروت از آن خودم می‌بود به یکسان میان‌شان تقسیم می‌کردم تا چه رسد به اینکه مال، مال خداست...»^۱

حمایت بی‌چون و چرا و صادقانه و همه‌جانبه علی از بردگان و مستمندان و مولدان، رادیکالیسم و روش آشتی‌ناپذیر وی، ناگزیر به زیان زر و سیم‌اندوزان و دین به دنیا فروختگان می‌انجامید و از خودکامگی، بهره‌کشی، سودجویی و شادخواری آنان جلوگیری می‌شد و بدین علت برای سرنگون کردن حکومت علی و بازگرداندن همان نظام ارتجاعی پیشین پی-جویانه می‌کوشیدند مخصوصاً سرشت پسر ابوسفیان که نماینده «اشرافیت تاریخی» و مظهر و مرکز ارتجاع و پسماندگی سیاسی بشمار می‌رفت آرمان و کمال مطلوب حکومت مردمی علی را بر نمی‌تافت از این رو، با آنکه از یاری عثمان دامن فرو چیده بود - به نام خونخواهی او - بر ضد علی وارد کارزار شد. علی سرشار از کینه ضد اشرافی در مقابل او ایستاد و به پیروانش هشدار می‌داد و می‌گفت: «اگر اینها بر شما فرمانروا شوند روش کسرایان و قیصران را در پیش خواهند گرفت.»^۲ و در سخنرانی دیگر گفت: «مقصود آنان از جنگیدن با شما آن است که حکومت ستمگرانه و ددمشانه‌ای بر شما تحمیل کنند و مردم را وادارند که آنان را اربابان خود بدانند و نوکری کنند. می‌خواهند خداپرستان را چون ابزار فراعنه آورند و به کار گمارند و اموال

۱- ابن ابی الحدید، ص ۱۸۰، میرد، ص ۴۳.

۲- ابن قتیبه دینوری، ص ۱۳۳، ج ۱، طبری، ص ۲۶۰۱.

امت را مایه کامرانی و عیش و عشرت خود سازند.^۱

ودراثبات تقدّم وجوب پیکار ضدّ معاویه بر پیکار خوارج استدلال می‌کرد که: «آنان به‌این منظور با شما رزم می‌کنند که می‌خواهند پیشوایانی خودسر و استبدادگر باشند و کاری‌کنند که مردمان آنان را به‌خداوندگاری و خواجگی بگیرند و آنان بندگان خدا را بندگان خویش سازند.»^۲

ولی اقدامات پیگیر علی به‌منظور استقرار عدالت اجتماعی و امحای استثمار طبقاتی، سرانجام در اثر تحریکات و توطئه‌های با شعورهای بی‌دین (اعیان و اشراف) و دینداران بی‌شعور (خوارج محروم و مستمند) به شکست و ناکامی انجامید و همان نظام اجتماعی و سیاسی ارتجاعی پیشین به شکل وسیع‌تر نیرو گرفت. بنی‌امیه اختیارات و اقتدارات سیاسی را در دستهای خود متمرکز کردند و ارزشهای اسلامی را در انگاره‌های منافع شخصی و طبقاتی خویش رختند و در حالی که از لحاظ نظری امت جامعه‌ای مرکب از همه مسلمانان قطع نظر از منشاء قومی و ملی ایشان بود و همه افراد آن دارای حقوق و تکالیف برابر به‌شمار می‌آمدند از لحاظ عملی، سروری و سیادت، عرب بر مسلمانان غیرعرب پیوسته رو به‌فزونی می‌رفت. امویان با تأسیس ملک و منحصر کردن همه مناصب و مقامات عالی حکومتی به‌خود در حقیقت نوعی اشرافیت (اریستوکراسی) عرب را به‌زیان اقوام تابع خویش به‌وجود آوردند.

امویان برای تحکیم این حاکمیت مدّعی برتری فکری و فرهنگی اعراب بر مسلمانان دیگر شدند و برای پیش‌برداشتن به‌تضعیف فرهنگی که پس از پیروزی اسلام در میان اقوام مغلوب باقی بود پرداختند. حاصل این کار ایشان بروز گروه اجتماعی تازه‌ای در میان مسلمانان به نام موالی (جمع مولی) بود، که گروه‌های مختلف غیرعرب (مانند ایرانیان و مصریان

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۵، طبری، ص ۲۶۰۶.

۲- ابن قتیبّه، دینوری، ص ۱۳۴.

و آرامیان و دیگران) را شامل می‌شد ولی لبه‌تیز شمشیر قوم پرستان اموی بیشتر متوجه ایرانیان بود که چون وارشان و نمایندگان مدیّت برتر بودند عقده‌ «خود کم‌بینی» را در اعراب شدیدتر می‌کرد. موالی ایرانی، بیش از گروه‌های دیگر در معرض انواع تحقیرها و اهانت‌های فراوان فرمانروایان اموی بودند و همین امر ایشان را به شرکت در قیام علویان و عباسیان برضدّ امویّه برانگیخت با قیام سیاه‌جامگان خراسان به سرداری ابومسلم و سقوط بنی‌امیه (سال ۱۳۳ اسلامی) ایرانیان نخستین کامیابی خود را به دست آوردند لذا تسلط مطلق عرب بر ایران قریب ۱۱۱ سال طول کشید.

عباسیان که خود از قشرهای متمکّن و متمول قریش بودند و مانند آل‌علی نماینده‌جنّاح حق‌پرست نباید شمرد، پس‌ازآنکه به سرکارآمدند، به سخت‌ترین دشمنان اسلام و ایرانیان بَدَل شدند. کارپیشوایان عدالت‌خواه و حق‌بین شیعه را ساختند و آنها را نابودکردند و به‌کشتار طرفداران خویش مانند ابومسلم یا فرقه «راوندیه» دست زدند. عباسیان در عمل نشان دادند که دست کمی از امویان ندارند و درواقع اگر آنها در غدر و خدعه و قساوت بی‌پروا نمی‌بودند نمی‌توانستند در محیطی پرتناقض خود را قرن‌ها بر مسند ننگین حکمرانی نگاه دارند.

از آنجا که حکومت عباسیان بر شرق بلاد اسلامی و درمجاورت ایرانیان بود، کوشیدند خود را به‌زی و آداب ایرانی بیارایند، عملی که در تاریخ «استعجام» نام گرفته است. در مقابل «استعراب» اشراف ایرانی، از خاندان‌های نویختی و برمکی آداب دولتمداری ایرانی را آموختند و بسی کوشیدند تا ایرانیان را رام‌کنند و مهر آل‌علی را از دلشان برانند. البته این تلاش‌ها تا دورانی بی‌تأثیر نبود ولی «غدر سیاسی» و زخم‌های کاری که با کشتن ابومسلم‌ها، بابک‌ها، و حق‌پرستان علوی و بسیاری دیگر بر پیکر ایرانی زدند، میان آنها و ایرانیان بغض و بی‌اعتمادی ژرفی پدید آورد. وقتی طاهریان قوای خلیفه عباسی را درهم شکسته در سال ۲۵۵ هجری دولت خود را، بنیاد نهادند، دیگر خلافت ناتوانتر از آن بود که

بتواند اینکار را مانع شود پس بدان دلخوش شد که خطبه و سکه به نام وی باشد.

با آنکه طاهریان عرب مآب و خدمتگزار خلیفه، مظهر یک نوع شعوبیت نبودند، با این حال به حق باید حکومت آنان را پایان سیطرهٔ بلارقیب عرب در ایران دانست. اگر چنین می‌شمردیم، باید بگوئیم این تسلط بلارقیب قریب ۲۵ سال طول کشید و ایرانی که از این کورهٔ آزمایش ۲۵ سالهٔ بیرون آمد، ایران تازه‌ای بود که از جهت ظاهر و باطن با جامعهٔ ساسانی تفاوت‌های عمیق یافته بود.

زبان و خط پهلوی عملاً متروک شد، دین زرتشتی از صحنه رانده گردید، اشراف دنیوی (وزرگان، دبیران و غیره) و اشراف روحانی — موبدان از صحنه رانده شدند.

طوایف متعدّد عرب به نواحی مختلف کوچانده شدند و در آمیختگی نژادی وسیعی انجام گرفت. اسامی متداول دگرگون شد حتی ایرانیان به سرعت اسامی خود را به اسامی عربی بدل کردند مثلاً «بزیست پیروزان» ها. نام خود را به «یحیی بن منصور» ترجمه کردند.

دین تازه دیوارگاست را فرو شکست و دگرگونیهای اساسی در ویدگان طبقاتی، توزیع قدرت و مالکیت و ثروت به وجود آورد. جایجایی طبقاتی از لحاظ نظری، شرعی و عرفی امکان پذیر گشت و خون و نژاد و اصل و نسب در روابط طبقاتی اهمیت باستانی خود را از کف داد. تعلیم و تربیت همگانی گردید و فرزندان طبقات زحمتکش نظراً و تاحدی عملاً از امکانات آن برخوردار گردیدند.

و ۱۰۰۰ این یک جراحی بسیار بزرگ و عمیق در پیکرهٔ جامعه بود که نه تنها جسم بلکه روحش را به کلی تغییر می‌داد.

باری از استقرار طاهریان تا آغاز حکومت غزنویان، یعنی مدت ۱۸۵ سال در ایران به تدریج تعدادی سلسله‌های ایرانی مانند: صفاریان، سامانیان، سیمجوریان، ساجیان، آل مسافر، آل محتاج، آل فریغون، آل

مأمون، زیاریان، باوندیان، آل‌بویه و غیره تشکیل شدند که غالباً در تذلیل خلافت کوشیدند، حتی امیران بوئی شیعه مسلک برخلیفه در بغداد بی‌پروا فرمان راندند و از تحقیر و توهین او ابائی نداشتند. بدین‌سان دستگاه خلافت که در آغاز مجموعه یک‌دست و هماهنگی از اقتدارات روحانی و سیاسی بود به تدریج به دو بخش تجزیه شد:

اقتدارات روحانی و معنوی به‌طور اسمی برای خلیفه باقی ماند ولی قدرت و سلطه سیاسی به دست حکام و افراد و سلاطین افتاد و مخالفان تسنن (مذهب طبقه فئودال) به‌ویژه شیعیان چنین اوضاع آشفته‌ای را برهان قاطعی بر نادرستی روش نظری اهل سنت در انتخاب خلیفه قلمداد می‌کردند.

همین وضع موجب شد که خلیفه عباسی را به حیل‌گری و به‌چاره‌اندیشی وادارد. خلفاء عباسی دیدند که چگونه ایرانیان از تضاد بین عرب (بنی‌امیه و بنی‌هاشم و بنی‌عباس) سود جستند، لذا آنها نیز در صدد استفاده از تضادها برآمدند و بر ضد ایرانیان و شیعیان تکیه بر ترکان را صواب دیدند و ترکان نیز در اثر قدرتی که بهم زده بودند در واقع این تکیه‌کردن را بر خلافت تحمیل کردند.

درواقع وقتی محمود غزنوی به سلطنت رسید تحت عنوان قرمطی‌کشی دست به نابودی مخالفان خلافت زد. در تاریخ بی‌بقی از قول محمود چنین آمده است:

«من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام و در همه جهان قرمطی می‌جویم و آنچه یافته‌ام و درست گردد (ثابت شود) بردار کشید.»^۱
مقصد محمود از قرمطی کلیه فرق شیعه و همه کسانی است که به عقاید علی وفادار بودند و مهر آل او را در دل داشتند.

محمود در روز فتح مولتان، آنقدر از قرمطیان به دست خود گشت که شمشیر خون‌آلود به دستش چسبید و دست و شمشیر را در آب گرم نهادند

۱- تاریخ بی‌بقی، چاپ تهران، ۱۳۲۴، ص ۱۸۳.

تا از هم جدا گردیدند.^۱

« در عهد سلطان محمود غازی، رفت آنچه رفت، از قتل و صلب و روی علمای رفض (شیعه) سپاه کردند و منبرهایشان را بشکستند و از مجلس دانشمندان منع کردند و هروقت جمعی را می آوردند، دستارها در گردن کرده که اینان دستها را در نماز فرو می گذاشتند. و بر مرده پنج تکبیر کرده اند و آن بزرگان حقیقت مذهب ایشان را بدانسته بودند، به تنقیه و زخرف قول ایشان فریفته نمی شدند که: «ما تولّیٰ به خاندان اهل البیت می کنیم و مذهب اهل البیت داریم و بدانسته بودند که اینها همه دروغگویند. »^۲

و «سلطان محمود در باب اعتقاد مسلمانی تا به جایی بود که هر کجا یا دیهیی او کسی را که در مذهبش خردل دانه نقص هست و اگر خود یوحنیفه بودی به علم او نگاه نکردی و بردار کشیدی و بیش از صد هزار کس را از بددینان بدین علت از جهان برداشته بود، لاجرم بدین نیت پاک و اعتقاد صافی خدای تعالی او را مقام اولیاء داد تا مستجاب الدعوه شد! »^۳

پسر محمود، سلطان مسعود حسنگ وزیر را به خاطر خلیفه عباسی و برای آنکه « علم و لواء از فاطمیان سته بود » بردار کرد. و بدینسان ترکان غزنوی برای خلیفه به مراتب تکیه گاه امن تری بودند تا امیران سامانی آزاداندیش و شاهان دیلمی شیعه مسلک. پس از غلبه غزنویان حادثه مهم دیگر شکست مسعود غزنوی در داندانقان مرو در ۴۳۱ و قتل وی در ۴۳۲ و سرانجام چیرگی ترکان سلجوقی است. در دوران سلجوقیان آن تسامح فکری و فرهنگ پروری که خود از دوران غزنویان نسبت به دوران قبل سر به نشیب هشته بود باز هم کاهش بیشتر پذیرفت و محیط عصبت اعتقادی و

۱- محمد کاظم، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، کابل، ص ۱۰۳.

۲- بعض فضایح الروافض، منقول در کتاب بعض المثالب النواصب با مقدمه و تعلیق... آقای محدث، ص ۵۲-۵۳.

۳- تاریخ یمینی، ص ۶۵.

قشریت و سختگیری و تعصب و سالوس و ریاکاری حدّتی بی‌سابقه یافت .
نمونه تمام عیار تجلی این وضع ، خواجه نظام‌الملک وزیر معروف
ورهربرفکری سلجوقیان است. خواجه در اثر خود «سیرالملوک» یا «سیاستنامه»
جز نظام اعتقادی طبقه حاکم از همه مذاهب و معتقدات با کین و نفرین
یاد می‌کند و رنجانیدن و آزار رسانیدن و از پای درآوردن یاورمندان آنها
را شرعی جلوه می‌دهد!

«در همه جهان دو مذهب است که نیک است و طریق راست‌اند
یکی حنفی و دیگر شافعی و دیگر همه هوا و بدعت و شبهت است .»
لبه تیغ تیز خواجه بیشتر متوجه رافضیان (شیعیان) است ،
چندانکه رافضی را ملحد و مزدکی و بددین و کافر و پلیدتر از گبر و جهود
و حتی ماران خطرناک (!) معرفی می‌کند . و افتخارش این است که «ما
مارکشیم نه مار پروریم»^۱

«اگر سلطان طغرل و سلطان البارسلان هیچ‌گونه بشنیدندی که
امیری یا ترکی رافضی را به خویشان راه داده است با او عتاب کردند و
خشم گرفتندی»^۲

و نمونه‌ای می‌آورد از سختگیری و خشونت البارسلان در وقتی که
سلطان آگاه شد یحیی، دبیراردم - از رؤسای سلجوقی - شیعی مذهب است ،
کس فرستاد و گفت:

«بروید، آن مردک را بیارید .» رفتند و هم در وقت یحیی
را پیش سلطان آوردند ، سلطان گفت: «ای مردک تو باطنی و می‌گویی
خلیفه خدا حق نیست»^۳

گفت بنده باطنی نیستم. بنده شیعی‌ام ، یعنی رافضی .
سلطان گفت:

۱ و ۲- سیاستنامه، به اهتمام هیوبرت دارک، ص ۲۱۶.

۳- در بعضی نسخ خلیفه بغداد به حق نیست؟

«ای روسپی زن، مذهب روافض چنان نیکو مذهبی است که او را سپر مذهب باطنی کردی؟ این بداست و آن از بد بتر.» سپس «چاووشان را فرمود تا چوب در آن مردک نهادند و نیم مرده او را از سرای بیرون کردند.»^۱

آنگاه البارسلان نطق تندی اندر ضرورت مبارزه بارافضیان ایراد می‌کند. گفتنی است که روحانیون و علمای مذهبی هم که این روزگار در دستگاه‌های دولتی نفوذ فراوان داشته‌اند، ترکان را در تعقیب و ارائه این سیاست خشن و خشک تشویق و تأیید می‌کردند چنانکه به‌گزارش نظام-الملک که دنبال سخنان پیشین خود آورده است، در همان مجلس بعد از نطق البارسلان دوتن از علمای برجسته خراسان چند حدیث و خبر مستند (!) از قول پیامبر اسلام درباره شیعه و لزوم قتل و آتش زدن آنان آوردند یکی این است: «... رسول علی را گفت پس از تو قومی به دوستی تو بیرون آیند و کلمه شهادت به زبان می‌گویند و قرآن می‌خوانند و ایشان را روافض خوانند. اگر ایشان را دریابی جهاد کن که ایشان مشرکند یعنی کافر.»^۲ حتی مراعات قواعد شرعی شیعه را نمی‌توانست از انتساب عقیده باطنی شیطانی و ملعونی در امان نگاه دارد.

خوارزمشاهیان و دیگر طوایف ترک که بر مذهب اهل بیت، و مردمی خرافی و خشک در عقاید خود بودند، بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت این سیاست را دنبال کردند و خاصه نسبت به شیعیان و آزادفکران دشمنی و عناد سخت به کار بردند، که نظیر آنرا جز در ابتدای حکمرانی صفویه^۳

۱- همان کتاب، ص ۲۱۷.

۲- ص ۲۲۱، «در این معنی جزو آیت قرآن بسیار است. اگرچه همه یاد کنیم علیحده کتابی باشد.» ص ۲۲۱-۲۲۲.

۳- در این دوران اپوزیسیون نیرومند شیعی در دست روحانیون شیعه به حربه طبعه فتودال بدل گردید و در پوستین خلق الله افتاد.

که آن‌هم از ادوار سخت تعصبات مذهبی و دورهٔ مثله‌کردن و قطعه‌قطعه نمودن و پوست‌کندن مخالفان مذهبی - سیاسی سلاطین است، در دیگر ادوار تاریخی ایران نمی‌توان دید.

با این بیدادها و دشمنیها که حکام ترک - و قشر انگلی از روشنفکران ایرانی که به گرد آنان جمع شده بودند - بر ایرانیان می‌کردند نام «ترک» برای جور و بیداد و آزار و قتل و غارت علم شد و از این راه ترکیباتی در زبان فارسی پدید آمد، مانند «ترکتاز» که به معنی ظلم و عدوان بی حساب و از همین معنی مصادر مرکبی مانند «ترکی رفتن» به معنی جریان ظلم و عدوان و «ترکی کردن» به معنی ظلم کردن و همچنین به معنی «سفاهت کردن» و امثال اینها چنانکه در اشعار سنائی، نظامی، خاقانی و دیگران آمده است.^۱

بدینسان در آغاز استقرار سلسله‌های غزنوی در ۳۹۰ هجری قمری تا هجوم چنگیز در ۶۱۷-۶۱۶ قمری به ایران، مدت بیش از ۲۲۰ سال سلسله‌های ترک غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهیان و اتابکان و قراختانیان در کشور ما حکمرانی می‌یابند. این دوران نسبت به دوران پیش نوعی دوران ارتجاع اجتماعی و فکری است و روش‌خشن و بیرتعصب امیران غزنوی - سلجوقی و... با شیوهٔ پرتسامح امیران سامانی - بوئی تفاوت محسوس دارد، با اینحال تمدنی که طی چهارصد سال اولیهٔ استقرار اسلام و به برکت آن مدنیت مختلط (سنکرتیک) که این دین ایجاد کرد و ایرانیان خود در آن سهمی گران داشته‌اند، پدیدار شده بود، در دوران غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی نیز ادامه یافت و باز هم رنگین‌تر و غنی‌تر شد. و جای سخن نیست که درست در این ایام که اروپا در تیرگی قرون وسطایی غرق بود، ایران و بطور کلی جهان اسلامی از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مراحل

۱- نگاه کنید به تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد

عالی را طی می‌کرد. مخصوصاً قشرهای صنعتگر و پیشه‌ور و بازرگان در اقتصاد عمومی پهنه وسیع اسلامی نقش بزرگی داشتند و سیر پیشرفت فرهنگی و اقتصادی در درون مناسبات عمده نظام زمینداری به مرحله کمال خود رسید.

در اینجا باز هم یک هجوم عظیم منظره جامعه ایران را دگرگون می‌کند.

می‌گویند^۱ خلیفه الناصر بالله که از قدرت امراء و سلطانان ترک نیز طرفی برنسته بود، خان خونخوار مغول، چنگیز را به سوی ایران کشاند. هجوم مغول را در جمله «آمدند و کردند و سوختند و بردند و رفتند» خلاصه می‌کنند. در وصف بهار خونین ۶۱۹ عظاملک - جوینی این رباعی پرسوز را نقل می‌کند:

کس لب به طرب به خنده نگشود امسال
و ز فتنه دمی جهان نیا سود امسال
در خون گلم که چهره بنمود امسال
با وقت چنین چه وقت گل بود امسال؟

هجوم مغولان لرزش عظیمی بر پیکر جامعه افکند، و این لرزش چندان شدید بود که فصل جدیدی در تاریخ هریک از نمودهای جامعه ایرانی گشود، هیچ تمدنی متحمل ضربتی که مغولان به ایران زد، نشده است. هجوم‌های ژرمن‌های وحشی بر روم بتدریج در طی دو قرن صورت

۱- نگاه کنید به مقاله مرحوم عباس اقبال به عنوان «زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی الناصرالدین بالله». در شماره ششم سال اول مجله شرق.

گفتنی است که این نسبت از همان اوان حمله مغول شایع بود و ایرانیان به درستی آنرا بر «ناصر دین خدا!» اثبات می‌کردند (کامل ابن اثیر در حوادث سنه ۶۲۲، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۰۲).

گرفتند و بین آنها فاصله بود و در این فاصله‌ها جامعه مجال بهبود و جبران مافات می‌یافت، از این گذشته وحشیان ژرمنی در خشونت افراط نمی‌کردند، نمی‌خواستند اجتماعات شهری را یکسره نابود کنند. اما مغولان که قومی خانه بدوش بودند، به قصد فتح و کشورداری نیامدند، بلکه سر غارتیدن و غنیمت‌بردن و ویران کردن داشتند. چنگیز خود می‌گفت: «من می‌خواهم همه‌جا خاموشی گورستان برقرار سازم و شهرها را از صفحه گیتی براندازم تا کران تا کران دشت‌های پر علف پدید آید، اسبان مغول با فراغبال در آنها چرا کنند، خیمه‌های خاموش و آرام برپا گردد و زنان مغولان در آنها کودکان چاق و شاداب را با پستانهای شیرخود بپرورانند.^۱» از اینرو تمدن ایران را سخت به تباهی کشاندند. براثر هجوم آنان، اقتصاد ایران درهم شکست، جمعیت کاهش یافت و مردم اخلاقاً پست گردیدند. بزدلی و نگرانی و نومیدی و تاریک‌اندیشی و غفلت به گونه‌ای گسترده رواج گرفت.

از سال ۶۱۷ که چنگیز بر ایران دست یافت تا سال ۹۰۶ هجری که بساط تیموریان برچیده شد، مدت ۲۹۰ سال یک حکومت «ماوراء خشن» که «ترور عمومی» را شیوه اساسی خود قرار داده بود بر ایران حکمرواشد. نخست ایلخانان مغول مانند هلاکو و ارغون و غازان و الجایتو و ابوسعید و سپس جانشینان تیمور مانند شاهرخ و الغ بیک و ابوسعید تیموری در ایران حکم راندند.

چنگیز با خود دینی‌نیامد و کوشش مغولان برای دادن سمتی چینی یا مسیحی به تمدن اسلامی بی‌ثمر ماند. برعکس خود به نابود دین اسلام و زبان پارسی در سرزمین چین بدل گردیدند که تاریخچه‌ای جداگانه دارد و خود در حیات اجتماعی و معنوی کشور ما هضم گردیدند و در صورت و سیرت ایرانی مآب از آب درآمدند و جز واژه‌هایی چند از خود در زبان پارسی به یادگار نگذاشتند. ولی تسلط نخست خشن و سپس فاسد آنها، چراغی را

۱- واسیلی‌یان، چنگیزخان، ص ۷۰.

که اسلام افروخته بود و به حق « رنسانس » شرق نام گرفته است به تدریج رو به خاموشی برد. با آنکه به احتمال قوی یکی از علل یورش مغولان به ایران خلیفه عباسی بود ولی ایرانیان خیلی زود، در زمان هلاکو و بدست ابن ایلخان توانستند ضربت متقابل بزنند. خواجه نصیر طوسی که از مرو جان شیعه اشعی عسری و از فلاسفه و دانشمندان بزرگ ایران است از نفوذ خود در دربار هلاکو سود جست و بدست او خلافت عباسی را برای همیشه برانداخت و ایران را از شر عباسیان و غدر و توطئه آنان رها کند. (۶۵۶ اسلامی).

خواجه رشیدالدین فضل الله که مورخ مطلع و منطقی است نقل می کند که برخی از آن جمله حسام الدین منجم هلاکو در ذهن هلاکو تلقین کرده بودند که کشتن خلیفه عباسی شوم است و خواجه با ذکر دلایل و شواهد تاریخی متعدد دائر بر آنکه هم از بزرگان اسلام و هم از خلفاء عباسی جمعی کشته شده اند و جادشهای در کائنات رخ نداد، تردید خاقان خرافاتی را رفع کرده است^۱ و خلیفه را درنم پیچیدند و چندان مالیدند تا خرد شد. ^۲ این چیزی است که سیاست ظریف ایرانی از میان شر و بلیه عظیم برای خود تأمین کرد. از این نکته که بگذریم باید گفت اگر آمدن اسلام

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ص ۷۰۶-۷۰۷.

۲- تاریخ و صاف، ص ۴۰، سعدی از سقوط بغداد و مرگ خلیفه با تأثر فراوان در دو قصیده دردآگین خود یکی به پارسی و یکی به عربی یاد کرده است. (کلیات سعدی، چاپ فروغی، ص ۹۱ و ۸۹).

ولی مولوی شادمانگی می کند و می گوید:

گرچه بغداد ویران کرده شد

هر طرف بغدادها بنیاد کرد

ابلهان گفتند: شهر داد رفت

عاشقان گفتند: بالله داد کرد.

به‌نوعی به‌رونق مادی و معنوی ایران انجامید و ایران را در یک تمدن «بین‌المللی» شرکت داد، تسلط چنگیزیان و تیموریان آغاز انحطاط جامعه‌است. صفویه که از ۹۰۷ در کشور ما مسلط می‌شوند می‌کوشند سنت ساسانی و سلجوقی، تمرکز قدرت شاهنشاهی و رونق مدنی را این بار در زیر لوای دین احیاء کنند و ایران را از دستبرد خلفای عثمانی محفوظ نگاه دارند. آنها روی هم ۲۴۰ سال در ایران حکمرانی داشتند و در آغاز دوران آنها در نتیجه بهبود کشاورزی و گسترش صنعت و بسط تجارت داخلی و خارجی و ترقی شهرها، نظام کهن به ضعف گرایید، حکومتی متمرکز بر حکومت‌های محلی زمینداران سایه افکند و اقتصاد عمومی بر اثر توسعه سریع املاک دولتی (املاک خالصه)، رو به تمرکز رفت. ولی ایستادگی و سختگیری زمین‌داران و طغیانهای داخلی و جنگ‌های خارجی (مخصوصاً با ازبکان و عثمانیان) و نیز گسیخته شدن پیوندهای بازرگانی و فرهنگی ایران و اروپا که زاده کشف راه‌های دریایی جدید و استیلای ترکان عثمانی بر قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه و مصر و بالکان و سواحل دریای سیاه و کناره‌های مدیترانه^۱

۱- گشودن قسطنطنیه (۱۴۵۳ میلادی) بی‌اغراق رویدادی است که از لحاظ اهمیت و اثر باید آنرا در ردیف بزرگترین انقلابهای بعدی تاریخ بشری یعنی انقلاب آمریکا و انقلاب بزرگ فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه که همه نتیجه‌های منطقی یک پدیده شگفت‌انگیز بوده‌اند به‌شمار آورد. به عقیده ما کشف قاره آمریکای شمالی بدست کریستف کلمب (۱۴۹۲ م) که سی و نه سال بعد، و سفر واسکودا گاما به دور دماغه امید نیک و پیدا کردن راهی از طرف اقیانوس اطلس به هندوستان که چهل و چهار سال بعد (۱۴۹۷ م) نخستین سفر دور دنیای ماژلان که شصت و هشت سال بعد (۱۵۲۱ م) صورت گرفت از نتیجه‌های آنی و کوتاه‌مدت سلطه عثمانیها بر قسطنطنیه بود، با افتادن تمامی بغاز بسفور و راه ورود به مدیترانه و دریای سیاه بدست ترکان و مبارزات پیگیر سلاطین عثمانی با اطریش و فرانسه و سایر متحدین اروپائی

شرقی بود، جامعه را به بحران اجتماعی و اقتصادی کشانید و حکومت صفوی سرانجام در هرج و مرج هجوم و تسلط زیانبار افغانان غلجائی که مدت ۲۵ سال را دربر گرفت (میرویس، محمود اشرف) محو می شود.

سیطره^۶ نادر شاه افشار در سال ۱۱۴۹ هجری ایران را از چنگ خوانین افغان رهاوند ولی علیرغم کوشش او و زندیان، طی شصت سالی که از سقوط قطعی صفوی تا استقرار سلسله های قاجار فاصله است در ایران ثبات دیرپایی پدید نشد و چابیدن اموال سوداگران و ربودن دسترنج مولدان و زحمتکشان امری عادی بود. وحشت سیاسی و ناایمنی اجتماعی شخصیت و قومیت ما را فرو خورد^۱ و انحطاط اثرات عمیق خود را گذاشته بود.

قاجاریه در ۱۳۰ سال حکومت خود با مسائل عصر مانند استثمار باختر زمین از کشورهای عقب مانده، خاور، بسط نطفه های سرمایه داری، تجدد و تمدن، پیدایش محمل های انقلاب اجتماعی و ضرورت تاریخی تغییر عمیق چهره و سرشت جامعه روبرو شدند.

«سرنوشت ناسازگار ایران را میان پتک روس و سندان انگلیس نهاده بود، کشمکش دو امپراطوری غول آسا خواه بر سر قسطنطنیه، خواه آسیای مرکزی، خواه خاور دور، بی درنگ در تهران منعکس و طنین انداز می شد. در طی بیست سال پیشروی وقفه ناپذیر روسیه در ترکستان و ماورای خزر،

→ آنها، راه بازرگانی مشرق زمین خراب و بازار اروپائیان... کساد و... (تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، نوشته ابوالقاسم طاهری، ص ۱۰) تعیین حدّ صحت و سقم این نظر را به خواننده واگذار می کنیم.

۱- برای اطلاع از این وضع مثلاً رجوع کنید به کتاب کریم خان زند، نوشته عبدالحسین نوائی که از خونخواریهای وحشتناک امیران و ناایمنی زایدالوصف سیاسی و اجتماعی شواهد فراوان آورده اند و نیز نگاه کنید به سوسمارالدوله نوشته آقای رحیم زاده، ملک، صفحات ۳۲-۳۰.

ایران فشار سن پترزبورگ و لندن، هر دو را احساس می‌کرد. دولت ایران اگرچه به‌راستی و در معنی انزوای طلب بود، دائم به‌آلوده شدن در مسائلی تهدید یا اغوا می‌شد که ساخته و پرداخته دست او نبود و نتیجه‌ای جز گزند و زیان برایش نداشت.

چه روس و چه انگلیس نمی‌توانستند دست از گریبان ایران بردارند قشون روس از ناحیه قفقاز به آسانی بر توانگرترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای ایران دسترس داشت، درحالی که کرانه‌های خلیج فارس دستخوش نیروی دریائی بریتانیا بود. چندین قرن بود که هر دو قدرت عظیم روابط سیاسی با ایران داشتند و از زمان ناپلئون هیئتهای سیاسی دائمی در ایران به‌کار گمارده بودند. بازرگانی ایران با هر دو همسایه به مقیاسی نسبتاً کوچک جریان داشت، اما اینان به‌ارزش بالقوه بازار ایران پی برده و آتش امید را برای داد و ستدهای عظیم درآینده روشن نگاه داشته بودند.^۱

سیاست روس و انگلیس در ایران اگرچه انگیزه‌های متفاوت داشت، تا حدی همانند بود. هریک می‌کوشید که از راههای مختلف برتری خود را بر ایران تحمیل کند منجمله از طریق آزادی تجارت و نفوذ در سازمان حکومت، قائم مقام که جهت افکار او ایرانی و علیه نظام رقابت اقتصادی و آزادی تجارت روس و انگلیس بود، می‌گفت:

«آزادی تجارت وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود، و عاقبتش این است که بین دو شیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده‌اند تقسیم خواهد شد... ایران به‌عنوان ملت واحدی در زیر دندان یک شیر جان به سلامت نمی‌برند، چه رسد به اینکه دو شیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، و تردید نیست

۱- دکتر فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران، ۱۹۱۴-۱۸۶۴.

پژوهشی درباره امیرالایسم، ترجمه دکتر منوچهر امیری، ص ۱۳۵.

که تحت استیلای آن دوازده پادشاه درمی آید و جان خواهد داد...^۱
و سرانجام امپریالیسم خارجی با نفوذی که در دستگاه حکومت
به هم زده بود دموکراسی اقتصادی و سیاست درهای باز^۲ را به جامعه ما
تحمیل کرد. دولت ضد ملی قاجار به جای اینکه پیش برود، واپسرو بود،
و در نتیجه با پرخاش و اعتراض روبرو گردید.

و انقلاب مشروطیت که در دامن مردم غیور و حق طلب و مغرور و
پاکباز کشور ما، پرورده و بالیده گشت به بیگانگان پرستان قاجار ضربتی زده
از آن قدر راست نکردند و اینک، سیر تکامل درنگ ناپذیر تاریخ، جامعه‌ها
را به سوی افق‌های تازه تغییر و تحول می‌راند و رقم بطلان و تباهی بر روی
نهادهای بازدارنده می‌کشد.

این چشم‌انداز سریع را از قریب چهارده قرن تاریخ ایران پس از
اسلام برای آن دادیم که فراز و نشیب این تاریخ — که به واسطه قریب زمانی
و خویشاوندی فرهنگی، در عصر ما تأثیرات عمیق دارد و از جهت محتوی
مدنی و معنوی از دوران پیشین غنی‌تر است، روشن گردد. ولی تحلیل
ما از این دوران ناقص خواهد بود اگر به این چشم‌انداز بسنده کنیم. باید

۱- فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، ص ۱۶.

۲- در میان متفکران و پیشگامان نهضت مشروطیت مرحوم سید جمال واعظ
(روحانی شهید و بلندنام مشروطه) قهرمان دفاع از اقتصاد حمایتی و سیاست
درهای بسته است (نگاه کنید به رساله مختصر ولی عمیق ایشان تحت عنوان
«لباس التقوی») و مدافع کامل عیار اقتصاد آزاد و سیاست درهای باز
میرزا ملکم خان معروف. که به قول آقای کاظم زاده: «حقه بازی بیش نبوده...»
که بعدها مقام او را بالا برده‌اند و در ردیف پیروان نهضت مشروطیت
قرار داده‌اند، شوخی غم‌انگیزی است «(کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران
ص ۲۳۰-۲۲۹، نیز نگاه کنید به مقاله بارزش خانم هما ناطق تحت عنوان
«ما و میرزا ملکم خان‌های ما» در کتاب «از ماست که بر ماست» ص ۱۶۳ بعد).

دید که بنیاد معاشی و محتوی اجتماعی تاریخ در این سیر جانگداز کدام و تأثیر آن در سرنوشت جامعه چگونه بود.

بنیاد معاشی و مضمون اجتماعی، جامعه ایرانی در این دوران هزار و چهارصد سال فئودالیسم بود. و این یک فئودالیسم ویژه ایست که در نکات فراوان و جنبه های گوناگون با فئودالیسم مغرب زمین تفاوت‌های بسیار و بسیار پیدامی‌کند. اگر این ویژگی‌های متعدّد و مهمّ جامعه فئودالی ایران در نظر گرفته نشود و الگوسازی‌های پاره‌ای از محققان اروپایی و روسی به شکل تقلیدی بر آن انطباق یابد خطای محض است، ما ابتدا این ویژگی‌ها و تفاوت‌ها را نام برده سپس به توضیحی مفصل درباره یکایک آنها مبادرت می‌ورزیم.

- ۱- اشکال زمینداری.
- ۲- سیستم آبیاری مصنوعی.
- ۳- دوام و بقای نظام ایلاتی.
- ۴- جهت رهایی بخش جنبش‌های ضدّ فئودالی.
- ۵- تغییرات ادواری در ترکیب طبقه زمیندار و فقدان اشرافیت ثابت و استوار.
- ۶- سرمایه‌گذاری اشراف و امرای فئودال در رشته تجارت و شرکت در فعالیت‌های تولید شهری.
- ۷- بسط نیرومند بردگی.
- ۸- فقدان شهرهای ممتاز و تسلط سلطانان بر اصناف و بازرگانان.

ویژگی نظام زمینداری

یکی از مهمترین ویژگی فئودالیزم ایران، خصوصیت مالکیت فئودالی ارضی آن است. برخلاف اروپا، که حتی در دوران نخستین سده‌های میانه مالکیت خصوصی فئودالی شکل مسلط مالکیت ارضی بود، در ایران مدت مدیدی، املاک دولتی - با اینکه تنها شکل مالکیت فئودالی ارضی نبوده - بر شکل‌های دیگر می‌چربید.

در دوران خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، پس از فتح مسلمانان و پیش از تشکیل دولتهای مستقل و یا نسبتاً مستقل ایرانی و ترک در سرزمین ما، املاک دولتی به زیان املاک بزرگ شخصی و اراضی جماعات روستایی بسط و گسترش فراوان پیدا کرد. اراضی مفتوح العنوه (اعم از کشتزار و چراگاه) یعنی آن نوع اراضی که دارندگان ایرانی و غیرعرب آنها آنرا ترک یا خود نابود شده بودند از مالکیت امت (جامعه) اسلامی بیرون آمد و ملک دولت شناخته شد. این اراضی بیشتر در عراق عرب و خوزستان و مصر و دیگر سرزمین‌ها که واجد دستگاه عریض و طویل آبیاری و کشاورزی آبی بوده، قرار داشتند. در حجاز و شبه‌جزیره عربی این گونه اراضی به میزان فوق‌العاده ناچیز وجود داشته.

سیستم خانمان برانداز التجاء^۱ (یا الجاء) نیز، در افزایش اراضی

۱- گویا التجاء با نهاد (Commendation) در فئودالیسم غربی قابل انطباق است. (رجوع شود به دائره‌المعارف بریتانیکا، ج ۶، ص ۱۳۹)

دولتی یا «ضیاع السلطانیّه» سهمی نمایان داشت. این سیستم که در روزگار ساسانیان و حتی از عهد اردشیر بیداد می‌کرد^۱ در روزگار اسلامی ادامه یافت. در حکومت ولید بن عبدالملک اهالی سواد برای اینکه از شر مالیات - بگیران آسوده شوند به برادر ولید که والی سواد بود الجا جستند (پناه بردند). چندی که گذشت این اراضی ضیاع بنی امیه گردید. تاحکومت بدست بنی عباس افتاد و آن اراضی ضمیمه ضیاع حکومت گشت.

مردم مراغه نیز هنگامی که مروان بن محمد والی ارمنستان و آذربایجان بود، اراضی خود به وی سپردند تا از ظلم عاملان ستمکار رشوه خوار برهند و سرانجام اراضی آنان در شمار ضیاع مروان درآمد و پس از سقوط مروان مانند سایر املاک بنی امیه از جانب بنی عباس ضبط گردید.^۲

عباسیان زمینهای مردمان را که بنی امیه با دست اندازیهای - خدعه گرانه و جنایت بار ستانده بودند، باز گرفتند و در مالکیت خویش درآوردند و بکلی منکر حق مالکیت مالکان اصلی آنها شدند. بدیهی است رسم التجاء در این دوران بسط نیرومند یافت. مورخان و جغرافی نویسان مسلمان به نقل مواردی می پردازند که دربار و درباریان ضیاع و زمینهای ملتجی شدگان را تصرف کرده، به تملک خویش گرفتند از آنجمله در زمان هارون الرشید ناحیه بعیه که در کرانه فرات است اهل آن به نام علی، پسر هارون کردند و خود را کشاورزان وی خواندند تا در باجی که از تقسیم حاصل از ایشان گیرند، کاهشی آرند و سرانجام این زمین، جنبه دولتی یافت.

«قاسم پسر هارون الرشید، والی گرگان و طبرستان و قزوین شده بود، اهل زنگان ضیاع خویش به پناه وی سپردند تا بدان تعزز جویند و از گزند صغالیک (حرامیان و عیاران) و ستم کارگزاران ایمن بمانند... و

۱- جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۳۷، ترجمه ابوالفضل طباطبائی.

۲- ابن فقیه همدانی، البلدان، ص ۳۳۴، چاپ لیدن.

آن جای امروز در شمار ضیاع خلافت است.^۱

درفارس نیز ظلم و بیداد عاملان و محصلان مالیات مالکان اراضی را مجبور کرد خود را در حمایت (الجاه) بزرگان و محتشمان دربار عباسی قرار دهند.^۲

خلفاء گاه بخشی از اراضی سلطانی را بنام قطعه یا قطعی به شکل موروثی در اختیار نظامیان و سرداران خود می گذاشتند و یا بنام طعمه به شکل غیر موروثی به آنها وامی گذاشتند.^۳

دولت به وسیله دستگاه مالی خویش (عاملان دیوان خراج) مستقیماً از کشاورزان این اراضی بهره کشی می کرد و اجازه بها - مالیات از ایشان وصول می نمود.

گذشته از مالکیت فئودالی دولت، ملک، نیز وجود داشت، ملک یا ملک نوعی از مالکیت فئودالی بر زمین و آب بوده و با Alleu اروپای غربی و «وتجین» روسی مطابقت داشته. ملک در اختیار آن سردودمانهای قبایل و دهگنان (مالکین) ایرانی بود که با دستگاه خلافت ساخت و پاخت سیاسی کرده، دوشادوش بهره کشان اموی و عباسی هم بیهنان خویش را می چاپیدند. ملک از پرداخت مالیات (خراج) به شکل عادی آن معاف بود و تنها میزان ثابتی به خزانه می پرداخت. «دیوان الدیه» عمال خود را برای جمع آوری مالیات از این اراضی اعزام می داشتند. روشن است که در این دوران خرده دهقانان آزاد خراجگزار نیز مانند دوران ساسانی فراوان بودند. بهره مالکانه بطور عمده یا به خود دارنده زمین (اراضی ملک) یا «عامل» امیر و خلیفه به شکل نقدی و جنسی پرداخت می شد. بهره نقدی از دوران ساسانی بیشتر به درهم سیم بود ولی در دوران خلفاء به ویژه

۱- بلاذری، فتوح البلدان.

۲- استخری، الممالک و المسالک، ص ۱۸۵.

۳- اصطلاح «اقطاع» در این دوران به ندرت استعمال می شد.

عباسیان دینار زر رایج گردید. «دیوان الجهبذه» که در آن جهابذه (خزانۀ داران و صرافان دولتی) کار می‌کردند جنسی را به نقدی بدل می‌کرد. همین دیوان مأموریت داشت حقوق و مستمری و وظیفه عمال و دیگر کارکنان دولتی را بپردازد و خزانه کشور تحت نظر او بود.

گاه برای تسهیل کار اصولاً جمع‌آوری خراج را به عنوان «ضمان» به امیری از امرا می‌سپردند و او سالانۀ پرداخت مبلغ معینی را به خلیفه تضمین می‌کرد و باقی بسته به ترخمش بود که تا چه اندازه از خراجگزاران بستاند. از «الخراج» قاضی ابویوسف — وزیر دادگستری هارون — برمی‌آید که این شیوه — شیوه مقاطعه در بست خراج — بارسنگینی برای مولدان روستا بود، در این مورد مأموران وصول (مقبّلان) با اعمال سیاست خشن و جابرانه‌ای مبالغ اضافی دریافت می‌داشتند؛ بر روستائیان سخت می‌گرفتند و آنان را به شدت کتک می‌زدند و زیر آفتاب سوزان نگاه می‌داشتند و سنگ پاره بر گردنشان می‌آویختند^۱ در نتیجه اینگونه سوءاستفاده‌ها، زارعان عملاً بیش از آنچه مقرر بوده می‌پرداختند.

باری به حساب مشت‌کشاورز و شبان زحمتکش و برده تیره روز دستگاه عظیم خلافت و روحانیت رسمی و ملکداران و انواع انگل‌ها به دوران می‌افتاد. و مأمون در شب زفاف با پوران دخت دختر حسن بن سهل هزار دانه الماس تابناک نثار می‌کرد و چهل من شمع عنبرین می‌سوزاند و سی میلیون درهم احسان می‌نمود.^۲

هنگامی که سلسله‌های ایرانی و ترک در ایران بساط قدرت خود را گسترده در کنار املاک دیوانی (دولتی و سلطنتی) و موقوفه و ضیاع و عقار متعلق به ملاکان و خرده مالکان (دهگانان) بتدریج رسم و اگذاری قطعه و طعمه

۱- قاضی ابویوسف، الخراج، ص ۶۰، بلاق، ۱۳۰۲.

۲- طبری، جلد ۱۰، ص ۲۷۲، هموگوید (جلد ۱۰، صفحه ۱۲۴) در خزانه هارون الرشید نه میلیون دینار طلا بود!

که از آن سخن گفتیم به رسم اقطاع بدل گردید و این واژه اقطاع بدین شکل یا به شکل سیورغال در دوره ایلخانان و تیول در اوان تیموری و صفوی تا پایان قاجاریه در ایران بود و آنرا می توان تا حدی به Feodum, fief که در فتوالبیسم غربی دیده می شود همانند دانست ولی مقررات قضایی و عرفی در این دو مورد تفاوتی دارد.

این همان واژه ایست که در این شعر سعدی آمده است:

گرفتم خود خدمتی کرده ای نه پیوسته اقطاع او خورده ای
 اقطاع به دستور سلطان از طرف «دیوان الجیش» که عمل «ابراء»
 (که گویا به معنای تقویم بهای زمین و حفظ تناسب آن با وظیفه و مستمری بود) انجام می داد به امیران نظامی که در دوران سلسله های ترک به ویژه قدرتی عظیم کسب کرده بودند داده می شد. سلطان که در این مورد مقطع یا اقطاع گذار بود نه فقط به سپهسالاران خود بلکه به اعضای خاندان، رجال و وزراء، روحانیون بزرگ، عناصر جداگانه اقطاع را واگذار می کرد. اقطاع در تمام این موارد بدو صورت واگذار می شد، یا بصورت استغلال و برای بهره برداری مادام العمر یا موقت به عنوان وظیفه و مستمری و یا بصورت تملیک و به شکل موروثی.

اقطاع داران عشری از عواید خود را به خزانه دولت می پرداختند و عمالش باقی را از نقدی و جنسی برای صاحب اقطاع می گرفتند.

سیستم اقطاع در دوران سیطره سلجوقیان به اوج خود رسید و از وسعت اراضی دولتی به شکل وسیعی کاسته شد.^۱

با اینکه خواجه نظام الملک به دارندگان اقطاع یادآور می شود «مقطعان که اقطاع دارند باید بدانند که از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن مانند و مقطعان را برایشان سیلی نبود. رعایا اگر خواهند که به درگاه

۱- دائرة المعارف-اسلامی، متن عربی، ج ۲، ص ۴۷۸.

آیند و حال خویشتن باز نمایند ایشان را از آن باز ندارند و هر مقطع که جز این کند دستش کوتاه کنند و اقطاع او بازستانند و با او عتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند و...^۱

ولی عملاً قدرت متصرفات اراضی اقطاع یا اقطاع داران فزونی گرفت و در عوض نفاذ حکم دولت مرکزی کاهش پیدا کرد.^۲

در عصر ایلخانان مغول، اقطاع شکل سیورغال به خود گرفت و آن واگذاری زمین برای تمام مدت عمر بود. ظاهراً و رسماً سیورغال جزو زمینهای دولتی شمرده می شد ولی عملاً گروه خاصی را تشکیل می داد، زیرا مستقیماً از طرف دولت و به وسیله دستگاه دولتی از آن بهره برداری نمی شد. در عصر تیموری به ویژه صفوی واژه تیول به جای اقطاع و سیورغال بمیان آمد و تداول یافت و این شیوه تیول تا دوران قاجاری باقی بماند.

بین اقطاع و سیورغال و تیول از جهت مقررات واگذاری، نوع مالیات گیری، نوع انتقال به وارث و غیره، تفاوتی است ولی وجه مشترک آنهاست که عمده است، تیولداران در محیط تیول قدرت فراوان داشتند و مثل اهل «درگاه» مردم را غارت می کردند. رسم تیولداری را در ایران تنها مجلس مترقی اول پس از انقلاب مشروطیت رسماً الغاء کرد. زمینداری بزرگ فئودالی (یا اراضی ملک) مقدار زیادی بر تیولداری مبتنی است و در دوران نادرشاه و ناصرالدین شاه دوبار کوشیدند، این مالکیت را که بر حسب احکام واگذاری تیول و قبایله مورد اختلاف و مشاجرات شدید بود منظم کنند و احکامی

۱- خواجه نظام الملک، سیاستنامه، ص ۲۸، (چاپ مرحوم اقباس اقبال، ص ۳۵).

۲- خواجه نظام الملک مبین عقاید سیاسی مأموران عالی رتبه دولت بود که با دستگاه مرکزی دولت جوش خورده، پشتیبان سیاست و سنن مرکزیت جویی دولتهای قدیم ایرانی و مخالف شدید پاشیدگی و پراکندگی فئودالی بودند.

صادر نمایند که به «رقبات نادری» و «رقبات ناصری» موسومست. در پایان مقال لازمست از وضع روستائیان در اراضی گوناگون یک استنتاج کلی بعمل آوریم.

به تقریب می‌توان گفت روزگار زارعین در املاک خصوصی (ملک) اندکی بهتر از اراضی دیوانی و اقطاعی بود. زیرا ملکدار بیش از مأمور دولت و یا آن کسی که اخذ خراج را در اراضی دولتی به مقاطعه داشت در حفظ نیروی رعایای خویش - لااقل از لحاظ باردهی و افزایش بازدهی - ذینفع بود. کسی که وصول خراج را به مقاطعه گرفته بود یا مأموری که از طرف دولت و اقطاعدار برای مدت کوتاهی تعیین شده بود، عجله داشت که به حساب روستائیان ثروتمند شود و پوست از تن آنان بکند. به برکت نهضت مشروطیت اقطاعداری (مالکیت مشروط‌فئودالی) راه زوال پوید و اراضی دولتی سخت کاهش یافت و ملکداری (مالکیت غیرمشروط) وسیعاً گسترش پیدا کرد.

با گسترش شدید ملکداری، بورژوازی هم‌کم کم شروع به قدرت گرفتن کرد، درست در ایامی که تاریخ ناقوس زوال نظامات مبتنی بر استثمار و استعمار را نواخته است.

سیستم آبیاری مصنوعی

یکی از «آثار و علائم خاص» که جوامع شرقی را از جوامع غربی جدا می‌کند، نقش سیستم مصنوعی آبیاری در حفظ و رونق اقتصاد فلاحی است. تقریباً در سراسر اروپا - برخلاف مشرق زمین - ابرها وظیفه توزیع عادلانه آب را همواره برعهده داشته‌اند و بدین سبب است که برای اروپاییان مسأله‌ای به نام «آب» وجود نداشته‌است. ولی انسان شرقی در همه روزگاران برای حفظ فلاح و باغداری نیازمند آبیاری مصنوعی بوده است.

تعیین آغاز زمانی پیدایش سیستم مصنوعی آبیاری در ایران دشوار بلکه محال است ولی جای سخن نیست که مردم میهن ما از دیرزمان با مشکل آب - طغیان آب در نواحی پرآب و دشواری کم‌آبی در مناطق کم‌آب - روبرو بوده‌اند و برای چیره شدن بر دشواری‌ها در پی چاره‌اندیشی افتاده‌اند و راه‌هایی پدید آورده‌اند که کندن قنات یکی از آن راه‌هاست.

گیرشمن می‌نویسد:

«در همه ازمه، در نجد ایران مسأله آب امری حیاتی بشمار می‌رفته است، از زمانهای ماقبل تاریخ، این مملکت با وسائل مصنوعی آبیاری می‌شد، و در عهد هخامنشی شبکه وسیعی از راهروهای زیرزمینی (قنات یا کاریز) موجود بود.»^۱

۱- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه مرحوم دکتر محمد معین، ص ۶.

در این عصر - هخامنشی - شبکه پیچیده‌ای از تأسیسات آبیاری ایجاد کرده بودند که جلوی طغیان آب را می‌گرفت و در خشک‌سالی‌ها ذخایر آب را تأمین می‌کرد. از نوشته‌های هرودت برمی‌آید که منابع آبی کشور به حکومت تعلق داشت.

«رودخانه‌های شاهنشاهی متعلق به شاه بودند - و هنگامی که آب برای کشاورزی می‌آمد، یک صاحب منصب حکومتی بر بازکردن آبگیره نظارت داشت و میزان آبی را که هر قبیله یا شهرک باید بردارد معین می‌کرد. برای بازکردن آبگیره، عوارض هنگفتی دریافت می‌شد که بعداً به‌خزانه‌داری شاهنشاهی احاله می‌گشت.»

در جوامع سلوکی، و اشکانی نیز شبکه‌های آبیاری و آبرسانی نقش ویژه‌ای در نگهداری و بازدهی تولید زراعی داشته‌اند، چندان که می‌نویسند در این دوران پیشرفت استفاده از آبهای زیرزمینی و بهره‌برداری از آن به روشهای گوناگون به‌جایی کشید که چرخ آسیا (یا چرخ آبگردان) اختراع و از مغرب نجد ایران در جهان پراکنده گردید.

در ایران دوره ساسانیان برای تنظیم و تنسيق آبیاری، ساختن و نگهداشتن بندها و شادروانها و خرندها و لاروبی کردن کانالها و جویها... دیوانی پدید آورده بودند که آنرا «کاست افزود» می‌نامیده‌اند. در این دیوان آبهای هریک از دارندگان حقاچه‌ها را و آنچه بر آن افزوده یا کم می‌شد یا از نامی به‌نامی برده می‌شد، نگره می‌داشتند.^۱

دیوان آبیاری وظیفه داشت که از ویژگیهای آبیاری هر شهرستان و هر کشتزاری آگاهی داشته باشد تا بتواند کار آبیاری را در سراسر کشور به‌سامان کند و پیوسته بر آن بنگرد تا از آبها بیشترین بهره گرفته شود. ایرانیان گفته‌اند:

«آنکه از روان ساختن آبها و کندن جوی‌ها و استخرها و بستن راه

۱- خوارزمی، مفاتیح‌العلوم، ص ۶۸-۶۹، (چاپ اروپا).

بر سیلابها و زمینهای گود و کاهش و افزایش آبها در روزهای سال و گردش ماه و حساب رویه، سه‌گوش و چهارگوش و ساختن پلها و جسرها و چرخابها بر رودها و دشواریهای حساب آگاهی ندارد در دبیری ناتوان است.^۱

بارتولد نیز از اهمیت عظیم آبیاری در ایران عهد ساسانی یاد کرده، می‌نویسد:

«فن آبیاری در عهد ساسانیان، نه تنها در بخش‌های غربی قلمرو آن دولت، بلکه در نواحی شرقی آن - یعنی در حوضه مرغاب و هیلمند نیز به حد کمال اعلا رسید. تأسیسات آبیاری مرغاب آنچنان تأثیری در اعراب کرد که یکی از نه‌رهای حفر شده در بصره را در قرن هشتم م، بنام مرغاب خواندند، آب‌شناسانی که فاتحان عرب در قرن هفتم م، از سیستان به‌مکه برده بودند در اطراف آن شهر به‌کارهای آبیاری پرداختند.»^۲

«بهرغم کتابسوزان عمر»^۳ عربها نیز به‌نوبه خود در حفر قنوات و بستن سدها و تکامل فنون آبیاری برای بسط باغداری و فلاحات تلاشهای وسیعی بعمل آورده‌اند و ایرانیان در مواردی از تجارب ایشان استفاده برده‌اند به‌گفته محققان شوروی:

«اعراب به تکمیل فن کشاورزی پرداختند و در سرزمین‌های بی‌آب شیوه فنی آبیاری را بنحو وسیعی به‌کار بردند و اراضی بایر را به‌نواحی زراعتی و آباد مبدل ساختند.»^۴

- ۱- ابن قتیبه، دینوری، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۴۴-۴۵، چاپ قاهره، ۱۳۴۳ هـ.
- ۲- بارتولد، آبیاری در ترکستان، ص ۱۲.
- ۳- تعبیر از مرحوم جلال آل احمد است، شاید گفتن این نکته به‌جا باشد که برحسب تحقیقات دقیق محققان از آنجمله بارتولد کتاب سوزاندن عمر و عربها جعل صرف و افسانه‌ای بیش نیست. (بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تاریخ سیاسی اسلام، نوشته دکتر ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱) .
- ۴- تاریخ قرون وسطی، ص ۶۵.

تأثیر آب در برقراری روابط خاص اجتماعی :

برخی از پژوهندگان تاریخ شرق معتقدند که در مشرق زمین احداث ، مرمت و نگاهداری نه‌رها ، مباشرت در امر آبیاری ، و عدم امکان مباشرت فردی در این مسأله حیاتی ، نه تنها دخالت تمرکزدهنده ، ولت را امری ضرور و گریزناپذیر گردانده ، بلکه در برقراری نهادهای خاص ارضی سیاسی و اجتماعی تأثیر قاطع داشته است . حتی جامعه‌شناس و اندیشمند برجسته‌ای چون "پله‌خائف" علت به وجود آمدن دولت در مصر را امر آبیاری می‌داند ، و صریحاً می‌گوید که در آن سرزمین ، قبل از فرا آمدن طبقات دولت پیدایش یافته است .

یکی دیگر از دانشمندان غرب که در اهمیت مسأله آب و آبیاری مصنوعی و نقش آن در تکوین بنیانهای اقتصادی و اجتماعی توجه مبالغه‌آمیز کرده ، کارل ویت فوگل است . وی تا آنجا پیش رفته است که کلید تکوین بنیادهای اجتماعی و سیاسی و معاشی جوامع شرقی و راز تغییرناپذیری آنها را - البته به زعم نامبرده - در این عامل جُسته و برای سایر عوامل اجتماعی ، اقتصادی و تاریخی نقش ثانوی و فرعی قائل شده است .

به نظر او جوامع آفریقا ، آسیا ، آمریکای لاتین و حتی اروپای شرقی همگی از نوع "جامعه آبی" (Hydraulic Society) هستند ، و به همین جهت مکرراً از "اقتصاد آبی" و "ساخت یا نظام طبقاتی در جامعه آبی" ، "طبقات جامعه آبی" ، "دولت آبی" ، "استبداد آبی" و غیره سخن می‌گوید .

مطابق پندار ویت فوگل اگر در خاور زمین "دیسپوتیزم شرقی" یعنی "خشن‌ترین شکل حکومت" ^۱ پیدایش یافت و پا گرفت و اگر اشرافیت

۱- ویت فوگل ، استبداد شرقی ، نیوهاون ، چاپ سوم ، ۱۹۵۹ ، صفحات

سخت ریشه و دیرنده‌ای پدید نیامد و اگر موقعیت بازرگانان در جامعه پست گردید و اگر سازمانهای دولتی و دستگاههای پیچیده اداری به وجود آمده‌اند و مخل زندگی اجتماعی شده‌اند و خلاصه اگر شالوده عمده عناصر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست نخورده‌ماند، اینهمه را علت آنست که در این جوامع مشکل اساسی مبارزه بشر با طبیعت، مسأله تنظیم آب و آبیاری است.

جوامع آبی - یعنی جوامع مورد نظر ویت فوگل - مفهومی پیچیده دارد و صرفاً به معنای جامعه‌های «کم آب» و یا «پر آب» نیست، چنانکه می‌گوید:

«باید توجه داشت نه‌یادی و نه کمی آب هیچکدام الزاماً به پیدایش جامعه آبی منجر نمی‌گردد، فقط در جامعه‌ای که - اقتصادش از اقتصاد مبتنی بر منابع طبیعی، و از نفوذ مرکز نیرومند کشاورزی بارانی (دیمی) بالاتر و تمدنش از سطح تمدن صنعتی مبتنی بر اساس مالکیت خصوصی پائین‌تر است - انسان برای مقابله با محیطی که از حیث آب فقیر است به سوی جامعه آبی گشاده می‌شود.»

و در جای دیگر کتاب خود درباره نظام فلاحی کم آب و کیفیت تأثیر آب بر نهادهای سیاسی و حکومتی چنین می‌گوید: «نظام فلاحی کم آب اینطور تشکیل می‌شود که گروهها منطقه‌ای را - که بالقوه بارخیز بارده است - در نظر می‌گیرند ولی چون آب به سادگی در دسترس نیست برای کانال‌کشی و استفاده از آن، آنان - یعنی گروهها - به همکاری و همیاری نیاز دارند و لازمه این همکاری و همیاری اطاعت از یک قدرت مافوق یا سازمان مرکزی است.»

ویت فوگل همچنان نشان می‌دهد که مردم نواحی پر آب و بارانی نیز - که با مسأله فراوانی آب دست به‌گریبان هستند - برای آنکه بر این مشکل چیره شوند نهاد مشابهی - یعنی سازمان مرکزی - به وجود می‌آورند چنین سازمانی - که در مناطق پر آب و هم کم آب به وجود آمده، نمی‌تواند به کمک اصول دموکراسی امور را اداره نماید و باید خود را بر جامعه تحمیل

کند. از اینروست که سراسر تاریخ بر نواحی وسیعی از جهان (ژاپن و چین و خاورمیانه و اروپای شرقی و آفریقا و آمریکای لاتین) حکومت‌های خودکامه فرمان رانده‌اند و یکپه‌تازی و استبداد قانون مطلق بوده‌است.

گردآورنده بی‌آنکه نظریات ویت فوگل را - به‌جز یک دو مورد - بپذیرد باید بگوید که ردّ اصولی این نظریات نیازمند تحلیل و بررسی ژرف‌تر و بیشتری است و با برجسته‌های مهیب و ترس‌آور، آن را به‌سخره‌گرفتن، منافی روش و شرف علمی است.^۱

به‌هر تقدیر، دشواری‌های آب و آبیاری در برقراری برخی نهادهای ارضی و تکوین گروه‌بندی‌های خاص اجتماعی تأثیر عمیق داشته‌اند. فی‌المثل پدیدهٔ مهم «بنه» و بنه‌بندی - که مانند آن در فئودالیسم غربی دیده نمی‌شود - از وضع اقلیمی و دشواری تهیهٔ آب و بخصوص شیوهٔ آبیاری ناشی شده‌است.

آقای جواد صفی‌نژاد که در این باره پژوهشی کرده، می‌نویسد: «روستا‌های جنوبی، مرکزی و شرقی ایران، روستاهایی کم‌آبند. کمبود آب در این آبادیها مانع اصلی توسعهٔ کشاورزی است، تجمع و سکونت روستائیان بدین‌عامل وابسته‌است، ... خست طبیعت در این مناطق موجب آن بوده‌است تا شیوه‌ای از تولید اتخاذ گردد که بتوان به‌کمک آن در شرایط نامطلوب طبیعی و روابط تولیدی موحود حد مطلوب بهره‌وری از زمین را ممکن ساخت. تولید چند خانواری یا جمعی و به‌عبارت دیگر بنه، حراشه و یا صحرا شیوه‌ای است برای تحقق بخشیدن هدف مذکور.»^۲

۱- گردآورنده تعدیل (ونه تغییر) قضاوت خود را در مورد نظریات ویت فوگل مدیون تذکر آقای حسن شایگان می‌داند که در این زمینه‌ها ذهنی پژوهنده دارند.

۲- صفی‌نژاد، جواد، بنه، چاپ سوم، صفحه ۹۴.

برای اطلاع از تعریف بنه و ویژگی‌های آن به همین کتاب و نیز تحقیق

←

آقای صفی نژاد در کتاب خود تجلیات گوناگون اجتماعی و اقتصادی بنه را مورد مطالعه و توجه عمیق قرار داده اند ولی متأسفانه از بررسی سیر تاریخی آن خودداری ورزیده اند و حال آنکه بنه بندی در اقتصاد روستایی یادگار است از نظام کهن تولید زراعی و بخش اعظم زارعان ما در روزگاران کهن دسته جمعی به کار زراعت مشغول می شده اند .

افزون بر این ، آقای صفی نژاد به تأثیر بنه بندی بر کیفیت تحوّل اجتماعی و نقش مثبت یا منفی آن در سرنوشت سیاسی میهن ما عنایت ننموده اند .

از اینها گذشته ، ضرورت داشت که آقای صفی نژاد به این نکته که — به رغم ضابطه ها و سهم بندیهای حقوقی — غارتگری اربابان جامعه را حدّ و حصری نبود و نظیر جامعهء فئودالی اروپا استثمار خشن و بیرحمانه دهقانان را بی پا می کرد ، توجهی درخور مبذول دارند . تعیین حد پیشرفت یا پسرفت یک جامعه از روی قواعد حقوقی و نظام قانونی ، نشانهء ساده اندیشی است و راندن کشتی به خشکی .

دوام و بقای نظام ایلاتی

به عکس جامعه‌های فئودالی اروپا، نظام ایلاتی، به برکت شرایط جغرافیایی خاص فلات ایران،^۱ به برکت مهاجرت بعدی اقوام تازه به تازہ حتی تا عصر ما خود را با شرایط دگرگون شونده تطبیق می‌دهد و باقی می‌ماند.

باید گفت یکی از مختصات رشد اجتماعی و تاریخی جامعه ما آن است که صورت بندی (فرم‌اسیون) های اجتماعی در آن هرگز به شکل خالص نبوده است. در دوران بردگی (که اصولاً بسط و تکامل خود را به شکل جنبی و در متن نظامات دیگر طی کرده) نظامات پدرشاهی و دودمانی و مناسبات ایلی و پاره‌ای از خصوصیات فئودالی بسی رایج و نیرومند است، و برعکس در دوران فئودالی بقایای نیرومند بردگی و نظامات پدرشاهی و دودمانی وجود دارد. و تعداد بیابانگردان و دهقانان فئودالیزه نشده فراوان و تصادم چادرنشینان گله‌دار و کلبه‌نشینان زمین‌کار امری است عادی.

۱- نظریاتی وجود دارد که در بعضی نقاط نظیر ایران، شیوه زندگی چادرنشینی و ایلی فقط به این دلیل به وجود آمده که شرایط سیاسی و اجتماعی زمان سبب راندن ده‌نشینان از ده و رها ساختن زندگی یکجانشینی و پناه بردن به کوه‌ها و دشتهای بوده، (دکتر تقی بهرامی، تاریخ کشاورزی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵).

انعکاس این وضع در ذهن ابن خلدون:

مبارزه^۱ کوچنده و ساکن، گله‌دار و کشاورز و تضاد آنها آن چنان مهر خود را بر تاریخ ایران و خاور و افریقای شمالی... باز نهاده است، که متفکر و فیلسوف بزرگ ابن خلدون ریشه تاریخی طبقات اجتماعی و دولت را در غلبه طوایف بیابانگرد شبان که فاقد قشر بندی اجتماعی هستند بر مردم یکجانشین که هم اکنون قشر بندی اجتماعی در میان آنان پدید شده است جستجو می‌کند.

«زندگی بادیه‌نشینی کهن‌تر و بیشتر از زندگانی شهرنشینی است و بادیه‌نشینی به منزله گهواره^۲ اجتماع و تمدن است و اساس تشکیل شهرها و جمعیت آنها از بادیه‌نشینان به وجود آمده است.»^۱

در حالی که طوایف دامدار و صحرانشین در جستجوی مرتع در حرکت

→ چنین نظری اگر درباره بعضی نقاط و در برخی مراحل تاریخی صادق باشد، برای همه مناطق صادق نیست. چنانکه برای مثال اگر یورشهای ترکان و مغولان سبب تشدید زندگی چادرنشینی گردید، نمی‌توان گفت که تنها عامل وجودی چنین وضع بوده و چادرنشینان و ایلات ایران همگی از آن زمان و به دلیل عامل سیاسی و اجتماعی به وجود آمده‌اند.

تحقیقات عمیق و دقیقی ثابت کرده که مقتضیات محیط طبیعی و جغرافیائی در پدیدآوردن نوع معیشت کوچ‌نشینی و ایلی بیش از هر عامل دیگر اثر دارد (رجوع شود به: فردریک بارت، ایل باصری، دیباچه مترجم و نیز دکتر پرویز ورجاوند، روش بررسی و شناخت کلی ایلات و عشایر، صفحات ۳۴-۲۴، خسرو خسروی، جامعه‌شناسی روستایی، امیر هوشنگ کشاورز، عشایر و مسائل توسعه شناخت. تیرماه ۱۳۵۵، نادر نادرافشانی، عشایر و مساله اسکان، ۱۳۴۷، دو تحقیق اخیر مونوگرافی و از انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی وابسته به دانشگاه تهران است.

۱- مقدمه، ابن خلدون، ص ۲۳۵.

هستند، مردم روستایی در روستاها و شهرک گرد آمده، سکونت گزیده‌اند. در شرایط سکونت در یک محل فساد و تن‌آسایی و تجمل‌پرستی و تنزل اخلاق اجتماعی توسعه یافته و موجب تباهی تارو پود اخلاقی جامعه و طبقه حاکم بر آن می‌گردد. در نتیجه زندگی مرفه در پناه دیوارها و خانه‌ها و تأمین امنیت به وسیله سربازان، یکجانشینان روحیه سلحشوری و جنگجویی و استقلال‌طلبی را از کف می‌دهند، گذشته از آن مردم شهرنشین غالباً در فکر منافع فردی خود بوده کمتر به مصالح و رفاه جمعی می‌اندیشند و در نتیجه به مرور زمان تفردجویی جانشین انسجام و همکاری اجتماعی می‌شود. در حالی که در میان قبایل صحراگرد و بادیه‌نشین سخت‌کوشی و نبرد مداوم با طبیعت و طوایف دیگر، موجب سادگی رفتار و قدرت بدنی آنان می‌گردد. تهاجم و مبارزه مداوم با قبایل دیگر موجب نظم و نیرومندی قبیله‌ای و روحیه جمعی با عصبیت می‌گردد. فرامین رهبران اطاعت می‌شود و هر فرد جنگجوی قبیله جز طایفه و خانواده اندیشه دیگری در سر ندارد. گذشته از آن، همه اعضای واحد اجتماعی به وسیله روابط خویشاوندی به یکدیگر پیوند یافته‌اند. از اینرو به نظر ابن‌خلدون غلبه قهرآمیز طوایف بیابانگرد بر مردمان روستائین و شهرنشین در صورت تساوی عددی نیروها قطعی و تردید ناپذیر بوده است.

چنین امری موجب تصرف مداوم شهرها و روستاها به وسیله ساکنان دلاور و جنگجوی قبایل می‌گردد که آنها نیز به نوبه خود به تن‌آسانی و تجمل‌پرستی شهری، خو گرفته و سرانجام مغلوب طوایف صحراگرد دیگر می‌شوند! چنین است سیر دورانی تاریخ جوامع بشری از دیدگاه ابن‌خلدون.^۱

۱- نگاه کنید به، احمد اشرف، علل پیدایش نابرابریهای طبقاتی، از انتشارات آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، ص ۳۵-۳۴، ایولاکوست، جهان‌بینی ابن‌خلدون، فصلهای چهارم و پنجم. ایولاکوست معتقد است به نظر ابن‌خلدون نظریات وی واجد ارزش جهانی و ابدی نیستند و به نواحی معین محدودی ویژگی دارند.

به نظر ابن خلدون درحالی که اجتماعات طوایف صحراگرد فاقد نهادهای طبقاتی و حکومتی اند، اجتماعات مردمان ساکن از قشرهای ناهمگن و نامتجانس تشکیل گردیده و منشأ طبقه حاکم و دولت را باید در غلبه طوایف بی طبقه بر اجتماعات دارای طبقه دانست: طایفه فاتح، طبقه حاکم در سرزمین جامعه مغلوب می گردد و روابط طبقاتی قوام و دوام می یابد تا آنکه تاریخ تکرار شود و طایفه صحراگرد دیگری پایگاه طبقه حاکم را اشغال نماید.

طرح نظری ابن خلدون بی شک در مورد اکثر جامعه های بشری صادق نیست، ولی برای روشنگری سیر تاریخ ایران مخصوصاً «درنگ دیرنده آن» باید به آن توجه داشت و از آن سود جست.

ایران در سر راه قبایل کوچنده است و این امر در سرنوشت او از آمدن آریائیها تا آمدن عربها، سلجوقیان، قراغزان، قراخانیان، قراخانیان، قفچاقها، مغولان، تاتاران، قره قویونلوها، و آق قویونلوها تأثیر ژرف و ریشه ای داشته است.

به گفته یکی از صاحب نظران «تجزیه و تحلیل این کوچها و یورشها و چپاولها احتمالاً نه تنها کلید فهم تاریخ ایران است، بلکه برای تبیین تاریخ بسیاری دیگر از جامعه های بزرگ مشرق زمین هم ضرورت دارد. در مشرق زمین اکثر ناحیه های بارخیز به وسیله بیابان های فراخ دامن و سرزمین های کم مایه محاط بوده اند و از این رو ساکنان ناحیه های متفاوت از لحاظ رشد فرهنگ مادی و غیرمادی با یکدیگر فرق فاحش داشته اند و در موارد بسیار مهم، ناگزیر از هجوم به خاک یکدیگر و غارتگری و غنیمت بری و نوعی امپریالیسم اقتصادی شده اند، به نظر من، علت عمده عدم انطباق جریانهای فرهنگ مادی و غیرمادی ایران و سایر جامعه های متمدن مشرق زمین از همین هجوم های ویران زای ساکنان استپ های آسیاست. حتی می توان گفت که پس افتادن زمانی انقلاب صنعتی روسیه نسبت به انقلاب

صنعتی اروپای غربی تا اندازه‌ای معلول مزاحمت‌های همین اقوام است. اروپای غربی پس از هجوم ژرمن‌ها قرن‌ها از آرامش نسبی برخوردار شد و اقتصاد آن گام به گام پیش رفت و مراحل نظام زمینداری را با سرعت و نظم پیمود. اما مشرق زمین هیچگاه به چنین آرامش دیرگذری دست نیافت، و از اینرو، جریان اقتصادی آن دستخوش درنگ‌ها و پسرفت‌های پیاپی شد و نظام زمینداری در آن بسیار گرانبجانی کرد.^{۱۰۰}

عواقب وخیم یورش و رخنه‌گیری اقوام کوچنده

در زندگی اجتماعی ایران

مردمان دلاور و جنگجوی اقوام کوچنده غالباً پس از پیروز شدن بر آبادی‌نشینان شهر و روستا به اقتضای مختصات تاریخی خود نظام فلاحی را به رنگ نظام شبانی درآورده، اراضی و زمین‌های زیرکشت را ویران کرده به جای مرتع از آن استفاده می‌کردند و بدینگونه در حفظ و تحکیم نظام ایلاتی و تقویت دایم‌داری صحرانشینی سهمی نمایان داشته‌اند. علاوه بر این، قبایل بیگانه و اقوام کوچگر از جهات زیرین نتایج منفی و عواقب نامساعد بار آورده‌اند:

۱- هجوم و غلبه معمولاً با اسیرگیری ملازمه داشت و نظام برده‌داری، چنان‌که تاریخ نشان می‌دهد جامعه فئودال را به‌واگشت و سیر قهقهه‌رایی می‌کشاند.

۲- هجوم پی در پی اقوام مهاجم مانع از آن بود که دودمانهای اشراف زمین‌دار تادیرگاهی بر یک سرزمین فرمان رانند، زیرا با هر هجوم اقطاع زمین‌داران میان فاتحان تقسیم می‌شد و مالکان نورسیده جایگزین زمین‌داران پیشین می‌شدند و این خود مایه سستی و ضعف مبانی فئودالی در ایران می‌گشت.

۱- اجمالی از تحقیق ا.ح. آریانپور، درباره جامعه‌شناسی هنر، صفحات

۳- رخنه‌گری و یورش طوایف کوچنده شبان ضربتهای سهمگینی به پیشرفت اقتصاد بالنده یعنی صنعت و بازرگانی وارد می‌کرد. تاریخ نه تنها شاهد نابودی گروههای بزرگ پیشه‌وران و صنعتگران، بلکه شاهد ویرانی کامل بسیاری از شهرهای میهن گرامی ما نیز بوده است. چنانکه شهرهای آبادان مانند اورگنج و چاچ و خچند و سمرقند و فرغانه که به برکت آرامش صد ساله عصر سامانی به عظمت رسیده بودند، فرو خفتند، بر اثر این وضع اجتماعات شهری، با همه صنعت و تجارت خود بارها یکسره از میان رفتند و دیگر سر بلند نکردند و یا دیرزمانی پس از سقوط باز سر برداشتند و سیر تکامل خود را از سر گرفتند.

مرحله عمده تضاد بین چادرنشینی و یکجانشینی:

مرحله عمده تضاد بین نظام چادرنشینی و نظام شهری و روستایی در سراسر تاریخ ایران ایلغار بیابانگردان مغول بود. سازمان اقتصادی و اجتماعی مغول قبل از امپراطوری چنگیز با توجه به شرایط نامساعد اقلیمی و محیط نامناسب طبیعی بسیار ساده و ابتدائی و زراعت در بعضی نواحی که از رطوبت و باران نسبی برخوردار بود امکان داشت. عظاملک جوینی مورخ معروف زمان مغول مشخصات اقتصادی و اجتماعی طوایف مغول را چنین وصف کرده است:

«تتار را موضع اقامت و منشاء و مولد واد غیر ذی ذرع است و با طول و عرض دور آن زیادت از هفت هشت ماهه را هست. طرف شرقی با ولایت ختای دارد و طرف غربی با ولایت ایغور و شمال با قرقیز و سلنکای^۱ و جنوب با تنگ (تنگقوت) و تبت. پیش از خروج چنگیز ایشان را سری و حاکمی نبوده است. هر قبیله با دو قبیله جدا جدا بودند و با یکدیگر متفق نه، و دائم میان ایشان مكاوحت و مخاصمت قائم بوده، سرقه و زور و فسق

وفجور را از مردانگی و یگانگی می دانسته اند، و پوشش از جلود (جمع جلد به معنی پوست) کلاب (سگها) و فارات (موشها) و خورش از لحوم (گوشتهای) آن و میتهای دیگر و شراب از البان (جمع لبن به معنی شیر) بهایم و نقل از بار درختی به شکل ناژکه فسوق گویند، و همان درخت میوه دار بیش نروید و در بعضی کوهها باشد، و از افراط سرما چیزی دیگر نه، و علامت امیر بزرگ آن بوده است، که رکاب او از آهن بوده است، باقی تجملات از این قیاس توان گرفت. و برین جمله درضیق حال و ناکامی و وبال بودند تا چون رایت دولت چنگیز خان افراخته گشت، و از مضایق شدت به فراخی نعمت رسیدند و از زندان بیشان، و از بیابان درویشی به ایوان خوشی و از عذاب مقیم به جنات نعیم و...^۱

از نوشته بالا به روشنی می توان دریافت که قبایل مغول پیش از تسلط چنگیز خان به صورت پراکنده زندگی می کردند. طوایف مختلف بایکدیگر خصومت داشتند. یکدیگر را به قتل می رساندند و رمله های یکدیگر را غارت می کردند و به گفته رشیدالدین:

«لاینقطع به قتل و غارت و چپاول یکدیگر اشتغال داشته اند...»^۲
این قبایل بر حسب نوع زندگی و وضعیت معاشی به دو دسته تقسیم می شدند:

الف: قبایل بیشه نشین - جنگلی - که کارشان شکار و ماهیگیری بود و هیچگاه بیشه های خود را ترک نمی کردند و در کلبه های کوچکی از پوست درخت قان و یا نوع دیگر این درخت زندگی می کردند.

ب: شبانان استپ یا صحرائی که اغلب «به نام دسته ساکن گاریه های نمدی» خوانده می شدند. از متون کهن^۳ برمی آید که تعداد قبایل صحرائشین

۱- جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۵.

۲- خواجه رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۵۲.

۳- جامع التواریخ، تاریخ سری مغولان.

بیشتر و نقش تاریخی ایشان بی اندازه مهم تر بوده است. چنگیزخان رئیس «قوم ساکن ارا به های نمدی» بوده است.

رشیدالدین می گوید: از مغولها شنیده است که زیبا ترین زندگیا و بالاترین سعادتها و نیکبختیاها از آن مردان بیشه است. چنگ چوئن ادیب چینی طرز زندگی صحرانشینان مغول را به نوعی دیگر بطرز شعر مرسوم در گبی چنین بیان می کند: «در زمینشان هیچ نوع درختی به جز علف وحشی نمی روید. در آنجا آسمان و تپه آفریده شده است نه کوههای بلند، گندم نمی روید و مردم از شیر تغذیه می کنند، لباسشان از پوست حیوانات است، در یورتهای نمدی زندگی می کنند و با وجود این خوشحال و راضی اند.»^۱ باز در جای دیگر چنین می نویسد:

«از قرنهای پیش آنان بدون هم و با یکدیگر زندگی می کنند، و از خود می پرسند چرا مشیت الهی که آفریننده دنیا است بر این قرار گرفته است که مردان، گاوها و اسبان را در این سرزمین به چرا برند؟»^۲ میان این دودسته گاهی اختلاط و تأثیر متعکس روی می داده است: بسا قبایل بیشه نشین که به صحرانشینان گرایش یافته اند و بسا بیابانگردان که جنگلی شده اند و به شکارچیان پیوسته اند.

در قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی کار اصلی مغولهای صحرانشین گله داری و شکار هردو بوده است و خلاصه، ایشان در عین حال شبانان بیابانگرد و شکارچی بوده اند. ولی گله داری، مهم ترین منبع تولید و ثروت به شمار می آمده است. در نزد مغولان، مانند سایر اقوام سنت خون خواهی یا قانون انتقام خون جاری بوده و از یک نسل به نسل بعد انتقال می یافته است، در حالی که نسل حاضر هیچگونه عمل زشت و خلافی که باعث برانگیختن حس انتقام دسته ای شده باشد مرتکب نشده بوده اند. فقط جرمشان این بوده که از اولاد

۱- ب، ولادیمیرتسف، نظام اجتماعی مغولان (فئودالیسم خانه بدوشی)، ترجمه دکتر شیرین بیانی، ص ۶۲. ۲- منبع پیشین.

واعقاب فردی خطاکار بوده‌اند. اباقا از قبیله «برجیقین» بدست تاتارها گرفتار گردید و خویشاوندان وی به انتقام برخاستند و سیزده بار با تاتارها مصاف دادند ولی این زدوخوردها هیچیک آتش انتقام ایشان را فرو نماند. سرانجام تاتارها یسوکای بهادر را که به دفعات مختلف بدانان حمله کرده و افراد زیادی را زندانی ساخته بود، مسموم کردند، بعدها هنگامی که چنگیزخان بر تاتارها غلبه یافت به فکر انتقام افتاد. تاریخ سری در این باره می‌گوید: «وقتی چنگیز چهار قبیله از ایشان را گرفت به خویشاوندان خود چنین گفت:

ما باید از تاتارها انتقام بگیریم زیرا ایشان پدر ما را به قتل رسانیدند.

مناسبت‌ترین کارها این است که تمام مردانی را که از محور یک چرخ بلندتر است بکشیم و بقیه را چون غلام بین خود تقسیم کنیم.»
رشیدالدین آنجا که از روابط قبایل مغول و تاتار گفتگو می‌کند چنین می‌گوید:

«در بین ایشان قصاص قدیم و کینه وجود داشته است.»
شواهد فراوانی از رسم - انتقام خون - در جامع التواریخ و تاریخ سری موجود است. رسمی که حکم می‌کرده علاوه بر شخص قاتل، کسان دور و نزدیک و حتی افراد قوم و قبیله او از لہیب غضب اولیای خون مصون نبوده و در شعله انتقام بسوزند!

قشربندی جامعه ایلاتی:

منابع موجود از وجود افراد غنی و فقیر در قرنهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ سخن می‌گویند. دویون مارگان یکی از اجداد پیشین چنگیزخان روزی به شخص فقیری برخورد که با پسرش به راهی می‌رفت. دویون نام وی را پرسید. مرد جواب داد: «من از قبیله مالیق بی‌اوت می‌باشم ولی حالا فقیر شده‌ام. تو به من از گوشت این شکار بده و من در عوض پسر مرا به تو می‌بخشم.»

درباره قاید و یکی از اجداد چنگیز چنین گفته‌اند:

«وی دارای زنان، خدمتگزاران، رمه و چهارپایان بی‌شمار بوده است»^۱ در زمان تاخت و تاز مرکیت‌ها، پیرزنی که در خانه چنگیزخان خدمت می‌کرد و می‌خواست بورتا را مخفی کند، چنین گفت: «من از افراد خانه تو چنین می‌باشم، به‌خانه اشخاص ثروتمند می‌روم و به‌کار پشم‌چینی می‌شها مشغول می‌شوم.»

تاریخ سری و جامع التواریخ رشیدی اغلب خاطرنشان ساخته‌اند که شخصی یا ایلی یا خانواده‌ای که برای چنگیزخان خدمتی انجام داده‌اند، وی به‌پاداش آن خدمت، به‌آنان ملک موروثی می‌داده است. پژوهش عمیق و دقیق ولادیمیرتسف بیانگر آنست که: پیش از فتوحات بزرگ مغولان طبقات اجتماعی در جامعه مغول شکل گرفته و به‌دوگروه زبردست و زیردست یا استثمارگر و استثمارشونده بخش می‌شد. گروه زبردست را خانان و کله‌داران ثروتمند که دارای نگهبانان و شبانان بوده‌اند تشکیل می‌دادند و گروه زیردست شامل واسال‌ها - بندگان و غلامان - و خدمتگاران بوده است. واسالهای درجه اول در جامعه مغول موقع اجتماعی ممتازی داشته‌اند و درواقع با اشرافیت استپ هم طبقه بوده‌اند.^۲

طبقه پائین جامعه مغول وضعی بسیار دشوار داشته‌اند. اسیر و مطیع ساختن واسال‌ها و خدمتگزاران و غلامان دربین ایلات و شعبات و خانواده‌های مختلف، رشته پیوند بین آنان و در نتیجه قدرت دفاعی ایل را سست می‌ساخت. نوایان‌ها (اربایان) به‌آسانی آنان را به‌دنبال خود می‌کشاندند. آداب و رسوم صحرانشینی، رژیم ایلی و ایلات حاکم، تهاجمات و غارتگری و چپاول و جنگهای پی‌درپی به‌تنگ‌دستان و ایلات فقیر و مستمند اجازه نمی‌داد که زندگی مستقلی داشته باشند، و مجبور بودند حمایت

۱- تاریخ سری.

۲- استنتاج گردآورنده از فصل اول کتاب، ص ۹۹ تا ۱۹۹.

خانواده‌ها و ایلات قوی را نسبت به خود جلب کنند. بدین معنی که وابسته و چوپان و خدمتگزار ایشان شوند. سادگی آداب و سنن مغولی و نداشتن فرهنگی خاص و دوستی و نزدیکی بین اربابان و غلامان، چنانکه یک مؤلف ارمنی می‌گوید: «اربابان و غلامان یک‌نوع خوراک می‌خوردند»، به‌هیچوجه تغییری در روابط موجود نمی‌داد. محرومان و بی‌چیزان بیش از پیش در تحت انقیاد طبقه بالا و اربابان نویات‌ها قرار می‌گرفتند. از آغاز قرن سیزدهم مبارزه داخلی مغولان به پیروزی دسته‌ای از اشراف استپ که یکی از پیشوایان دشتی تموجین در رأس آنان قرار داشت پایان پذیرفت. این دسته طوایف یاغی را مغلوب ساختند، طوق بردگی برگردنشان افکندند و سرکردگانشان را زنده زنده، در دیگ‌ها جوشاندند و از آنروز که تموجین را «چنگیزخان» خواندند، تمام اقوام تاتار^۱ که در گذشته با یکدیگر درستیز بودند سپاهی او شدند و چون تن واحد گردن به اطاعتش نهادند. چنگیزخان تاتاران را به گروه‌های هزاره، صده و دهه بخش کرد و بر سر هر هزاره و صده و دهه امیری گماشت، آنگاه یاسای^۲ تازه‌ای وضع کرد و چاوشان را فرمود تا منادی کنند که از این پس هر صحرانشینی یا صحرانشین دیگر ستیز ورزد یا صحرانشین دیگر را غارت کند یا بفریبد کیفری جز مرگ نخواهد داشت! اما یاسای چنگیزی غارتگری، سرقت یا کشتن هر فردی از اقوام غیر تاتار را مجاز می‌دانست و از خصال بهادری می‌شمرد.

فرستاده آسمان - معنی چنگیزخان - دید که آزمندی اشرافیت ایلاتی کاهش نیافته و گرسنگی و تنگدستی خدمتگزاران و چوپانان فزونتر گردیده و در قوم تاتار نیروئی انباشته شده است که در گذشته بی‌شمار در کشتارهای میان آنان به هدر می‌رفت.

۱- تاتاران، عنوان عمومی بسیاری از اقوام صحرانشین ترک نژاد بود که چنگیزخان آنها را تابع خود ساخت.

۲- یاسا، قانون، فرمان، قاعده.

بدین سبب چنگیزخان برای پیشگیری شورش چوپانان و دیگر محرومان براعیان چادر نشین، بر آن شد تا این نیروی انباشته را به جانب دیگر متوجه سازد. . . . آنگاه «قوریلتای» یعنی شورای اکابر و اعیان خانها را فراخواند و به آنان گفت:

«شمارا بزودی جنگی عظیم در پیش است. از این جنگ با بارهای طلا، با ایلخی های بزرگ اسب، با رمه و کله و گروه بردگان صنعتگر چیره دست باز خواهید گشت. من شکم چوپانان فقیر را به حد اشباع سیر می کنم، تنشان را با پرند و دیبای گرانبها می پوشانم و به هر یک چند کنیز می بخشم. . . . ما ثروتمندترین کشورهای جهان را مسخر می گردانیم و شما همچنان توانگر بازمی گردید که برای حمل غنایم به یورتهای خویش چهارپای بارکش به حد کافی نخواهید یافت.»^۱

در موسم بهار که صحرا از علف پوشیده شد چنگیزخان سپاه سواران گرسنه را به سوی سرزمین پر نعمت چین باستانی برانگیخت، آنجا لشکریان چین را که به مقابله می شناختند درهم شکست و چون طوفان بلا بر سر آن سامان تاخت و قریب هزار شهر چین را به خاک و خاکستر بدل ساخت. بارتولد می نویسد: «پیروزیهایی که چنگیزخان در چین بدست آورد - سال ۶۱۲ هـ - به فتح پکن منجر شد و نام وی را به مراتب، بیش از توفیقی که در متحد ساختن قبایل مغول کسب کرده بود، بلند آوازه کرد. . . . خوارزمشاه خواست درباره این شایعات تحقیق کند، بدین سبب رسولانی تحت نظر بهاء الدین رازی از خوارزم نزد چنگیز گسیل داشت، رسولان پس از فتح پکن، وارد دربار وی شدند. همه جا آثار ویرانیهای وحشت انگیز دیده می شد، از استخوانهای کشتگان کوهها تشکیل شده بود، خاک از روغن آدمیزادگان مقتول نرم شده بود، بر اثر تلاشی و پوسیدگی اجساد، بیماریهای گوناگون ساری گشته بود. برخی از همراهان بهاء الدین مریض شده، جان سپردند. درکنار

۱- واسیلی یان، چنگیزخان، ص ۱۳۷.

دروازه شهر یکن، توده عظیمی از استخوان آدمی دیده می‌شد، مردم به رسولان گفتند که به هنگام تسخیر شهر بدست مغولان شصت هزار دوشیزه خویشان را از باروی شهر به زیر افکندند، تا به جنگ ایشان نیفتند.^۱

چنگیز پس از سه سال جنگ و تسخیر نیمی از کشور چین، سرشار از غنایم بی‌شمار به یورت صحرایی خویش بازگشت و در آستان حرکت به سوی ممالک اسلامی ایلچیان با هدایا و تحف گرانبها برای محمد خوارزمشاه، به بخارا فرستاد و ریاست آنها را به معتمد وفادار خویش محمود یلواج، سپرد.

« به او دستور داده شده بود تحقیق کند و ببیند در بلاد غرب چه می‌گذرد، وضع سپاه و لشکریان بر چه عنوان است و آیا سلطان (ایران) برای جنگ آمادگی دارد یا نه. همزمان با آنان چنگیز خان جمعی از کارآگاهان و جاسوسان خود را پنهانی بدانسوی روانه کرد.^۲ در نامه چنگیز به خوارزمشاه علت فرستادن ایلچیان چنین توضیح داده شده: «... اگر تو پادشاه بلندپایه را این رأی پسندیده آید که ما سرحدات و راههای خویش را به روی بازرگانان گشاده داریم تا آنان فارغ و ایمن در قلمرو هریک از ما آمد و شد نمایند، این کار باصلاح هر دو ما، قرین خشنودی کامل هر دوی ما خواهد بود.»

خوارزمشاه نظر مساعد خود را اعلام داشت و به موجب دستخطی به بازرگانان مغول اجازه داد در بلاد وی آزادانه داد و ستد کنند و به حکام خود فرمود با آنان طریق مراقت و دوستی پیش گیرند. بعد از عقد این

۱- بارتولد، ترکستان نامه، ج ۲، ص ۸۲۲، مؤلف طبقات ناصری نیز شرح مشاهدات این هیأت را که نقلیهایی دهشتناک از کشتارهای مغولان در تبت و طمفاج کرده‌اند با ذکر رسالتی که آنان در نزد چنگیزخان داشتند آورده است (منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۶۵۱-۶۵۰).

۲- واسیلیان، چنگیزخان، ص ۱۲۳.

معاهده در سال ۶۱۵ چنگیز دستور داد کاروان بزرگی بسیج کنند و درزی بازرگانان به بهانه فروش مال و متاع خود به بلاد خوارزمشاه روانه شوند. وقتی کاروان به شهر اترار، نخستین شهر مرزی ملک اسلام رسید، امیر شهر اینان جق غایرخان برادرزاده ترکان خاتون - ملکه محیل و خونخوار - به حکم آنکه «این جماعت که درزی بازرگانان به اترار آمده‌اند، نه بازرگانان بلکه جاسوس و کارآگاهان خاقان تاتارند...» و با کسب اجازه از پیشگاه خوارزمشاه فرمان داد هرچهارصد و پنجاه بازرگان مغول با کاروانسالاران اوسون در سردابه‌های قلعه سربسته شوند و سپس اموالشان را برای فروش به بخارا فرستاد و نقود آنرا خوارزمشاه برای خود برداشت. از پس این رویداد چنگیز با اعزام یک هیأت میانجی به دربار خوارزمشاه تسلیم غایرخان و جبران خسارت را خواستار گردید، ولی خوارزمشاه که باد در سر داشت، فرستادگان را نیز کشت و خشم و نفرت شدید چنگیز را علیه خود برانگیخت. چنگیز با سپاهی گران به ممالک اسلامی حمله ور گردید و کرد آنچه کرد و شد آنچه شد!

بملاحظه این رویداد اکثر محققان^۱ مسؤولیت تاریخی حمله مغول را به گردن دستگاه و دربار فاسد خوارزمشاهی انداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند اگر غایرخان به غارتیدن و کشتن بازرگانان مغول دست نمی‌یازید و یا اگر خوارزمشاه با سپردن غایرخان و دادن خسارات وارده، جبران مافات می‌کرد، جلوی آن فاجعه هولناک تاریخی گرفته می‌شد.

بدیهی است نه‌کشتار بازرگانان و ربودن اموال آنان قابل توجیه است و نه‌کشتن میانجی و به‌قتل‌رساندن ایلچی، و درخیانت و بلاهت دربار خوارزمشاهی هم نمی‌توان ادنی تردیدی داشت.^۲

ولی ایلغار مغول، درمبنی و اساس، امری طبیعی و به‌قصد تحصیل

۱- از آنجمله آقای راوندی (تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۲۸۵).

۲- خیانت به مردم زحمتکش ایران به سبب کوتاه آمدن آنان در نبرد با مغولان و...

ثروت و به چنگ آوردن مال و غنیمت و رفع احتیاجات مادی و امثال این امور بود، و گرفتن انتقام از «محمد اغری»^۱ بهانه‌ای ظاهری بوده است.

نتایج حمله مغول:

هجوم مغول تأثیرات عمیقی در جامعه ایران گذاشت و برای همه نمودها و بنیادهای زندگی ما نتایج فوق‌العاده زیان‌باری در پی داشت، این تأثیرات و نتایج را که در طی زمان روشنتر شده است به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

الف - کاهش چشمگیر نفوس

نتیجه عمده هجوم لشکریان چنگیز به ایران تقلیل فاجش و کاهش چشم‌گیر نفوس به خصوص مالیات دهندگان روستایی و شهری بوده است. منابع عربی و فارسی ضمن سخن گفتن از «قتل عام» که به امر سرداران چنگیز در بسیاری از شهرها و حومه بلاد صورت گرفت ارقامی از کشتگان ذکر می‌کنند که شگفتی‌انگیز است. مثلاً طبق منابع مزبور، پس از تسخیر مرو در سال ۱۲۲۱ م (۶۱۵ هـ) به گفته ابن‌اشیر در حدود هفتصد هزار نفر به قتل رسیدند و به قول جوینی حتی این رقم به یک میلیون و سیصد هزار بالغ می‌گردیده.^۲

هنگام تسخیر مجدد هرات به دست مغولان که در پایان سال (۶۱۹ هـ) صورت گرفت گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر به قتل رسیدند. در بلخ

۱- یعنی محمد دزد، مقصود سلطان محمد خوارمشاه است که چنگیز او را به سبب رضادادن به قتل تجار خود و غارت اموال آنان بدین اسم نامیده است (طبقات ناصری، ص ۶۶۳).

۲- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ترجمه کریم کشاورز،

دویست هزار نفر زندگی می‌کردند و همه آنها را به فرمان شخص چنگیز تا آخرین نفر از دم تیغ گذراندند. دختر چنگیز یعنی زوجه تغا جارئویان، که در محاصره نیشابور بر اثر اصابت تیری کشته شده بود، پس از اینکه مغولان نیشابور را سه بار قتل عام کردند بدانجا آمد. مغول هرکس را که باقی مانده بود به فرمان او کشتند و حکم شد آن شهر را چنان ویران کنند که در آنجا بتوان زراعت کرد و حتی سگ و گربه آن شهر را هم زنده نگذارند. مغول نیز چنین کرد، حتی گفته‌اند که سپاهیان تولی هفت شبانه روز در نیشابور ویران آب بستند و در سراسر آن جو کاشتند.^۱

قتل عام به شیوه زیر صورت می‌گرفت:

ساکنان را که قبلاً خلع سلاح کرده و به صحرا رانده بودند و مرعوب و روحیه‌باخته بودند، میان سپاهیان تقسیم می‌کردند، هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود به زانو می‌نشاند و سپس با شمشیر و یا قداره سرهای ایشان را از تن جدا می‌کرده، بعد منشیان اسیر را و می‌داشتند تا تعداد سرهای بریده را شمار کنند. به گفته جویی پس از کشتار عمومی مرو در سال (۶۱۸ هـ) شمارش‌کشتگان (توسط منشیان اسیر) ۱۲ روز بطول انجامید. گاهی که عده محکومان به کشتار دسته‌جمعی بسیار زیاد بود سرداران چنگیز بردگان اسیر خویش را مجبور می‌کردند به اتفاق سپاهیان در قتل محکومان شرکت کنند.^۲

ب - ویرانی شدید شبکه‌های آبیاری

یکی دیگر از نتایج مصیبت‌بار تسخیر ایران و ممالک مجاور آن توسط لشکریان چنگیز همانا انحطاط و سقوط شبکه آبیاری بوده. ایران کشوری بود دارای زراعت و احای و آبیاری مصنوعی و شبکه وسیع آبیاری روی زمینی

۱- عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۵۶.

۲- بطروشفسکی، ص ۵۲.

و زیر زمینی .

حاصل بخشی مزارع و باغهای کشور مربوط به نگهداری و تنقیه و لاروبی کاریزها و شبکه مزبور بوده است . و برای حصول این مقصود عده کثیری کارگر و صرف وقت لازم داشته است . در بعضی از نواحی ایران قریب سه ماه از وقت روستاییان در سال مصروف کار پرزحمت تنقیه و احیاء و تعمیر قنوات می گشته . بدین سبب تنها تخریب مستقیم سدها و دیگر تأسیسات آبیاری، در امر آبیاری و وضع عمومی کشاورزی کشور تأثیر مرگباری نداشته ، بلکه ویرانی کشور و خالی از سکنه شدن بخشهای آن و تقلیل جمعیت و بالملازمه عدم کفایت عده کارکنان در روستا و همچنین خرابی و ویرانی تأسیسات آبیاری بخودی خود موجب سقوط شدید زراعت گشته بوده . به این دو عامل باید عدم تکافوی دامهای کاری (برای امور زراعتی) و بذر را اضافه کنیم^۱ .

ج - تقویت دامداری صحرانشینان

یک نتیجه دیگر فتح و غلبه مغول تقویت دامداری صحرانشینان در ایران و آسیای میانه بود . افزایش دامداری صحرانشینی و توسعه سطح مراتع در ایران قرن سیزدهم یکی از علل عقب ماندن اقتصاد کشور بوده است . کشاورزی قدیم و پربرکت ایران که به چیره دستی و آزمودگی روستائیان در امر زراعت و باغداری متکی بوده ، در بسیاری از نواحی آن سرزمین جای خود را به دامداری صحرانشینی و پانیمه صحرانشینی تفویض کرد . ولی صحبت تنها بر سر این نبود . مهاجرت و نقل مکان صحرانشینان ، جریان تکامل جامعه فئودالی را برای مدتی مدید متوقف ساخت زیرا اشکال متاخر و عقب مانده تر فئودالیسم را که در زیر پرده ای از رسوم و عادات عهد پدرشاهی مستور شده بود تحکیم بخشید و حفظ کرد .^۲

د - تغییرات دامنه‌دار در ترکیب طبقه زمیندار

پس از غلبه مغول، اراضی زمین‌داران پیشین ضبط و صادره‌گشته و بخشی از ایشان به قتل رسیدند. «در دوره مغول در ترکیب طبقه زمیندار تغییرات نسبتاً فراوانی راه یافت. نخست باید از اعضای طبقه حاکمه یعنی مغولان یاد کرد که به عنوان مقطعان و صاحبان املاک شخصی زمینهای نسبتاً وسیعی در اختیار خود داشتند اختلاف و دشمنی میان اینان و مردم محلی ظاهراً بیش از اختلافی بود که میان طبقه حاکمه سابق وجود داشت.»^۱ هجوم مغول اگر تخمه ناتوان یک طبقه زمیندار ثابتی هم در ایران بود آنرا سوزانید و بریاد داد.

ه - قطع تکامل صنعتی و تجاری

ایلغار و استیلای مغول ضربه نیرومندی به تجارت و صنعت وارد نمود و زمینه را برای پیدایی طبقه مرفه و دارایی که بتواند ثروت‌اندوزی کند و میزان تشکیل سرمایه ملی را بالا ببرد و آخر الامر، به ظهور یک طبقه بورژوا بیانجامد برای قرن‌ها سترون ساخت.

ل - فرابردن نوزائی شرق

پس از ضربت مهیب مغول و نهب و غارت و کشتار فجیع آنها تمدنی که در آن نطفه‌های رشد قوی وجود داشت فروکش کرد. نوزائی یا رنساس شرق که در دامن اسلام پرورده شده بود فرابرد و کارش را رنسانس غرب تا اوج امروزی ادامه داد. کتابخانه‌های بزرگی که در شهرهای پرجمعیت و آباد ماوراءالنهر و خراسان و عراق بود بسرعتی عجیب پایمال شد و یا در خرابه‌ها مدفون گشت و همراه صاحبان و خوانندگان راه دیار نیستی گرفت. فقر عمومی و از میان رفتن بسیاری از آبادانیها و فروختن شهرنشینی و برهم خوردن

۱- خانم لمتون، مالک و زارع در ایران، ص ۲۰۰.

مراکز تحقیق و تعلیم و تعلّم و افتادن کار به دست قوم بی فرهنگی که البته علوم و هنرها را ارجی نمی نهادند و بدان توجّهی نداشتند، مایه تنزّل علمی و فکری جامعه اسلامی گردید. این سقوط وحشت انگیز فکری و عقلی در آغاز دوره مغول نامحسوس و بعد از آن روز به روز محسوستر و آشکارتر شد چنانکه به اواخر این دوره برسیم ابتذال فکری و عقلی را در نهایت قوّت می بینیم. به قول مرحوم دکتر غنی در قرن هفتم فکر علمی و بحث و تحقیق در حال خمود و توقّف بوده است و اصول تقلید و تعبد و پیروی از گفته های قدما رواج داشته است به این معنی که بحث و مطالعه و سرگرمی اهل تحقیق و علم عبارت بوده اند از فهم مطالب قدما و اطلاع بر مباحث آنها به نحو تقلید و تسلیم کورکورانه و تحقیقی داشته اند غالباً لفظی و میان تهی و کوتاه و نارسا بوده است. مانند قرن ششم و پنجم مناظره، و جدل رواج داشته اما غالباً به منظور کشف حقیقت علمی و روشن ساختن مسائل غامض و مبهم نبوده بلکه فقط برای اثبات عقیده خود و مجاب ساختن خصم و گرم کردن بازار شهرت و رسیدن به منافع مادی بوده است. کارهای علمی که انجام یافته و کتبی که نوشته شده غالباً تلخیص کتب قدماست که به شکل کتب درسی مدوّن کرده اند.^۱

ن - اوجگیری تصوف

تصوّف، که در نتیجه فشار طرفداران خلافت موروّثی اسلامی بر اجتماع پدیدار شد و در آغاز جنبه فردی داشت مخصوصاً با آمدن مغولان و تسلط کامل آنان بر تمام ارکان زندگی بیشتر رواج یافت و سخت مقبول عوام و خواص افتاد، در واقع به صورت تریاک جامعه درآمد و به فعالترین مبلغ انزواطلبی و گوشه‌گزینی و تجرید و تجرد و چشم پوشی از جهان بدل گردید. عرفان بلند مولانا و تصوّف انسان دوستانه جمعی عطار جای خود

۱- دکتر قاسم غنی، تاریخ تصوف، ص ۴۹۹.

را به جادوگری و جویگری و ریاضت و غیبگوئی و کرامات پرستی و طامات بافی و انواع مفاسد اخلاقی داد. صوفیگری سالوسانه و انحطاطی با واقع گریزی و توصیه کردن عدم مقاومت و صبر، هم به اجتماع خیانت کرد و هم به اسلام، چرا که اسلام، جماعت را رکن اساسی رسالت خود می‌داند و تصوّف همیشه به دنبال فردی می‌گردد که از او قدرت هر عملی گرفته شده، بجایش تعبیرات مجرد یک منظومه ذهنی گذاشته شده است. چنین فردی را «سلطان العارفین» نام داده‌اند.^۱

در پایان مقال باید گفت اثرات و عواقب وخیمی که یورش ورخنه‌گری اقوام و قبایل بیگانه در زندگی اجتماعی ما باقی گذاشته نباید بهانه‌ای شود که همچون آخوندزاده‌ها و پورداودها، دامن خود را به میهن پرستی کاذب و بغض و کین به دیگران بیالاییم. اگر ما در تاریخ به مثابه ساکنان این کشور از اقوام دیگر تجاوز و ستم دیدیم. به نوبه خود از شرکت در ستم و تجاوز به اقوام دیگر مبری نیستیم. ولی هم در مورد دیگران، و هم در مورد ما گناه از مردم نیست، گناه از قطب سرکوبگر است که آزمندانه پای بند حفظ امتیازها و پاسدار مرزهای طبقه خود بود.

۱- هرگز قصد آن نداریم که خصایص انسانی تصوّف را نادیده بگیریم ولی از گفتن این نکته اساسی ناگزیریم که این خصایص انسانی موقعی بدرد انسان می‌خورد که انسان تنها، یا در میان گروه ناچیزی از پیروان خود زندگی کند. ولی اجتماع دارای پیچیدگی‌های عظیمی است که خصایص انسانی منسوب به تصوّف را، به یک چشم به هم زدن در خود خورد و خمیر می‌کند.

جهت مبارزه ملی - ضد فئودالی

جنبش طبقه‌ای و ضد فئودالی دهقانان - به‌خلاف اروپا - در سراسر سده‌های میانه کم و بیش با مبارزه «رهایی بخش» یا (استقلال طلبانه) جوش خورده، و در نهایت خود در جنبش عمومی ستم‌پدگان زیر رهبری پیشه‌وران و بی‌چیزان شهری اوج گرفته است.

در این دوران در درون جامعه ایران دو تضاد عمده وجود داشت:

- ۱- تضاد با اسارتگران خارجی اعم از زمامداران و ستمگران عرب و دیگر سلطانان غیر ایرانی (ترکان و مغولان) که بر ایران مسلط شده بودند.
- ۲- تضاد با امیران و وجوه و اعیان و روحانیون بزرگ تابع این دو قدرت که آنها را به صاحب‌الدوات (اعیان و ارکان دولت) و اصحاب‌المحابر (عالمان و فقیهان و سادات) نیز تقسیم می‌کردند و این تقسیم «اشراف شمشیر» و «اشراف عبا» را در اروپا به یاد می‌آورد. و تا زمانی که اسارتگران خارجی مستقیماً در برابر مردم ایران قرار داشتند و حکومت‌های مستقل و یا دست‌نشانده ایرانی پدید نشده بودند تضاد اول با تضاد دوم به هم درآمیخته بود. به همین جهت می‌توان گفت که جنبش‌های بندگی دهقانان و زحمتکشان ایران بر ضد اسارتگران خارجی نه فقط جنبش‌های ملی بلکه پیکارهای ضد فئودالی نیز بود.

از مهمترین این جنبش‌های رهایی بخش - ضد فئودالی - که بیگمان در لحظات قطعی تاریخ را به پیش راندند و بویژه در شکستن مالکیت فئودالی

متمرکز و پدید آوردن مالکیت فئودالی غیرمتمرکز نقش اساسی ایفا کردند. می‌توان جنبش‌های خرم‌دینان، قرمطیان و حروفیان را نام برد. قیام بابک در آذربایجان از حیث مقیاس بزرگترین و از لحاظ تاریخی مهمترین نهضت ملی - ضد فئودالی در نخستین سده‌های پس از استقرار اشرافیت عرب بود.

خدمت مهم تاریخی بابک، بعنوان رهبر نهضت ملی - طبقاتی عبارت از این بود، که او جنبش‌های مجزا و جداگانه روستائیان آذربایجان را متحد و یکپارچه نمود، به بزرگراه مشترک هدایت و تمام ملت را بسیج کرد و بدین ترتیب به نهضت جنبه عمومی و ملی داد. بعدها شورش بابک به درجات بیشتر رشد کرد و توسعه یافت و از حدود آذربایجان گذشته شامل بسیاری از ایالات و توده‌های مجاور شد. ارمنستان و قسمت مهمی از ایالات مرکزی با جدیت و فعالیت به شورش بابک پیوستند.

شخصیت بابک:

از آنجا که اکثر مورخان در خدمت گروه‌های اشرافی بوده‌اند و به عنف و یا به رضا بنام سلاطین و امیران تألیف می‌کرده‌اند، لذا برای خویش وظیفه‌ای جز این نداشته‌اند که قهرمان بزرگ ملی، انقلابی ایران و پیروان دلاورش را از هرباره بی‌الایند و هر زشتی که ممکن است بدانان منسوب دارند.

گفتند بابک با زن جاویدان عشقبازی آغاز کرد تا زن را صید خود کرد و آن زن او را بر اسرار شوهر خویش مطلع گردانید.

زن جاویدان از پیش به بابک شیفته بود و بابک نهانی با او می‌آرمید، آن فساد ارتکاب کرد که هرگز پیش از او و پس از او کسی نشان نداده است! گفتند بابک و برادرش را (پس از اسارت) بر شتر نشاندید به میان هردو صف درآوردند و بابک چون آن کثرت مشاهده می‌کرد تأسف می‌خورد که چون این

همه مردم مفت از تیغ من جان بردند و بابک دشمن دین لعنه الله و...^۱
تا آنجا که برخی از این مورخین مادر بابک را زن روسپی و ناشایست
کار آنها یک چشم (اعور) توصیف کرده اند!

... پدر بابک از مردم مدائن است و کارش روغن فروشی بوده،
و به مرز آذربایجان آمد و در دهکده بلال آباد از بلوک میمد اقامت نمود
و کوزه روغن را به دوش می کشید، و در آن دهستان دوره گردی می کرد و به زنی
که از یک چشم کور بود، و مادر بابک است معاشقه می ورزید، و مدتها با وی
عمل ناشایست انجام می داد و در اثنائی که هر دو به گوشه دور افتاده ای از
آن دهکده میان بیشه به شراب خواری مشغول بودند چند نفر از مردمان آن
دهکده برای برداشتن آب از چشمه ای که در آن بیشه بود آمده و صدائی
به آهنگ نبطیان شنیده، و به آنسوی رفته، و بر آنان هجوم آورده، و آن
بنده خدا پا به فرار گذاشت، و آنها از موی سر مادر بابک گرفته او را به
دهکده آورده و آبرویش را بردند... و بابک از این زن به دنیا آمد.^۲
طبیعی است که از وراء این دود زهر افراآت و انتسابات دیدن
شخصیت واقعی بابک جز از طریق استنتاجات و انتزاعات منطقی میسر نیست
و باید به اتکاء قرائن و اخبار پراکنده پرنیان حقیقت را از قطران دروغ و
بهتان زدود.

مثلاً مقدّسی در اثر معروف خود می نویسد: «به نظر بابک تمام ادیان
مختلفی که صاحب وحی بوده اند با هم برابرند و هر که دینی دارد اگر امید
ثواب و بیم عقاب دارد به نزد پیروان وی به راه صواب می رود و تحقیر او روا
ندانند و اگر بر ضد مذهب ایشان کاری نکند آزار وی شایسته

- ۱- نگاه کنید به مقاله بابک، حماسه ای در تاریخ - در کتاب دیدگاهها -
نوشته مصطفی رحیمی، ص ۱۴-۱۲، با اشاره به اسناد و مدارک.
- ۲- ابن النديم، الفهرست (نقل از واقدين عمروتميمي)، ص ۶۱۲-۶۱۱،
ترجمه رضا تجدد (ص ۴۸۵)، چاپ مصر.

نשמند...^۱

یا مسعودی در «مروج الذهب» پس از بیان کیفیت قتل بابک می-
افزاید:

«سپس سر او را به خراسان بردند و در هر شهری و هر قبیله‌ای از
خراسان گردانیدند زیرا که در دل‌های مردم جای بزرگ داشت و کار وی بالا
گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد و مردم را منقلب
سازد...^۲

یا طبری می‌نویسد: زنان و کودکان بسیار به نزد افشین فراهم آمده
بودند که می‌گفتند بابک اسیرشان کرده بود و آزادگانند از عربان و دهقانان
... و چون بابک را گرفتند و تسلیم افشین کردند، افشین دستور داد مردم
دو صف ببندند، میان وی و بابک نیم میل فاصله بود. بابک را پیاده کردند
که با جبه و عمامه و با پوش میان دو صف به راه افتاد تا بیامد و پیش روی
افشین بایستاد. افشین در او نظر کرد که وی را سواره ببرند و چون زنان
و کودکانی که در جایگاه او بودند او را بدیدند به چهره‌های خویش زدند و
بانگ زدند و گریستند چندان که صداهایشان بلند شد، افشین به آنها گفت:
«شما دیروز می‌گفتید اسیرمان کردند اما امروز براو می‌گریید، لعنت خدای
بر شما باد...»

گفتند: «با ما نیکی می‌کرد...»^۳

۱- مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۴، ص ۳۰، و نیز نگاه کنید به برتولد اشپولر،
تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه دکتر جواد فلاطوری، ص ۳۶۸.

۲- مسعودی همچنین می‌نویسد وقتی بابک را به نزد معتصم آوردند به او
گفت: بابک تویی؟ پاسخ نداد و چند بار آن سخن را برو مکرر کرد و بابک
خاموش بود. افشین نزد او خم شد و گفت: وای بر تو، امیرالمؤمنین رو به تو
کرده و تو خاموشی! (ج ۳، ص ۴۷۰).

۳- طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۱۳، ص ۵۳-۵۸۵۲، ترجمه آقای

همین عبارات پراکنده و مجمل که بصورت اعتراف از خامه کسانی جاری شده که درباره بابک به نیکی یاد کرده اند شخصیت انسانی و آزاداندیش بابک و مقاصد و آرمانهای روشن وی را نشان می دهد .

ترکیب عقیدتی خرّم دینان:

مورّخان و محققان ، غالباً خرّم دینی را رشته ای ، سلکی از مزدکی دانسته اند .

« چیزی که ظاهراً مسلم است اینست که دین خرّمی یکی از فروع دین مزدکی بوده و خرّمیان را مزدکیان جدید و مزدکیان پس از اسلام باید دانست . »^۱

لکن مقایسه و تطبیق برخی مدارک ، نشان می دهد که این استنتاج مطابق واقعیت نیست و خرّم دینان به ویژه عناصری از تعلیمات شیعیان را جذب و جمع کردند .

« بطوریکه معلوم است در نتیجه تعقیب های ظالمانه شیعیان و تحت تأثیر خطر دائمی که آنانرا تهدید می کرد ، در میان آنها تعلیمات اخلاقی رواج و ترقی یافته ، که مشروط به ضرورت رعایت رازداری در کلیه کارهای آنان بوده است . این نظر ، که هرچند در میان آنها ، بلکه در اصل تعلیمات مذهبی مبتدل به یکی از اصول عمده شده پیروی از آنها برای منافع عامّه از وظایف حتمی هریک از اعضای آن جامعه شمرده شده است . مفاد آن مشمول کلمه « تقیه » است ، یک فرد علاوه بر اینکه می تواند ، باید هم معتقدات خود را مکتوم دارد و در محلی که مخالفان و دشمنان حاکمیت دارند نباید چنان سخن بگوید و رفتار کند که گمان به شیعه بودن او برسد تا مبادا رفیقان خود را به خطر بیندازد و مورد تعقیب قرار دهد .

بطوری که گواهی مؤلفین قرون وسطی نشان می دهد ، این تعلیمات

۱- سعید نفیسی ، بابک خرّم دین ، دلاور آذربایجان ، ص ۱۵ .

اخلاقی شیعه‌های تمام فرق و شعب را خرم دینان اقتباس کرده بودند.^۱ تحقیقات رستم علی‌یف همچنان بیانگر آنست که برخی از شیعی-مذهبان علناً در جنبش بابک شرکت جستند و به‌ضد خلافت و مناسبات نفرت‌انگیز فتوای جبهه‌گرفتند، محقق دیگر روسی - برتلس - نیز از نقش انقلابی فرق شیعه در جنبش خرم دینی یاد کرده می‌افزاید که خرم دینان آموزشهای مزدک را با اصول عقاید شیعه درآمیخته‌اند.^۲

برخی منابع حاکی است که خرم دینان بسیاری از اصول آموزشهای دین زرتشت را نیز به‌قرض گرفته‌اند.^۳

بدین ترتیب قطعاً می‌توان نتیجه‌گرفت که کیش خرم دینان تعلیمات خاص یکسان نبود، بلکه درست‌گفته شود عبارت بود از جنبش عظیم سیلاب-واری، که از انهار فکری و عقیدتی گوناگون سرچشمه گرفته بود، همین هم یکی از عللی بود که بابک به‌آسانی توانست تمام مردم مخصوصاً توده‌های آذربایجانی را برانگیزد، و نیروی گروههای متفرق را در مبارزه علیه غاصبان بیگانه و یوغ جور و ستم فتوای و بخاطر رهایی مردم متحد نماید.

۱- رستم علی‌یف، سعید نفیسی، و بررسی نهضت خرم دینان (منقول در یادنامه سعید نفیسی، ص ۸۵) در کتاب عقاید مزدک (چاپ سوم، ص ۱۲۴) چنین آمده است «رستم علی‌یف می‌گوید تعلیمات خرم دینان جریانات واحد مذهبی و عبارت بوده است از ادامه ترقی آیین مزدکی». این استنتاج از سعید نفیسی است که نزد رستم علی‌یف نادرست است نه اینکه عقیده وی باشد! (مدرک پیشین، ص ۷۶) اینگونه اشتباهات در کتاب عقاید مزدک فراوان است.

۲- آ. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین‌پور، ص ۷۹-۸۵.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۹.

اقدامات بابک و سیمای اجتماعی جنبش:

منابع موجود فاقد اطلاعات لازم درباره اقدامات اجتماعی بابک در قلمرو پهناور تحت سیطره وی است. آخر بابک بیش از بیست سال بر نواحی طالش و اردبیل و مغان و سواحل ارس و بخشی از اران (فعلاً جزو آذربایجان شوروی است) و گاه بر سامانی وسیعتر از این هم حکم می‌راند. و با توجه به اینکه تقریباً انبوه پیروان وی دهقانان و شبانانی بودند که علیه مالکیت خلافت و امرا وی، به سود احیاء مالکیت دهقانی برخاسته بودند، مسلم است که در این نواحی مقرراتی جز آنچه که در اراضی تحت سلطه بغداد مرسوم بود، تداول یافته بودند. ولی کیفیت چنین اقداماتی از جانب بابک روشن نیست و باید منطقاً حدس زده شود.

ابن الندیم از زبان همسر جاویدان (یکی از پیشوایان خرمذینی) درباره بابک چنین می‌گوید:

«اورا حکمروائی روی زمین مسلم خواهد شد ستمگران و گردنکشان را خواهد کشت. خواران شما به ارجمندان، افتادگان شما به بلندپایگان مبدل خواهند شد...»^۱

ابن الندیم در این عبارات مجمل درواقع آنچه را که بابک در تلاش اجراء آن بود و بدان دست یافته بود بیان می‌دارد. همچنین وقتی سهل - بن سنباد بابک را - که بدو پناه برده بود - به بهانه شکار از سرای خارج می‌سازد. و او را تسلیم سرهنگان افشین می‌کند. بابک روی با آن دوست - نمای خیانت پیشه می‌نماید و با لحنی حزین می‌گوید: «ارزان فروختی مرا بدین ناکسان» و وی پاسخی می‌دهد که درواقع دادنامه خلافت و اشراف ایرانی و عرب و ترک و ارمنی علیه بابک بود. سهل گفت: «ای مادر قحبه، کار تو چراندن گاو و گوسفند است ترا به سیاست و کشورداری و لشکرآرایی

۱- ابن الندیم، الفهرست، ص ۴۸۱، چاپ مصر، ۱۹۴۸ میلادی.

۲- از اشراف و امیران ارمنستان.

چه کار؟^۱

آری بزرگترین جرم بانک آن بود که این شبان گاوچران امکان نداشت به حسب و نسب اشرافی بنازد ولی آیا بابک بهتر از مأمونها و معتصمها و افشینها از عهده تدبیر سپاه و سیاست برنیامده بود؟
بیست سال پیشوایی پر قدرتش به سود او حکم می کند.

سخنی کوتاه پیرامون جنبش قرمطیان

قرمطیان که در جنبش زنگیان دست داشتند و از نظر خواجه نظام الملک، مزدکی و بددین و هم مسلک خرم دینان به شمار می آمدند، مردمی سخت بی باک و فداکار بودند. و خوفی عظیم در دلها افکندند.
«قرمطیان پیشوایان اسماعیلی و اخلاف علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا را بزرگان خویش می شمردند، نام پیشوای کل را هرگز به زبان نمی آوردند و توده قرمطیان از نام او بی خبر بودند، پیشوا و اطرافیان وی داعیانی به اطراف می فرستادند تا به تبلیغ پرداخته، مقدمات خروج را فراهم کنند.»
منشأ نام قرمطیان (کلمه عربی «قرمط» جمع آن «قرامطه») تاکنون معلوم نشده است، در کتب لغت قرمطه به معنای ریزبودن و نزدیکی کلمات و خطوط به یکدیگر آمده است، می گویند چون حمدان الاشعث - که پس از مرزبان^۲ اهوازی یکی از بزرگترین پیشوایان اسماعیلی گردید - کوتاه بود و پاهاى خود را هنگام حرکت نزدیک یکدیگر می نهاد به این لقب خوانده شده و باز می گویند که کلمه قرمط از باب انتساب قرامطه است به محمد الوراق

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۸، (بیروت، ۱۹۶۵).

لازم به یادآوریست که بابک در جوانی در کوهستانها به گاوچرانی و در تبریز به پیشه‌وری اشتغال داشت (اشپولر، کتاب سابق الذکر، ص ۳۳۶).
۲- به گفته برخی‌ها مرزبان اهوازی خدمتگار اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بود.

که خط مقرط را خوب می‌نوشت و دعوت فرقه اسماعیلی بدست او در میان قرامطه به کمال رسید اما به نظر، و.آ. ایوانف واژه «قرامط» از «قرمیس» مشتق شده که در لهجه سریانی بین النهرین سفلی یعنی زبان آرامی به معنای کشاورز و روستایی است.^۱

به هر تقدیر، جنبش قرمطی که از درون نهضت و کیش اسماعیلی برخاست و در بسیاری نکات معتقداتی عین اسمعیلیه دارند، از عراق تا خراسان و از سوریه تا بحرین و از یمن تا بخشی از هند را دربر گرفت و باید آنرا به حساب جنبش مردم ایران و همه قربانیان نظام فئودالی علیه سطره خلفاء عباسی و چاکران آنان امیران، سلاطین و اشراف ترک و ایرانی گذاشت. این جنبش که قشرهای فقیر و متوسط شهر و دهقانان و بدویان مستمند را دربر می‌گرفت و در برخی جاها بهره‌کشی فئودالی را از میان برداشت و مساوات اجتماعی را جایگزین آن ساخت^۲ در سالهای ۲۷۰ جان گرفت و حدّاقل سی سال قبل از پیدایش حکومت فاطمیان قیروان و ۹۰ سال پیش از تأسیس خلافت فاطمی در مصر وارد عرصه شده بود و قریب سی سال از پیدایش این خلافت راه افول پیمود. جنبش برای دستگاه خلافت در دسره‌های عظیم ایجاد نمود چندانکه برای فرونشاندن شورش قرامطیان - بین النهرین (۹۰۶ میلادی، ۲۹۴ هجری) خلافت، ۷۰۶ میلیون دینار خرج کرد.

جهت اعتقادی قرامطه:

تحقیق درباره جهت اعتقادی قرامطه کاری است دشوار، زیرا قرامطیان نیز مانند خرمدینان در اوراق تاریخ با وحشتناکترین بهتانها

۱- و.آ. ایوانف، ترقی فاطمیان، به انگلیسی، لندن ۱۹۲۴، ص ۶۹.
۲- این مساوات نظرا بردگان را دربر نمی‌گرفت، ولی عملاً تا حدی شامل حال آنان می‌شد.

بمباران شده‌اند.

محققان با استفاده از متون و منابع موجود که تقریباً همگی آنها وجهه نظرمنفی و انکارآمیزی نسبت به قرمطیان دارند، به این نتیجه رسیده‌اند که قرمطیان پارا از حدود اسلام فراتر هستند و عناصری از آیینهای ایرانی و غیرایرانی را به خود جذب کردند، ولی بنظر ما، اگرچه - محتمل و حتی مسلم است که افرادی از قرمطیان بعداً تغییر چهره داده، پارا از اصول اسلام آنسو تر نهادند ولی این نتیجه‌گیری در مورد همه قرمطیان مخصوصاً قرمطیان قرون سوم و چهارم درست نیست و برخی اسناد اصیل حاکی است که بیشترین قرمطیان شیعیان پاکباز و پاک‌اندیش بودند و از شتم سیاسی و هشیاری اجتماعی و بصیرت مذهبی بهره‌ای فراوان داشتند. مثلاً مورخ و عقیده‌شناس برجسته‌ای چون مسعودی می‌نویسد:

« من با بسیاری از دعوتگران و فرزانشان قرمطی گفتگو کرده‌ام و مانند آنان از حیث تیزبینی و بصیرت و دینداری و پختگی در مسائل سیاسی که لازمه دعوتگری است ندیده‌ام... »^۱

به نظر نگارنده این اظهار نظر مسعودی که خود مسلمان مؤمن و آگاهی بود سند و برهان قاطعی است بر نادرستی نسبت‌هایی که به قرامطه داده‌اند (نسبت‌های الوهیت، نبوت، اباحه و امثال اینها).

اما اصیل‌ترین و روشن‌ترین سند تاریخی بر اثبات نظر ما، نامه ایست که ابوطاهر قرمطی ایرانی رهبر قرامطه از بحرین در پاسخ مکتوب خلیفه نوشته است و مندرجات آن گواه روشنی است بر پاک‌اندیشی و حق‌بینی و بیداد ستیزی نویسنده آن، همچنانکه بیانگر «عذر سیاسی» و «کفر والحاد و فسق و فجور» خلیفه مسلمین است.

متن نامه که عربی است از کتاب «کشف الاسرار الباطنیة»^۲ ترجمه

۱- مسعودی، التبیة والاشراف، ص ۳۳۲.

۲- کشف اسرار الباطنیة و اخبار القرامطه، تألیف محمد بن مالک بن اخی -

می شود :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، سپاس و ستایش خدای را سزااست که تقوای پیشگان (متقین) را کامیاب و رستگار می گرداند. این نامه ایست از ابی طاهر سلیمان بن حسن بن بهرام جنابی ، کسی که دعوتگر تقوای خدائی است و به امر و دستور خدا قیام می کند، و راه پیامبر صلی الله علیه و سلم می پیوید بسوی سرکرده ارجاس (جمع رجس به معنی پلید و نجس) که ولد عباس خوانده می شوند .

اما بعد ، خدا راه رشاد و سداد را به تو بنمایاند و چنگال تو را از غرور و خودبینی و ارهاند . نامه سراپا و عده آمیز و تهدید آمیزت دریافت گردید ، در نامه خود از عظمت و بزرگی خویش سخنها گفته ای و هرچه از دشنام و طامات و اباطیل درباره ما به گوشت فرو خوانده اند ، بما نسبت داده ای . و مرا از نیرومندی و شکوه خود هراسانده ای . **الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** .

اینک دولت و قدرت تو راه زوال پوییده ، و امید و آرزوهای تو بر باد رفته ، و گردن تو زیر سیطره دوستان و هواخواهان خدا (اولیاء الله) قرار گرفته ، سپاه من بر برج و باروهای استوار سرزمین حکمروانی تو دست یافته اند و زنان حرمسرای تو را اسیر کرده اند ، و بسیاری از مردان دلاور سپاهت را به خون کشیده اند و تو زیون درکار خود فرومانده ای . **أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** .

سپاه من حزب خدا هستند و حزب خدا همیشه پیروز و سرفراز است . اینک پیشوا و رهبر درکمین نشسته مانند شیر شوزه ، جامه پیروزی بر تن ، شمشیر غضب را بر میان بسته ، بی نیاز از یاری عرب ، در جهت بکار بستن تعالیم خدا از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارد . ، **«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ**

→ الفضائل الحمادی الیمانی از فقهای سنت و جماعت در اواسط قرن پنجم هجری ، به تصحیح و اهتمام شیخ محمد زاهد کوثری ، طبع قاهره ، ۱۹۳۹ .

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ .

« این فضل و رحمت خدایی است که خدا مطابق مشیت خود به

کسان می دهد و خدا صاحب رحمت واسعه و دانا است . »

پیشوا بسوی تو می شتابد ، سراپرده دولت و چتر پیروزی بر سر او سایه افکنده است ، پرده های ظلمت و گمراهی فرا روی او پاره شده ، دریا های نادانی (بحار الجبهاله) فرو خشکیده است لِيُحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمِينَ. برای آنکه به رغم تمایل مجرمین حقیقت استقرار می یابد و باطل (ضد حقیقت) تباهی می پذیرد .

به خدا سوگند تو در تیرگی خود پرستی و آزمندی غرق شده ای ، طمع و خودخواهی چیزهایی را در نظرت می آراید و زیبا جلوه می دهد که هرگز بدان دست نخواهی یافت لاجرم هر چه به ذهنهای کاتبان تو رسیده به من نوشته ای ، تو مرا به زشت ترین عیبه و ناروا ترین ناسزاها منسوب داشته ای . تَاللَّهِ لَتَسْتَئِلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اما آنچه درباره کشتن حاجیان ، و ویران کردن شهرها ، و آتش زدن مساجد ، بر شمرده ای به خدا سوگند من این کارها را نکردم ، مگر هنگامی که برهان روشن مثل آفتاب روشن بر درستی کارهای من گواهی داد . ، گروههایی از آنان را که از میان برداشتم مدعی بودند از نیکان (ابرار) اند و حال آنکه خصلت و سلوک بدکاران (فجار) در آنان دیده ام ، پس مطابق حکم خدا با ایشان رفتار کردم . وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ .

ای کسی که وکیل مدافع آنها شده ای . ، در کدام آیه از کتاب خدا یا در کدام حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، شرب شراب ، و نواختن بربط ، را مشگری کنیزکان ، و معاشقه و عشق بازی با پسران آمده است ؟ شما اموال را از گردنه یتیمان (ظهور الایتام) و از دیگر راههای حرام گرد آورده اید و صرف اینگونه کارها (عیش و عشرت) می کنید . و اما از آتش زدن مساجد الابرار یاد کرده ای . ، کدام مسجد سزاوارتر است که خراب شود ؟ مساجدی که کارشان فقط و فقط دروغ بستن به خدا و رسول او است ،

با اسنادهایی که یک مشت شیخان فاجر نابکار روایت کرده‌اند و احادیثی که به نفع خلافت بر ساخته‌اند.^۱ و اما اینکه مرا از خدا بیم داده‌ای و فرمان داده‌ای که خدا را از نظر دور ندارم، در شگفتم از وقاحت و بی‌شرمی تو. چه گمان می‌کنی؟ می‌پنداری خدای را به اندازه تو نمی‌شناسم تویی که از اموال مسلمانان سفره لوطیان و رامشگران و تن‌پروان را رنگین می‌کنی. و از دادن آن به نیازمندان جلوگیری می‌شوی، روی منبرها به نام بچه‌ها و خواجه‌ها خطبه می‌خوانند، *اَللّٰهُ اُذِنُ لَكُمْ اَمْ عَلٰی اللّٰهِ تَفْتَرُوْنَ*؟ آیا از خدا چنین فرمان دارید یا سوءاستفاده از دین خدا می‌کنید؟

و اما متذکر شده‌ای که مرا به‌ناحق عنوان «السید» داده‌اند و این خلاف تعالیم اسلام است، آیا از نام و عنوانی که تو بر خود بسته‌ای و خویش را «المغیث بالله امیر المومنین»^۲ خوانده‌ای بزرگتر و نازیبنده‌تر است؟ کدام سپاه بدین خدا حمله کرد که تو به یاری خدا برخاسته‌ای و بر آن پیروز شده‌ای؟ یا کدام دشمن به تو ناختن آورد که خود را المغیث بالله خوانده‌ای؟ هرآینه ترا «امیر الفاسقین» بنامند بهتر است تا تو را «امیر المومنین» بخوانند.

تو یکی از نوکران خود را به یک کار کوچک از جانب خود می‌گماری آنگاه او را در نامه‌ها (السید) و (المولی) می‌نویسند، کدام کار به تقوی نزدیکتر است؟ (کار من یا کار تو؟).

مگر نمی‌دانی که هر کس چندتن از بستگان و گروهی از بنی‌اعمام و خاندانش، پیرو او باشند این چنین کس را می‌گویند: *قَدْ سَادَهُمْ وَعَلَا فِیْهِمْ*، یعنی سید ایشان گردید و برایشان سیادت و زعامت یافت و بدین سبب مرا «السید» می‌خوانند: باری پس از همه این سخنان رعد و برق تهدید و

۱- ظاهراً این مساجد ضرار را خلفاء و حامیان آنان می‌ساختند. (مقایسه کنید با قرآن، سوره توبه، آیهای ۱۰۶ تا ۱۰۹).

۲- المغیث بالله یعنی یاریگر خدا و پیروز شونده در راه او.

وعید چیست؟

تمام نیروهای خود را بسیج کن . من برای نبرد و کارزار آماده هستم ، خداوند پشتیبان و مددکار من است ، وَهُوَ نِعْمَ الْمُؤَلَّى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ بَرِيَّتِهِ وَآلِهِ وَعُرَّتِهِ .

شمای درباره جنبش حروفیه:

جنبش شیعی^۱ حروفیه عظیم‌ترین جنبش اجتماعی پس از تسلط تیموریان است که نفوذ آن به سرعت در سراسر ایران و ترکیه عثمانی و سوریه بسط یافت. حروفیان برای خرد کردن یوغ سیادت تیموریان که موجد اسارت ملی مردم ایران بود ، و همچنین موجد اسارت اقتصادی و اجتماعی وی نیز به شمار می‌رفت، اقدامات و تلاشهای وسیعی بعمل آورده‌اند . بر رأس جنبش مولانا فضل الله استرآبادی متخلص به نعیمی قرار داشت که میرانشاه پسر اهر تیمورگورکان وی را در پنجشنبه ۶ ذی‌عقده سال ۸۵۴ بدست خود کشت نعیمی خود در زمره پیشه‌وران فقیر بود و به طاقیه (کلاه) دوزی اشتغال داشت ، پیشه‌ور فقیر و زحمتکش که در عین حال دین‌شناس و اندیشمندی برجسته بود . به گفته پطروشفسکی «متفکری مستقل بوده و افکار تازه داشته و بیان کرده و نویسنده‌ای پرکار بوده است .»^۲

منابع اطلاع ما از حروفیه:

درباره جنبش حروفیه اخبار و روایات اندک نیست «مجله فصیحی» (قرن نهم هجری) و حبیب‌السیر اطلاعات پرارزشی می‌دهند . پژوهندگان معاصر نیز تحقیقات ذی‌قیمتی انجام داده‌اند و در جهت

۱- پطروشفسکی حروفیه را در زمره غلات شیعه ذکر کرده است ولی دلیلی برای اثبات این نظر در دست نیست .

۲- پطروشفسکی ، اسلام در ایران ، ص ۳۲۲ .

نشان دادن معتقدات و اقدامات حروفیان گامهایی بلند برداشته‌اند. از آنجمله باید از تحقیق ادوارد براون در «تاریخ ادبی ایران»^۱ نام برد و آقای دکتر صادق کیا نیز، در «واژه‌نامه گرجانی» و در مقاله‌ای تحت عنوان «آگاهیهای تازه از حروفیان»^۲ با پرداختن به اندازه‌ای اقدامات اجتماعی و سیاسی حروفیان را مورد مطالعه قرار داده است. اما جای سخن نیست که دقیقترین سرچشمه شناخت ما از حروفیان، کتب و نگاشته‌های خود ایشان است که مهمترین آن عبارتند از: الف: «جاویدان کبیر» که فضل‌الله استرآبادی، بنیانگذار و رهبر فرقه بخشی از آن را به‌گوش استرآبادی و بخشی دیگر را به‌زبان عربی نوشته است و همچنین «نوم‌نامه» و «محبت‌نامه» به‌گوش استرآبادی.

ب: «عشق‌نامه» و «هدایت‌نامه» که فرشته‌زاده (درگذشته ۸۷۴ هـ) (شاگرد نعیمی به‌زبان ترکی نوشته است و چندین کتاب و رساله دیگر. بخشی از متون حروفیه توسط کلمان هوار مستشرق فرانسوی، به پیوست ترجمه فیلسوف رضا (رضا توفیق) و همچنین ملاحظات و تحقیقات و حواشی سودمند این دانشمند نامی ترک نشر یافته است.

اما منبعی که پژوهندگان تاریخ حروفیه - تا آنجاکه نگارنده اطلاع دارد - بدان توجه لازم نکرده‌اند، دیوان اشعار مولانا استرآبادی است و حال آنکه این دیوان که در «کتابخانه مجلس سنا» محفوظ است.^۳ اصیل‌ترین و ارجمندترین منبع بشمار می‌آید و سرشته درستی برای پژوهش و تحلیل و درک افکار فلسفی و اجتماعی نعیمی به‌دست می‌دهد. افکاری که ترجمان بیش‌تر در باره توحید و در نتیجه مبین امیدها و آرزوها و آرمانهای

۱- Browne History of Persia (4 Vols) Cambridge 1930

۲- مجله دانشکده ادبیات، سال دوم، شماره ۱۳۳۴.

۳- نسخه خطی دیوان فضل استرآبادی متخلص به نعیمی به‌شماره ۱۴۱۹۱ کتابخانه مجلس سنا.

توده‌های رنجبر و مستمندی است که قربانی جور و بیداد تیموریان و ملکداران محلی بوده‌اند.

دیوان سرشار از ذم بیدادگران و امیران، انتقاد از قشریت و سالوس فقیهان و روحانیون پلید و عوام‌فریب، انکار نقش تقدیر کور و سنگدل، علاقه به حق و عدالت و نفرت از پستی و رذالت و عشق به دانش و معرفت است.

و غزلی که در پایین می‌آوریم برهان روشنی است بر اثبات این معنی:

بر قدسیان آسمان من هر شبی یاهو زَم
گر صوفی از «لا» دم زند من دم ز «الاهو»^۱ زَم

باز هوایی نیستم تا تیهوی^۲ جانها برم
عنقای قاف^۳ قربتم، کی بانگ بر تیهو زَم

من کوکویی دیوانه‌ام صد شهر ویران کرده‌ام
بر قصر قیصر قی کنم بر تاج خاقان قو زَم^۴

۱- لا، (نه) رمز نفی من دون الله، (غیر از خدا) الاهو، رمز اثبات ذات حق و راه حق.

۲- تیهو، پرنده‌ای از دسته کبک‌ها و کوچکتر از کبک.

۳- عنقا، (مرغ افسانه‌ای)، بر طبق افسانه‌ها در کوه افسانه‌ای قاف منزل دارد، قاف قربت، کنایه از مقام انقطاع از ماسوی الله (بریدن از هر چه جز خداوند و راه خدا است).

۴- قو زدن، آتش زدن.

قاضی چه باشد پیش من؟ مفتی چه داند کیش من؟
چون پشت پای نیستی بر حکم و بر یرغو^۱ ز من

خاقان اردودار اگر از جان نگردد ایل من^۲
صاحب قران^۳ عالم بر ایل و بر اردو ز من

ای کاروان، ای کاروان من دزد شیرو نیستم
من پهلوان کشورم من تیغ روبرو^۴ ز من

ای باغبان، ای باغبان، در بسته‌ای بر من چرا؟
بگشا دری این باغ را تا سیب و شفتالو ز من

ای نفس هندووش^۵، ترکی مکن^۶ با من، که من
سلطان صاحب قوتم، بر ترک و بر هندو ز من

گر آسیای معرفت بی بار ماند ساعتی
من بر فراز نه فلک از بهر او توتو^۷ ز من

۱- یرغو، آلات شکنجه، دادگاه، مجلس محاکمه.

۲- ایل گردیدن، تسلیم شدن و فرمان بردن.

۳- صاحب قرآن، حاکمی که روزگار حکمروائی او دراز باشد.

۴- روبرو، از روبرو.

۵- هندووش، سیاه و تاریک.

۶- ترکی کردن، سرکشی و بیداد کردن.

۷- توتو کلمه‌ای که مرغان را بدان خوانند برای دانه خوردن و جزآن (لغتنامه دهخدا).

نفس است کدبانوی من ، من کدخدا و شوی او
کدبانو گر بد می کند بر روی کدبانو زخم

تا دوست دارندم خسان ، از بهر آرایش کنون
همچو زنان فاحشه کی شانه بر گیسو زخم ؟

خیزای نعیمی پیش من بنشین به زانوی ادب
من پادشاه کشورم کی پیش تو زانو زخم !

جهت فکری حروفیه:

جنبش حروفی خواه از جهت فکری و خواه از جهت مضمون تاریخی
(جنبه ملی - ضد فئودالی) بسیار جالب است.^۱
محتوی فکری آن یعنی اعتقاد به خواص عربیه حروف که - نام فرقه
مأخوذ از آن است - در ادوار مختلف و نزد فرق مختلف در میهن مان تداول
و شیوع داشته و حتی در نزد فلاسفه استدلالی ما باور به رمز حروف دیده
می شود.

لویی ماسینیون در مقاله‌ای تحت عنوان «ابن سینا و نفوذ شرقی»
می نویسد که ابن سینا برای هر حرفی از الفباء معنایی قائل بوده است. مثلاً
«ی» به معنای ظهور و «ل» به معنای خلقت و فیضان و تشعشع و «ط» به معنای
ماده است و ماسینیون نتیجه می گیرد که این امر مربوط به نبوغ شرقی ابن سینا
است که درک نشده و مطالعه نشده باقی مانده است.

اخوان الصفا هم رمز حروف و اعداد را به میان کشیده اند و در این
زمینه از فواتح سوره قرآن کریم مدد گرفته اند.^۲ اما «علم حروف» حروفیه که
با تعالیم ابن سینا و اخوان صفا شباهت محتوی و ارتباط ریشه‌ای دارد بنظر
برخی محققان «غیر معقول و خرافی» آمده است.

۱- نگارنده در بررسی جنبش حروفی از تحقیقات آقای احسان طبری نیز استفاده
کرده است.

۲- نگاه کنید به کتاب «نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت» ص ۷۵-۶۹.

ولی در حال حاضر قبول یا رد این نظر دشوار است و باید در این باره مطالعه عمیقتر و بیشتری صورت گیرد. بهر تقدیر، جای سخن نیست که جنبش حروفیه از جهت محتوی اجتماعی خود حق طلبانه و دارای هسته مثبت و توحیدی است و حروفیان، هموارطلبی و برابری و تساوی برخوردار از نعم مادی را خواستار بوده اند.

جنبش حروفی را می توان به دو دوره مجزا^۱ از یکدیگر تقسیم کرد و ما می کوشیم اطلاعاتی را که درباره این دو دوره گرد آورده ایم هرچه جامعتر بدست دهیم:

الف - حروفیه در دوران میرانشاه

درباره جریان این جنبش در زمان «مزارات تبریز» که آقای صادق کیا در مجله دانشکده ادبیات بخشهایی از آنرا نقل کرده اند اطلاعات جالبی می دهد:

جریان چنین است که شخصی به نام مولانا فضل الله نعیمی استرآبادی حروفی بنیادگر این فرقه است.

فضل الله استرآبادی از میان انواع علوم زمان به «علم حروف» توجه خاص کرد و آنرا وسیله بیان افکار فلسفی و شاید کشف کرامات برای خود قرار داد. مولانا فضل الله نعیمی شاگرد پیر سید بیضاوی شاعر بود و در دوران میرانشاه و لدامیر تیمور گورکان می زیست، در مزارات تبریز درباره فرقه حروفیه آمده است:

«این طبقه مشهور به اباحت و تزندقد و در آن زمان با پادشاه خیلی اختلاط داشته اند مردم به این قوم بسیار گرویدند. آخر علما هجوم کرده، فتواها نوشتند که شرعاً خون این قوم را باید ریخت و اگر پادشاه اهمال کند، دفع پادشاه نیز فرض است. مولانا نجم الدین اسکوئی که از گزیده علماست در نوشتن فتوی به قتل این جماعت ملاحظه نموده نداد. پادشاه معتقد به فتوی وی بود. گویند در آن زمان مجذوبی بود در کوه سرخاب

۱- این تقسیم بندی دقیق نیست و در متن نیز اشتباهاتی رخ داده است، (به پیوست کتاب رجوع کنید).

که هرگز به شهر عبور نمی‌کرد. در خلال این حال روزی مجذوب در کمال حیرت به شهر آمد و به خانه مولانا نجم‌الدین رفت و از روی عتاب تمام گفت که حضرت رسالت‌پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امشب به‌واقع من آمد و فرمود که برو به نجم‌الدین بگو که حکم به قتل این جماعت کن که اینها مخرب دینند.

چون مولانا این سخن بشنید گریه بسیار کرد و حکم قتل فرمود گویند قریب پانصد کس کشتند و سوختند. و اهل حقیقت برینند که در فضل‌الله نعیمی فتوری نبود^۱ و در کمال تزهد بود و نان کسی نمی‌خورد و به طاقیه دوزی اوقات می‌گذرانید.

از این شرح جالب «مزارت تبریز» چند چیز فهمیده می‌شود:

۱- حروفیه (مانند زمان قباد ساسانی که با مزدک رابطه‌ای نزدیک داشت) با میرانشاه روابط نزدیک داشتند، شاید میرانشاه می‌خواسته است از آنها برای تضعیف روحانیت چنانکه شیوه متداول در ایران بوده است، استفاده کند.

۲- مانند همان دوران، که موبدان اعمال فشار می‌کردند، این بار نیز علما جنجال برداشتند و پیروان مردی را که از راه طاقیه‌دوزی ارتزاق می‌کرد و به اصطلاح «نان از عمل خویش می‌خورد» و «مُت از خداوندان نعمت» نمی‌برد و به زهد و ورع معروف و تمام عمر در شروان زیسته، در شهر هرات به «اباحت» یعنی داشتن مرام زناشویی اشتراکی^۲ و «زندقه» متهم کردند یعنی تقریباً همان اتهامات دوران مزدک را تکرار کردند.^۳ در برخی منابع به حروفیه مجاز شمردن باده‌گساری، ضرورت اعتراف به گناه در مقابل

۱- فتوری نبود یعنی بددین و سست اعتقاد نبود.

۲- اباحت به معنی اشتراک در اموال هم است.

۳- آلوسی از ابن‌کمال روایت می‌کند که پیرو مزدک را زندیق می‌گویند.

(دکتر احمد امین، پرتو اسلام، ص ۱۳۴).

«بابا» (مقام روحانی) نسبت داده اند، که به احتمال قوی بهتان و به قصد درآمیختن نظریات آنها با مسیحیان و برانگیختن جماعت عوام، علیه آنانست.

۳- مهمترین عالم وقت (مولانا نجم الدین اسکوئی) از راه صداقت یا سالوس زیر بار فشار نرفت تا آنکه «مجدوبی» (۱) خواب نما شد و پس از این صحنه سازی مولانا فتوی داد و پانصد نفر در شهر هرات کشته شده یا محروق گردیدند. پس از آنکه مولانا فضل الله نعیمی استرآبادی بدست شخص میرانشاه کشته شد حروفیه کینه میرانشاه را به دل گرفتند و او را «مارانشاه» و «دجال» نامیدند.

پطروشفسکی می نویسد: «حروفیان می گفتند که دجال به صورت میرانشاه تیموری ظهور کرده و هلاک شده است و باید ظهور قائم را که مهدی نیز هست به همین زودیها منتظر بود. او باید حکومت عدل و برابری عمومی را به روی زمین حکمفرما سازد و در زمان وی تجاوز و ظلم انسانی به حق انسان دیگر وجود نخواهد داشت.

در رساله محرم نامه (از کتب حروفیه) در این باره چنین گفته شده است:

از دیرباز تا امروز آنان (حروفیون) چشم به راه قائم هستند. که در حدیث نام دیگری هم برای وی آمده و مهدیش خوانده اند و آنها می گویند که او صاحب سیف است و درباره وی این حدیث آمده است:

يُظْهِرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحَدَ أَوْلَادِي، اسْمُهُ اسْمِي وَ خَلْقُهُ خُلُقِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْراً.

یعنی در آخر الزمان^۱ یکی از فرزندان من ظهور خواهد کرد که نامش نام من و خلقتش خلق من است و زمین را به داد می آکند چنانکه اکنون به ظلم و جور آکنده است. آنان معتقدند که وی با شمشیر ظلم را که تجاوز

۱- آخر الزمان یعنی زمان دیگر، روزگاران بعد.

برخی از آدمیان به حقوق برخی دیگر است برمی‌اندازد.^۱
از این مطالب پیداست که حروفیان امام دوازدهم محمد را قبول داشتند^۲ و سرگون ساختن نارواییهای اجتماعی را به صورت قیامی مسلحانه و پیروز در تحت رهبری امام مهدی انتظار می‌بردند.

حروفیه در دوران شاهرخ:

این اعتقاد - مهدی‌گرایی - که بعدها جنبه منفی به خود گرفته است برای حروفیان نتایج عملی مثبت و ضلالت برانداز داشته است چنانکه

۱- اسلام در ایران، ص ۳۲۴-۳۲۳.

۲- حروفیه به دیگر ائمه شیعه - مخصوصاً به حضرت علی - عشق و ارادت فوق‌العاده داشتند، فضل‌الله استرآبادی خود را از پیوندگان راه‌علی می‌دانست. از آنجمله سروده است:

قطب عالم مرد معنی بوالحسن

سیرت و آئین او شد پیر من

هرچه کرد در راه حق آن بود راه

هست بر حقیقتش علمم گواه

و نیز نسیمی شاعر و متفکر بزرگ حروفی (شاگرد فضل‌الله) که بدستور

حاکم وقت و فتوای علما کشته شد اشعار زیادی در مدح و ستایش علی (ع)

سروده است از آنجمله:

بجز خدا که شناسد چنانکه هست علی

بجز علی که شناسد چنانکه هست خدا

در دائره وجود موجود علی است

و ندر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گر خانه اعتقاد ویران نشدی

من فاش بگفتمی که معبود علی است

دربارهٔ حروفیه در دوران شاهرخ «حبیب‌السیّر» تالیف خواندمیر اطلاعات جالبی می‌دهد.^۱ وی می‌نویسد که روز جمعه ۱۳ ربیع‌الآخر ۸۳۰ هنگامی که شاهرخ به مسجد جامع هرات رفته بود، کینک‌پوشی احمدی نام که از مریدان فضل‌الله استرآبادی بود، بصورت دادخواهان، کاغذی در دست بر سر راه شاهرخ آمد و کاردی بر شکم او زد. زخم منجر به مرگ شاهرخ نشد ولی تا آخر عمر از درد معده نالان بود. در آن گیرودار احمدی را کشتند. میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ و امرا به تفحص احوال احمدی مشغول گشتند و بقول حبیب‌السیّر در بین «رخوت مردک» کلیدی یافتند و در خانه‌ای کرایه‌ای که در تیمچهٔ شهر واقع بود، با آن کلید گشوده شد و معلوم شد که در این خانه جمعی به «طاقیه‌دوزی» می‌پردازند و از معاریف شهرند و از آنجمله «صاین الدین علی ترکه» نویسنده، دانشمند معروف زمان و مولانا خطاط رفت‌وآمد می‌کنند. بایسنقر میرزا دستور داد مولانا معروف را در چاه قلعهٔ اختیارالدین هرات محبوس کردند، سپس «خواجه عضدالدین» که دخترزادهٔ مولانا فضل‌الله استرآبادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمدلر را «مقتول بلکه محروق» ساختند و شاعر بزرگ قاسم انوار که به زبانهای آذربایجانی و گیلکی و فارسی شعر گفته و صاحب دیوان غزلیات و مثنوی‌های «انیس‌العارفین» و «انیس‌العاشقین» است مظنون واقع شد که به محفل حروفیان بستگی دارد و محرک احمدلر در سوء قصد بوده است ولی به سبب شهرت عظیمش نتوانستند سیاستش کنند و فقط به تبعید او از هرات به سمرقند اکتفا نمودند. و او در این شهر تحت حمایت میرزا الغ بیگ قرار گرفت و سپس به خراسان بازگشت. هنگامی که بایسنقر قاسم انوار را تبعید می‌کرد وی غزلی گفت بدین مطلع:

نمیدانم چه افتاده است قسمت از قدر ما را
گزین درگاه می‌رانند دائم در بدر ما را

۱- چاپ خیام، جلد سوم، صفحات ۶۱۷-۶۱۵. و نیز نگاه کنید به مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۲۶۱، (ناشر: کتابفروشی باستان، مشهد).

یکی دیگر از کسانی که در جریان احمدلر مظنون واقع شد و صدمات گران دید دانشمند و نویسنده معروف سید صابن الدین علی بن محمد بن محمد ترکه اصفهانی نویسنده رسالات معروف «نفثه الصدور» اولی و ثانی است، پس از سوء قصد احمدلر چنانکه گفته شد علاوه بر شاه قاسم انوار، صابن الدین نیز مورد سوء ظن واقع شد. وی در «نفثه الصدور» دوم خطاب به میرزا بایسنقر پس از بیان آنکه خبر کار در خوردن شاه رخ مایه حیرت او شد می نویسد: «یک صباح جمعی صلحا و عزیزانرا طلبید (یعنی طلبیدم) و نسخه صحیح بخری در میان نهاده و در کیفیت ختم آن جهت سلامتی از واقعه مشورت می کند، ناگ شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و به حضور شما احتیاج دارند جهت مشورت ضرورت شد روان شدن. همان بود. دیگر نه خانه را دید و نه یاران و نه فرزندان و عیال، مگر به بدترین اوضاع و احوال. بارید به باغ ما تگرگی وز گلبن ما نماد برگی هرکس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود، روی سلامت ندید.

همرا به تعذیب گرفتند. خانه را مهر کرده، بنده را در قلعه به جایی محبوس داشتند. هیچ آفریده را نمی گذاشتند که پیش این فقیر آید. مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی می طلبیدند تا کاغذ و املاک همه ستدند. . . .»

اینکه کسی مانند «قاسم انوار» مانند «مولانا معروف خطاط» و «صابن الدین علی ترکه» در خانه رمز آمیز تیمچه شهر هرات با احمدلر تماس می گرفتند و او را به کشتن ستمگران تیموری تشویق می کردند، خود نشانه عمیق جنبش حروفی گری در میان روشنفکران معروف عهد و تلاش آنها برای واکنش در مقابل کشتار خشن حاکمان تیموری است.

جنبش اجتماعی حروفیه از جنبشهای شگفت مروز است که پیشموران پاکباز و متنوران شهری و بازاریان حق طلب پدید آورده اند و پرورده اند و جادار در که سرپای این جنبش و تجلیات اجتماعی مختلف آن مانند «یکتاشیه» و «نقطویه» که زماناً با جنبش حروفیه نزدیک اند، خویر و گسترده تر مطالعه شود و به درستی و ژرفی تحلیل گردد.

تغییرات ادواری در ترکیب طبقه زمیندار و فقدان اشراف ثابت و استوار

در ایران - به خلاف اروپا - بر اثر هجوم بیگانگان ، کشمکشهای سیاسی و بی آرامشی و ناایمنی روز افزون اجتماعی کراراً فئودالان و ملکداران موجود خرد شدند و زمینداران تازه‌یی پدید آمدند . به بیان دیگر ، تغییرات ادواری در ترکیب طبقه زمیندار یکی از ویژگیهای مهم فئودالیسم تاریخ ایران است . بیشتر سلسله‌هایی که در ایران بعد از اسلام قدرت یافتند به نظام فئودالی تعلق نداشتند و متکایشان غالباً زور و قلدری بود .

ابن اثیر می نویسد مرد آویج پس از آنکه به حکومت رسید کسی را برای آوردن برادر خود وشمگیر به دیلمان فرستاد . این فرستاده نقل کرده است که « وشمگیر را در دیلمان بین عدّه کسانی که مشغول زراعت برنج بودند مشاهده کردم ، وقتی آن جماعت مرا دیدند کم کم دور من جمع شدند آنها مردمانی بودند که کفش به پا نداشتند و نیم برهنه بودند و شلوار کوتاهی به پا داشتند که از کهنه‌های رنگارنگ ترتیب داده شده بود و برتن بسیاری از آنها جامه‌های پاره پاره بود ، وقتی که پیغام مرد آویج را به وشمگیر گفتم و او را آگاه کردم که برادرش بر شهرهای بسیاری دست یافته است ، بادهان خویش شیشکی به ریش برادرش بست و گفت او لباس سیاه پوشیده و نوکر سیاه پوشان یعنی خلفای بنی عباس شده است . و چون به قزوین رسیدیم از او خواش کردم تا لباس سیاه بپوشد او امتناع می کرد ولی پس از کوشش فراوان آن لباس را بپوشید و من از جهل و نادانی او چیزها دارم که از ذکر آنها

شرم می‌کنم.^۱

همین وشمگیر که به شهادت تاریخ بعد از مردآویج به قدرت رسید، عده‌ای از اشراف فتودال را از میان برداشت، املاک وسیعی را تصاحب کرد و خود به زمیندار فتودال بدل گشت.

در قرن چهارم هجری بسیاری از خاندانهای قدیم ایرانی باقی بوده‌اند که علاوه بر در دست داشتن املاک و زمینهای قابل ملاحظه در امور دیوانی و علمی وارد می‌شده و شهرتی بدست می‌آورده‌اند. مثل آل حبیب و آل مرزبان بن زاده. همچنین استخری در شمار بیوتات (نژادگان و بلندتباران) قدیم آل جلندی و آل ابی‌زهیر و آل حنظله و خاندانهای کرد فارس را اسم برده است.^۲ که متعاقب نفوذ و تسلط غلامان ترک بر امور خاندانهای کهن ایرانی برافتادند و اراضی آنها ضبط و مصادره گشته چنانکه آل سبکتکین به تنهایی تمام خاندانهای مشرق از قبیل فریغوریان و خوارزمشاهان و امرای چغانی و غیره را از میان بردند و بر اراضی ایشان جنگ انداختند و به زمینداران فتودال مبدل شدند.

ماحصل کلام آنکه پس از فروافتادن سلسله‌ای و قدرت یافتن سلسله تازه قسمت بزرگی از اراضی و املاک ملکداران پیشین در اختیار نورسیدگان قرار می‌گرفت ولی دیری در تصرف آنان نبود و در ظرف چند ده سال، با یک هجوم غارتگرانه، بدست اربابان و صاحبان جدید می‌افتاد. به سبب این تغییرات دائمی و مکرر در ایران ما هیچگاه اشرافیت استوار و «ثابتی که مبنای آن بر مالکیت زمین باشد و وسیله انتقال املاک اشراف از نسلی به نسل دیگر گردد به منصفه ظهور نرسید»^۳

و نظام زمینداری به قیدهای مربوط به اصالت و نجابت و سلسله

۱- ابن‌اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۸۴.

۲- استخری، ص ۱۴۱ و ۱۴۴-۱۴۵.

۳- خانم لمتون، مالک و زارع در ایران، ص ۴۵۹.

مراتب و آداب و افتخارات اشرافی بسته نشد و در نتیجه :

۱- در اروپا در اثر اشتراک مساعی اشراف وزمینداران ، تأسیسات مذهبی، انواع محاکم، و مجلسهای قانونگذاری به وجود آمده اند و سدی در برابر خودکامگی حکام که در رأس طبقه اشراف جای داشتند پدید آوردند ، اما در ایران بی‌ریشگی و ناستواری اشراف هرگز نگذارد است چیزی شبیه به این گونه تأسیسات سیاسی ، حقوقی و مذهبی پدیدار نشود و اختیارات شاهان و فرمانروایان را به مرور محصور و محدود کند . از این رو «استبداد شرقی» بی‌الید و ریشه دواند . شکل خشن استبداد شرقی که در تمام اعصار و ادوار گوناگون تاریخمان مانعی بزرگ در راه پیشرفت و ترقی اقتصادی مردمان بوده ، از طرفی هم در پیدایی روانشناسی و جهان‌نگری خاص ایرانی اثر عمیق داشته است ، چه قداره‌بندان و قلدرانی که هرچند گاه یکبار برای این کشور حکومت کرده‌اند نه تنها از دسترنج و ثمره کارهای مردمان سود جستند بلکه خودشان را مالک همه وجود ایشان شمرده‌اند و مردم از ترسشان زندگی و فعالیت خویش را توسعه ندادند و آنچه راهم که داشته‌اند مخفی ساخته‌اند . خراب کردن آبادیها ، راندن مردم از سرزمینهای خودشان ، و یا به اسیری بردن ، و بیگاری گماردن ایشان (راهسازی و پل‌سازی و ساختن جسر بر رودها و دره‌ها) ، و در شکنجه کشیدن و به انواع عقوبت کشتن ، کور کردن و زنده به گور کردن ، سوزاندن و بردار کردن ، و طناب انداختن و با آنکه در سوره « الانعام » آمده است و « لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى » سراسر قومی و قبیله‌ای را بخاطر یکتن سربردن و گوهر ناموس مغضوبین را برباد دادن و حتی اعضای خاندان اشرافی را قتل عام کردن و امثال آن در سراسر تاریخ ایران زمین و خاور زمین بلا انقطاع مرسوم بوده است . هارون خلیفه که فاقد تربیت اشرافی بود در یک چشم برهم زدن با ریختن خون جعفر برمکی و یا به بند کشیدن فضل خاندانی را که استخوان سازمان طبقه حاکمه بود به نان شب محتاج ساخت . این وضع خاندان برمکی را در مقیاس بزرگتر و کوچکتر نمونه بسیار است . امیر حسنک که به فرمان سلطان مسعود در بلخ به دار آویخته شد و اموال

و املاک فراوانش به تصرف دیوان اعلی درآمد.^۱ خود از خاندان قدیم و اشرافی میکالیان بود و به حسب نوشته بیهقی با استفاده از جاه و مقامی که داشت، املاک دیگر افراد سرشناس این خانواده را از دستشان بدر آورده بود. خواجهرشیدالدین فضل‌الله که فتودالی بزرگ و مالک اراضی و مستغلات وسیع و باغها و نخلستانها و قنوات فراوان و گله‌های عظیم (۲۵۰ هزار گوسفند و ۳۰ هزار اسب و ده هزار شتر و غیره) بود و تمول هنگفتی در حدود ۳۵ میلیون دینار گرد آورده و بیشتر آنرا در شرکت‌های بزرگ بازرگانی به کار انداخته بود، بر اثر تصمیم ناگهانی و بی‌اساس و آنی و خودکامه سلطان از هستی محروم شد و سرش بر باد رفت. اگر اشراف درباری و بزرگان زمیندار محلی به قدرت ریشه‌دار و غرور و تکبر اشراف اروپایی دست می‌داشتند چگونه امیران و سلاطین را آن توانائی می‌بود که با اشاره سری و شعله هوسی فرودست و فرادست را دربند کنند، اعدام کنند و به انواع عقوبت از میان بردارند؟

۲- شاهان و سران دولت مرکزی از آفات حکومت استبدادی و عواقب یگانه‌سازی و ستم‌کشی مصون نبودند و مرگ شوم هولناک را چون پرتگاهی عمیق همیشه در جلوی پای خود می‌دیدند. یکی از شگردهای تاریخ ما آنست که شاهان و امیرانی که به اتکای قدرت فوق‌العاده خود دمار از روزگار مردم برمی‌آوردند و حتی اعضای خاندان اشرافی را قتل عام می‌کردند چه بسا به دست غلامان خویش کشته شدند! فی‌المثل غلامان «احمد بن اسمعیل سامانی» به محض یافتن فرصت شبی او را در چادرش سر بریدند و فرار کردند.^۲ غلامان «سلطان مسعود غزنوی» او را کشتند و اموالش را به غارت بردند.^۳

۱- تاریخ بیهقی، ص ۱۹۷-۱۷۸ و نیز زین الاخبار گردیزی، ص ۹۶ دیده شود.

۲- تاریخ بخارا، ص ۱۱۱.

۳- تاریخ گردیزی، ص ۸۷.

۴. مردآویج که با پشتکار و استمرار خارق العاده‌ای به جان و مال و ناموس مردم تعرض می‌کرد^۱، و نسبت به غلامان خود اهانت‌های عجیب روا می‌داشت به شمشیرآنان (غلامان) پاره پاره شد. سلطان الدولة بن بهاء الدولة را غلامان او هنگامی که از بغداد بیرون رفته بود از سلطنت خلع کردند^۲ و بر اراضی او دست انداختند!

۳- زمامداران اهرمن خو و غارتگر، و امیران بیرحم و مردمکش چون در میان توده و طبقات پایین خلق پشت و پناهی نداشتند هنگامی که با یورشهای دشمنان خارجی روبرو می‌شدند جز مزدوران تهی مغز و بی‌ریشه خود مدافعتی نمی‌یافتند و شواهد این مدّعی را تاریخ زیاد دارد. به گفته بلاذری در جنگ قادسیه قشون دیلمان جانب ایرانیان را رها کردند و به سپاه دشمن پیوستند، و روز نبرد به‌روی مدافعان دستگاه حکومت ایران شمشیر کشیدند.^۳ باز به گفته بلاذری «از اساوره گروهی از سربازان ایرانی، آنانکه زمین نداشتند گریختند و به آنسو رفتند» بلاذری تأکید می‌کند رهنما و هسته اصلی سپاه‌یانی که در زمان خلیفگی عثمان زیر فرماندهی عبدالله عامر کریزی خراسان را پیرو حکومت اسلام کردند، اسوارانی‌اند که پس از جنگ قادسیه مسلمان شدند و در بصره نشین گرفته‌اند^۴. این گونه بیگانه‌گرایی را جز به‌بیزاری از مظالم رژیم ساسانی به هیچ چیز دیگر نمی‌توان تعبیر کرد چنانکه بیزاری و نفرت از دستگاه حکومت خوارزمشاهی یکی از علتهای پیروزی و تسلط مغول بر ایران بود همانطور که، ناپاکی و فسادپذیری سازمان حکومت در عهد قاجاریه خلق دلسرد و نومید و اشرافیت هراسناک و بیزار را مقهور استعمار کرد.

۱- تجارب الامم، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲- مجمل التّواریخ، ص ۴۵۲.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۷۹.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸۵.

۴- بی پایگی و ناستواری اشرافیت و نبودن اشراف مقتدر، تضادها و دشمنیهای میان مدعیان حکومت و اعضای خاندان حاکم را تشدید می کرد و بردامنه کشمکشهای داخلی می افزود. این رقابتها و ستیزهای میان داعیان حکومت به ویژه پس از قتل یا مرگ امیر خودکام و مستبد شرقی که سراسر تاریخ ما را مالا مال ساخته است، به تولیدات شهری و روستایی آسیب می رساند، میزان تولید را پائین می آورد، بر فقر توده های مردم می افزود و بالنتیجه تکامل جامعه ما را دچار وقفه می کرد.

سرمایه‌گذاری اشراف و امرای مالک در بخش تجارت و ...

در اروپا از آنجا که در دوران نخستین و میانگین فئودالیسم اشراف فئودال در «شاتوفور» های خود در ده منزل داشتند و به جمعیت ساکن روستا متعلق بودند، و از آنجا که به اقتضای فرهنگ اختصاصی ریشه‌دار اشرافی، سوداگری را به چشم حقارت می‌نگریستند و سوداگران و صرافان را در زمره مردم پست می‌شمردند، و از آنجا که شهرها کوچک و روابط پولی و بازرگانی محدود بود و قلمرو هر «سینور» استقلال اقتصادی داشت و از محصولات خارج بی‌نیاز بود امکان دخالت در امور تجاری و صنعتی (صنعت دستی) برای اشراف و امرای فئودال به وجود نیامد و در دوران اخیر تکامل فئودالیسم هم به سبب اقتدار اجتماعی انجمن‌های صنفی و تشکّل طبقه سوداگر نمی‌توانستند بر اقتصاد شهر تسلط یابند.

اما در ایران از آنجا که فئودالیسم درباری و اداری برای برآوردن آرها و نیازهای گوناگون خویش محتاج پول بود و از آنجا که تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی و صنعت بطور کامل انجام نشد و از آنجا که ایران واسط میان شرق و غرب بود و بسیاری از راههای بازرگانی از سرزمین آن می‌گذشته فئودالها و دربارهای بزرگ، غالباً به معاملات تجاری دست می‌زدند و در بخش تولید صنایع دستی فعالیت می‌کردند.

در عصر اشکانیان، نقش میانجی و واسط ایران در مبادله کالا بین شرق و غرب سبب رونق بازرگانی و پدید آمدن مراکز تجارت و تمرکز حرفه‌های

گوناگون شد. پارتها بخصوص دو جاده بسیار مهم تجاری را تحت نظارت خود داشتند: یکی جاده کنار فرات که از آسیای صغیر آغاز شده و از سوریه و شمال بین النهرین می‌گذشته و به فارس منتهی می‌شده و دیگر جاده شمالی که از فرات آغاز شده و از خاک ماد و پارت عبور کرده به سوی مشرق و ترکستان چین ممتد می‌گردید و به - راه ابریشم - می‌پیوست. شاخه دیگری از این جاده شمالی سرزمین پارت را به هندوستان - از طریق کابل - متصل می‌کرد. دودمانهای بزرگ اشکانی سودهای حاصله از ترانزیت کالاهایی را که از این راهها و جادههای دیگر مبادله می‌شد، خود به چنگ می‌آوردند و این امر سبب شد که زمینداران بزرگ دودمان اشکانی نه تنها به شکل مالک زمین، بلکه به شکل بازرگانان بزرگی درآیند که صدها و هزاران پیشه‌ور در اختیار خود داشتند.

گردآورنده گمان دارد که بسیاری از منازعات میان ایران و روم - خواه عصر اشکانی و خواه ساسانی - بخاطر نظارت بر راههای بازرگانی ترانزیتی بود نه حرص و آزاری.

در دوره ساسانی، نیز راه ترانزیت برای گذردادن کالاهای بازرگانی منبع درآمد بزرگی بشمار می‌رفت. اسناد کهن حاکی است که زورمندان شهرستانها و تیولداران در مرزها از کالاهای بازرگانی که به کشور درمی‌آمده یا از آن بیرون می‌رفته مالیات هنگفتی وصول می‌کردند و نیز از کالاهایی که از برخی شاهراههای بزرگ می‌گذرانیده‌اند، در جاهایی که آنجاها را باژ (باچ) گاه می‌گفته‌اند پولی فراوان می‌گرفته‌اند^۱. گذشته از آن، کاروان‌های بازرگانی به‌راه می‌انداختند و برای حفاظت آنان نگهبانان مسلحی می‌گماردند. دولت ساسانی، انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که مهمترین آنها ابریشم خام بود. که از چین وارد می‌شد و مخصوصاً در کارگاههای سوری - فنیقی آنرا

۱- ثعالبی: غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ص ۶۸۰ (چاپ اروپا، افست تهران).

به‌کار می‌بردند . . . بانک‌ها چیز در موارد کمی محصول و یا موقع پرداخت مالیات وارد عمل نمی‌شدند. مع‌هذا این امر مانع از آن نبود که دولت بیش از پیش در عمل به‌مؤسسات اعتباری ابراز علاقه کند و نظارت خویش را بر آنها بطوری منظم ادامه دهد . . .

دولت با انحصار خویش، تولیدکننده بشمار می‌آمد و دارای کارگاه‌هایی بود. وی قدرت خود را حتی در بعض صنایع خصوصی، صناعی که مستقیماً مورد توجه دربار، قشون و ادارات بود بسط داد و در نتیجه قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرد و نظم (به سود خویش) ایجاد نمود.^۱ در روزگار اسلامی بسیاری از زمامداران و امیرای زمیندار علاوه بر در دست داشتن روستاهای اطراف شهر به عنوان اقطاع یا تیول، از جمله صاحبان صنایع کارگاهی هم بودند و سرمایه خود را در بخش تجارت به جریان می‌انداختند و چه بسا با شرکت‌های تجاری و بازرگانان عمده فروش ارتباط داشتند. محمد بن مسافر (پادشاه دیلم، در قلعه سمیران) که املاک و اراضی وسیعی در تملک داشت از طریق سرمایه‌گذاری در بخش تولیدی صنایع یدی عواید سرشار کسب می‌کرد. وی صدها بلکه هزارها صنعتگر را با تهدید و تطمیع و زور و حيله به بندگی درآورد و در کارگاه‌های درون قلعه از ایشان بهره‌کشید. به گفته یاقوت حموی نامبرده روستازادگان خود را نیز به کارهای صنعتی وادار می‌کرد و فرزندانش صنعتکاران او را که بالغ بر ۵۰۰۰ نفر بود آزاد ساختند.

در خلافت عباسی، بخشی از صنعتکاران و افزارمندان در کارگاه‌هایی دولتی پارچه‌بافی و رخت‌دوزی و هنرهای وابسته به آنها مشغول کار بودند و محصولاتی که تولید می‌کردند در اختیار دولت و مقامات حکومتی گذاشته می‌شد و خود آنان در قبال دسترنجشان فقط اجرت نازلی می‌گرفتند. کارگاه‌های مزبور را «بیت الطراز» و اختصاراً «طراز» می‌نامیدند که به فارسی

۱- گیرشمن، ایران پیش از اسلام.

آنها را «ترازکده» و «تراز» خوانده‌اند. کسی را که عهده‌دار ترازکده بود و از سوی دولت گمارده می‌شد صاحب‌الطراز (خدایگان و سالار تراز) می‌خواندند. «و او باید در امور صنعتگران و ابزار کار و بافندگان و پرداخت جیره و مزد آنان و تسهیل ابزار کار و بهتر کردن کارهای ایشان نظارت کند». ^۱ جغرافی‌نویسان مسلمان چون ابن‌حوقل، استخری و دیگران شهرهای بسیاری را که ترازکده دولتی داشته‌اند نام برده‌اند، از آنجمله: «ازشینیز و گناوه و توز پازچه‌های کتانی بدست می‌آید و در هر یک از شهرها بجز کازرون ترازکده‌هایی از آن سلطان هست». ^۲

«از شوشتر دیبایی فرادست آید که به همه جا برده می‌شود. در این شهر برای امیر عراق ترازکده‌ای هست که کارداری دارد و هر چه امیر خواست برایش می‌بافند. در شوش ترازکده‌ای از آن سلطان هست». ^۳

«پوشاک و گسترک‌های جهرمی که در آنجا و جاهای دیگر می‌بافند و به جهرم منسوب است شهرت بسیار دارد. در جهرم سلطان ترازکده‌ای دارد که سالاری بر آن گماشته است». ^۴

«در گندگان شارستان دشت بارین، ترازکده‌ای از آن سلطان هست». ^۵

«سلطان ترازکده‌ای در بم داشته که با مرگ وی از میان رفته است». ^۶

اشراف روحانی و فرمانروایان فتودال علاوه بر فعالیت در بخش صنایع کارگاهی از شرکت‌های بازرگانی هم سود فراوان می‌جستند. اعضای شرکت‌های بزرگ بازرگانی یا اورتاق‌ها^۷ - غالباً نماینده خانها و شاهزادگان و شاهزاده

۱- مقدمه ابن‌خلدون، ص ۲۶۷، چاپ مصر.

۲ و ۳- استخری، ص ۱۹۲ و ۶۴، ابن‌حوقل، ص ۲۳۱.

۴ و ۵- ابن‌حوقل، صفحات ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۷۱.

۷- ارتاق، به ترکی قدیم یعنی «سهمدار» یا «شریک».

خانمها و امیران بزرگ فئودال بودند. روحانیون فئودال اختیار عواید بسیاری از کارگاههای صنعتی و دکانها و راسته‌های بازارها و کاروانسراها را در دست می‌داشتند و بدون اینکه نظارتی در اعمال آنان به عمل آید مردم را غارت می‌کردند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله که فئودالی بزرگ و مالک املاک و مستغلات فوق‌العاده‌ای بود کاروانهای عظیم بازرگانی به‌راه می‌انداخت و مثل خانان مغول از بردگان افزارمند بهره‌کشی می‌کرد.

خواجه احرار شیخ بزرگ سلسله نقشبندیه (۸۰۶ تا ۸۹۶ هـ) که در خدمت ایلغارگران و غارتگران تیموری رفیق دزد و شریک قافله بود خود علاوه بر دارا بودن املاک و اراضی و مزارع و مستغلات و گله‌ها و رمه‌های بسیار و دیگر تملکات منقول و غیرمنقول به‌شمار^۱ بازرگانی ترانزیتی کاروانی طریق مرو - بخارا - سمرقند را در دست گرفته قصرهای خود را از پول مسکوک و سرمایه‌های بازرگانی انباشته بود.

در میان دانشمندان و تاریخ‌شناسان گویا ابن خلدون نخستین کسی است که این مشخصه و پدیده^۲ خاص را به بررسی و تحلیل درآورد و از موضع عینیت علمی به‌زمینداری - سوداگر (اشرافیت فئودال - بازرگان) و اتحاد

و ارتباط تجار عمده فروش و قشرهای در دست دارنده^۳ قدرت تاخته است. به نظر ابن خلدون از «سخت‌ترین ستمگریها و بزرگترین آنها از لحاظ فساد اجتماع» اینست که سلطان و مالکان زمیندار تجارتخانه و نمایندگی‌های بازرگانی تأسیس کنند و با رعایای خویش به تجارت دست زنند «گاهی هم کارگروهی از امیران و خداوندان نفوذ که به بازرگانی می‌پردازند به آنجا می‌کشند که کالاها و محصولات شهر خود را (یعنی فروشندگانی که آنها را از خارج به شهر می‌آورند) به بهای ارزان می‌خرند و به دلخواه خود هر نرخ

۱- علی بن حسین واعظ کاشفی، رشحات عین الحیات، ص ۳۲۷-۳۲۸،
این شیخ صوفی مثل رجال صوفی که خود را اهل آخرت خالص (۰) می‌دانند!
فقط ۱۳۰۰ ملک متصرفی شخصی داشته است.

را که دلشان بخواهد برای آنها تعیین می‌کنند. و سپس کالاهای را در همان وقت به رعایای زیر دست خود بازهم مطابق نرخ‌هایی که خودشان تعیین می‌کنند می‌فروشند. این شیوه از روش نخستین به درجات ظالمانه‌تر است و زودتر مایهٔ تبه‌حالی و پریشان‌حالی رعایا می‌شود.^۱ عکس قضیه نیز صادق است یعنی گاهی برخی از بازرگانان بزرگ که «پیشه» دائمی آنها بازرگانی است و به دربار راه دارند سلطان را بدین‌گونه مشاغل و سودها تحریک می‌کنند و او را در سهمی شریک خود می‌سازند تا در راه گردآوری ثروت از قدرت او استفاده کنند، و به سرعت هرچه بیشتر بر اموال خود بیفزایند.^۲ نتیجهٔ این مشارکت، همانا تباهی خراج‌ستانی و خانه‌خرابی رعایا و انحطاط اقتصاد عمومی کشور است.

گویا ابن‌خلدون دریافت کرده بود که در جامعه‌های بسته و یا نیمه‌بسته فئودالی، سرمایه‌گذاری و دخالت زورمندان و سلاطین در رشتهٔ صنعت و تجارت و به دربار راه یافتن تجار عمده مانعی بزرگ بر سر راه رشد اقتصاد بالنده و تکامل تضادهای درونی جامعه است. هفت قرن بعد از ابن‌خلدون در «تاریخ ایران» نوشتهٔ تنی چند از محققان شوروی چنین آمده است:

«فئودالها... با شرکت‌های بزرگ بازرگانی و تجار عمده‌فروشی که به تجارت خارجی و ترانزیتی مشغول بودند ارتباط داشتند و بخشی از عواید حاصله از مال‌الاجاره املاک را به شرکت‌های بزرگ تجاری می‌سپردند و اینان سهم سود ایشان را به صورت کالا و بیشتر بصورت منسوجات می‌پرداختند. اینگونه نزدیکی بعضی از دستجات فئودال با تجار بزرگ یک پدیدهٔ خاص تاریخ ایران و بسیاری از کشورهای مجاور آن در مشرق‌زمین بوده است.

بدین سبب در اینجا، برخلاف آنچه در دوران قرون وسطی در اروپای غربی جریان داشته تجار بزرگ قطب مخالف فئودالها نبوده و با

۱- مقدمهٔ ابن‌خلدون، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، ج ۱، ص ۵۴۴.

۲- منبع اخیرالذکر.

ایشان مبارزه نمی‌کردند. برعکس به اتفاق فئودالها علیه نهضت پیشه‌وران و بینوایان شهری به‌پیکار می‌پرداختند . . .^۱ احتمالاً یک علت همزیستی سوداگران و ملکداران و دوام دیرنده آن‌را باید در «محدودیت اقتصاد بورژوایی» جستجو کرد و این وضع نیز، در درجه نخست معلول یورشگری و چیرگی اقوام خارجی است. چنانکه در پیش یاد کردیم به سبب هجومهای خارجی بخشی از شهرها و روستاها فرو می‌خفتند و مردم بسیاری از روستایی و پیشه‌ور و سوداگر نابود می‌شدند، در نتیجه سیر تکامل اقتصاد عمومی کشور و از آنجمله سیر تکامل تجارت و تکامل صنعتی که وابسته آن است، مکرراً دچار گسستگی و شکستگی گردید و حتی گاهی به عقب رانده شد.

این عامل و تسلط مقامات فئودالی و مهاجمان خارجی بر شهرها و راههای تجارتی و بازبودن مرزهای طبقه‌ای ملکداران (به سبب سستی و ناستواری آنان) و امکان فرازجویی (تحرك) برای سوداگران دست بدست داده‌اند و از پدید گشت «طبقه متشکل مقتدر» سوداگران جلوگیری بعمل آوردند. و در نتیجه سوداگران به جای درافتادن با زمره‌های کهن درصدد جلب حمایت آنان برآمدند و راه همزیستی و همکاری را برگزیدند و از این رهگذر برای حفظ امتیازات و گسترش فعالیت خود کوشیدند.

پیش از پایان مقال باید گفت که برخی از متفکران و جامعه‌شناسان غربی معتقدند که بورژوازی — که در مقطعی از تاریخ — عامل رشد اقتصادی اروپا بوده در جاهای دیگر دنیا وجود پیدا نکرده است، «از نظر تاریخی، بورژوازی — مختص — اروپاست و ممالکی که امروزه عقب مانده خوانده می‌شوند جوامعی هستند که فاقد طبقه بورژوا هستند»^۲ و گسترش رقابت بین دو طبقه فئودال و بورژوا یکی از ویژگی‌های خاص جوامع اروپایی است.^۳

۱- تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۷۷-۲۷۶.

۲ و ۳- ایولاکوست، جهان‌بینی ابن‌خلدون، ص ۸ و ۱۵۵.

همانگونه - که برهمگان روشن است - بورژوازی انگل جوامع عقب - نگاهداشته شده و بورژوازی «بخش پیشرفته» سرمایه‌داری»^۱ در نکات بسیار با یکدیگر تفاوت دارند ولی انکار وجود چنین طبقه‌ای مغلطه‌ای خطرناک است. البته شکی نیست که طبقه‌های اجتماعی ایران برخلاف طبقه‌های اجتماعی اروپا، دارای مختصات و مرزهای قاطعی نشدند و از یکدیگر فاصله نگرفتند، بلکه با یکدیگر درآمیختند بطوری که تضاد خصمانه زمینداران و سوداگران اروپا در ایران نظیری نیافته است.

۱- اصطلاح پل باران و پل سویی در کتاب مشهور Monopoly Capital نامبردگان جوامع عقب نگاهداشته شده را نیز «بخش پسمانده» سرمایه‌داری جهانی» می‌دانند و ضرورت مطالعه «تأثیرات متقابل دیالکتیکی» این دو بخش را مورد تأکید اکید قرار می‌دهند.

بسط بردگی در متن و بطن نظام مسلط

بسط نیرومند بقایای بردگی در شرایط فئودالیسم و به عبارت دقیقتر، دوام و تجدید روابط برده‌داری در درون مناسبات عمده و نظام اقطاعی یکی از علل تنزل تاریخی و پسرفت اقتصادی جامعه ایرانی بشمار می‌آید. درحالی‌که در جامعه‌های فئودالی غرب بنده‌داری به‌زودی از میان رفته بود و صاحبان اراضی به‌بقایای بردگان، زمین داده و درواقع آنان را بصورت روستائیان مقید به‌زمین درآورده بودند، در ایران و بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا تا مدت مدیدی بردگان را در تولیدات یعنی در زراعت و حرف و صنایع و دامداری صحرانشینان به‌کار واداشتند.

کار بندگان در عهد اشکانیان:

برخی از پژوهندگان از جمله تنی چند از مورخان شوروی چون پیگولوسکیا، دیاکونف و دیگران مدعی هستند که مناسبات تولیدی حاکم در جامعه ایران اشکانی منطبق با «اسکلاواژ» اروپاست، یعنی نیروی عظیم تولید با کار و کوشش بندگان می‌گشت و طبقه بهره‌کش و اعضای گروه‌های حاکم را برده‌داران تشکیل می‌دادند. گرچه بردگی در جامعه طبقاتی اشکانی بسطی فراوان و جایی مهم

داشته‌ولی با همه اینها پدیده جنبی بوده و نمی‌توان آنرا مشخص اصلی نظام اجتماعی دانست. اصطلاح کلی برده در ایران همان اصطلاح «بندک» است ولی اصطلاحات دیگری هم چون «آنشهریک» و «ریسک» نیز وجود داشته‌است. بردگان کارهای گوناگون انجام می‌دادند. از وجود «ریسک» و «بندک» بیشتر در خانه‌داری و در معادن پادشاه و امور متعلق به معابد بهره می‌بردند و بخش اعظم آنشهریکان یا بندگان بیگانه در املاک خصوصی «دستکردها» به‌کار مشغول بودند.

آنشهریکان آزادی نسبی به‌میزان یک‌دهم یا یک‌چهارم داشتند و به نسبت آزادی خویش می‌توانستند از حاصل کار و زحمت خویش بهره‌ور شوند. همچنین می‌توانستند این حق خود را به‌اخلاقی که پس از حصول آزادی نسبی ایشان زاده می‌شدند واگذارکنند. برده‌هایی که در «دستکرد»ها به‌کار اشتغال داشتند یک‌نوع ابزار و ادوات این ملک به‌شمار می‌آمدند و همراه «دستکرد»ها فروخته می‌شدند. دستکردها از لحاظ اندازه متفاوت بودند، بعضی کوچک بودند، بطوریکه یک یا دو برده در آنجا کار می‌کردند و برخی وسیع و بزرگ. بطوریکه شمار برده‌ها به‌پانصد هم بالغ می‌شد.

کار بندگان در زمان ساسانیان:

درفهرست رسمی زمره‌های جامعه ساسانی از بندگان (بندک) سخنی نیست ولی در آن هنگام در شهر و ده در صنعت و فلاح بندگان بسیار مشغول کار بودند که به دو گروه اساسی تقسیم می‌شدند: ایران‌شهریکان یا بندگان ایرانی و آنشهریکان یا بندگان خارجی که اکثریت عددی متعلق بدینان بود.

مجموعه قوانین ساسانیان به‌نام «ماتیگان هزارداتستان» درباره برده‌ها و نقش آنان در اجتماع و وضع حقوقی آنها اطلاعات مهم و سودمندی می‌دهد: بندگان را در معرض خرید و فروش قرار می‌دادند و حتی قیمت یک برده پانصد درهم تعیین شده بود. آنها را هدیه می‌دادند، وقف معابد

می نمودند، گرو می گذاشتند، و در صورت ارتکاب بعضی از جرایم افراد را به بردگی می گماشتند. مواردی هم وجود دارد که سکنه یک شهر یا سرزمینی موقع تصرف به برده مبدل می شدند ولی آنچه در این مجموعه واجد اهمیت است اینست که از کار بردگان در کشاورزی استفاده می شد و کشتزارها را همراه با برده می فروختند.

کار بندگان در روزگار اسلامی:

غلبه عرب و اسلام تحوّل کیفی، و غالباً در سمت مثبت، در جامعه ایران، که در چارچوب رژیم کاست و شیوه های تفوکراتیک و اریستوکراتیک شاهان و اشراف ساسانی منجمد شده بود، ایجاد کرد و انرژی خلاق مادی و معنوی مردم را تا حدود زیادی آزاد ساخت مخصوصاً در وضع زندگی تولیدکنندگان شهری بهبود و پیشرفتی پدید آورد و شرایط ذهنی ترقی مادی را فراهم نمود.

ولی با همه اینها در جهت امحای شیوه بردگی اقدام جدی و اساسی به عمل نیامد و رژیم موحش و ظلمانی بردگی به شکل جنبی و فرعی کماکان بسط خود را در متن و بطن نظام مسلط پیموده است. هنگامی که اسلام در قید و قالب تعلقات طبقاتی و دودمانی و خانوادگی فرو افتاد، و هنگامی که ضربه کاری و نیرومندی به رژیم اجتماعی و سیستم حکومت اسلامی وارد آمد، و هنگامی که خداوندان جامعه به شیوه مالوف خود، قرآن را دام تزویر کردند، بردگی امری طبیعی و اسلامی انگاشته شد و با آغوش باز پذیرفته گردید. در خلافت عثمان، اشراف نورسیده و بخشی از سران پیشین قبایل بر اثر جنگها هزاران بلکه دهها هزار نفر برده بدست آوردند و در کشاورزی و شبانی و باغبانی و حرف از ایشان بهره کشیدند. «بردگان را در شهرهای عربی و در تمام نقاطی که مسلمانان فتح کرده بودند به کارگماردند»^۱.

۱- دکتر طه حسین، الفتنة الكبرى، ج ۱، عثمان، چاپ مصر، ص ۱۰۶.

«دو بدوش طبقه ملاک، بندگان می بردند که رشته حیات صاحبان خود را در دست داشتند و چرخ زندگانی ایشان با همه هوسرانی و کاهلی و تن آسایی که در آن بود بدست آنان می گردید.»^۱

در دوره امویان استفاده از کار بردگان بطور محسوسی افزایش یافت. معاویه که به گفته خودش «نخستین ملک اسلام» است تنها در یک منطقه به وضعی بیرحمانه از چهار هزار برده بهره کشی می کرد و سالیانه در نتیجه رنج ایشان ۱۵۰ هزار شتر بار خرما و ۱۰ هزار کیسه غله بدست می آورد. جنگ واسارت منبع اصلی برده داری شمرده می شد و بندگان هم که در بازارهای برده فروشی در معرض خرید و فروش قرار می گرفتند، در نتیجه جنگها و دستبردها و حملات غارتگرانه به بندگی درآمده بودند، از این رو هرچه فتوحات امویان بیشتر می گردید بر شمار بردگان افزوده می گشت.

برای مثال موسی بن نصیر در جنگهای افریقا سیصد هزار اسیر گرفت و بر طبق قانون مالیات رژیم اموی خمس آنرا که شصت هزار برده بود برای شاه (خلیفه) وقت فرستاد^۲ این بندگان سیاه، بیشتر در منطقه عراق در امور آبیاری و کشاورزی به کارگمارده شدند و سبانه بهره کشی می شدند. با تشدید بهره کشی و افزایش تعداد بردگان مبارزه آنها برای آزادی نیز شدت می یافت. در اواخر سال ۷۰ هجری بندگان سیاه پوست در اطراف بصره سر به طغیان برداشتند و محصول خواجهگان و اربابان را بازداشت کردند و این قیام چند سال طول کشید تا خالد بن عبدالله والی بصره شد و لشکری به سرکوبی ایشان گسیل داشت و سران ایشان را اسیر کرده، به دار آویخت. به سال ۷۵ هجری که سرداران عرب بصره به سالاری ابن الجارود به سبب کمی مواجب بر حجاج شوریدند زنگیان از این فرصت استفاده کرده بر عصیان خویش افزودند و انبوه ایشان در فرات گرد آمدند و کسی را به نام رباح ملقب به

۱- دکتر طه حسین، الفتنه الکبری، ج ۱، عثمان، چاپ مصر، ص ۱۰۵.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۵۹، چاپ ۱۳۰۱ هـ.

«شیرزنگی» به خود امیر کرده شورش آغاز کردند. و چون حجاج شورش ابن-الجارود را در سیل خون شست به رئیس شهربانی (شرطه) خود در بصره، زیاد بن عمرو دستور داد تا سپاهی به جنگ ایشان فرستد. زیاد، لشگری به سرداری فرزند خویش حفص به سوی آنان گسیل داشت، لشکر حفص بر اثر مقاومت شدید زنگیان شکست خورد ولی زنگیان از این پیروزی استفاده ننمودند تا زیاد با لشکر دیگری برایشان بتاخت و آنانرا شکست داد و سران جنبش را تار و مار کرد. از آنچه گذشت، به خوبی برمی آید که بردگان قیام کننده برنامه مشخص و روشنی نداشتند و تنها روزگار تحمل ناپذیر و نفرت از مظالم اربابان، انگیزه و راهبرشان بود.

به هر حال، این بندگان همچون بندگان تولیدی و خانگی و سرایی خراسان در برانداختن یوغ امویان و پیروزی عباسیان سهمی داشته اند. ولی پیروزی عباسیان به معنی تحکیم نظامات فئودالی و زمینداری کلان بود. بندگان همچون سایر رنجبران و تهیدستان نه تنها از حقوق انسانی و اجتماعی چیزی بدست نیاوردند، بلکه شرایط زندگی و کارشان در دوران متقدم خلافت توانفرساتر شد. کار بردگان به نحو قابل ملاحظه ای وسعت یافت و تعداد آنها رو به فزونی نهاد. دهها هزار اسیر جنگی که خلفاء و امرا با خود آورده بودند، به برده مبدل شدند و دوشادوش بندگان زنگی و دیگر بندگان برای خلافت و مؤسسات خصوصی کار می کردند.

بخشی از این بندگان، کارگران «شورجیین» بودند، معنی «شورجیین» به گفته مرحوم عباس خلیلی «شیره کش خانه است که در آن زمان کارخانه برای روغن گیری و شیره گیری از خرما بسیار مهم بود و روغن برای چراغ و غیره می گرفتند. مالکین شیره کش خانه بندگان را به کار وامی داشتند و مزدشان را می گرفتند، غذای بندگان شیره کش خانه و بردگان دیگر غالباً عبارت بود از مستی آرد یا بلغوری با قدری خرما».

مردمی که در چنین وضع ناگواری زندگی می کنند و اسیر وجوه گوناگون فشار (فشار بدنی: کتک، شکنجه و فشار روانی: تقبیح، تحقیر... و فشار

اقتصادی: محرومیت مالی) هستند همیشه منتظر فرصتی اند تا به مبارزه علیه عوامل به وجود آورنده فشار برخیزند و خود را از فلاکت رهایی بخشند . هنگامی که روزگار رونق و نیرومندی خلافت عباسیان پایان یافت و هنگامی که هوشمندان دلسوز آزمان به بیدارگری برخاستند، این فرصت بردگان زنگی را دست داد، و مقارن عهد خلیفه مهتدی، به همدستی بندگان سفید پوست موسوم به فراتی و قرماطی و نوی قیام نیرومند و بنیاد کنی راه انداختند و خواب از چشمان صاحبان امتیازات اجتماعی ربودند .

نام و شخصیت سالار قیام زنگیان :

قیام در تحت ریاست علی بن محمد علوی - از نوادگان شهید کربلا - وقوع یافت. علی بن محمد که بعدها صاحب الزنج (زنگی یار، دوست و رفیق زنگی) لقب گرفت. در خاندان علوی خود با روح شیعیگری و دشمنی با خاندان عباسی بارآمد و احساس ستاندن انتقام شهیدان خاندان علوی در او قوی بود و خود جوانی بود متفکر، درس خوانده و دارای طبع شعر، «به کودکان نحو و خط تعلیم می داد، زبانی گرم و سخنگو داشت، شعر می - سرود و اشعارش به دلها می نشست .»^۱

گفتنی است گرچه اجداد علی بن محمد از اعراب بوده اند ولی خود وی و پدرش و پدر بزرگش زاده و پرورده خاک ایران و از مردم مضافات ری بوده اند.^۲

روشنفکران ایرانی و قیام زنگیان :

عده ای از روشنفکران ملی و مترقی ایران که به مذهب شیعه گروش

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۸۹، چاپ بیروت، «او مردی عاقل و فاضل و بلیغ و شاعر فایق بود» (تجارب السلف، ص ۱۸۹) .

۲- طبری، ج ۷ .

و دلبستگی داشتند در توانبخشی و سازمان دهی نهضت زنگیان نقش مهمی ایفا کرده‌اند از آن جمله‌اند: بهبود و محمد بن حسن بن سهل شیمله .
بهبود که یکی از سالاران مشهور زنگ بشمار می‌رفت مردی شجاع ،
بی‌باک و دارای روح مخالف بادستگاه زور بود و بارها به سپاه «موفق» شکست
وارد کرد . ابن اشیر می‌گوید :

«وی بسیار حمله و نبرد می‌کرد و کشتی‌های جنگی (سمیریات) را
می‌کشید و بر آنها پرچمهای موفق را می‌افراشت که سپاه موفق را فریب دهد
چون دشمن را نتوان می‌دید او را با مال بسیار می‌ربود . ابوالعباس (پسر
موفق که بعداً خلیفه شد و معتضد لقب گرفت) در برخی نبردها با او مقابله
کرد . او پس از نزدیک شدن به هلاک‌گریخت ، پس از آن روزی یکی از کشتیهای
ابوالعباس را دید که حامل یاران جنگجوی او بود ، آنها را به امید پیروزی قصد
کرد و خواست آنها را برباید که یکی از غلامان ابوالعباس او را با نیزه طعنه زد ،
نیزه به شکم او فرو رفت و او در آب افتاد ، یارانش او را نجات دادند و بردند
و پیش از آنکه به سپاه آن پلید (ابن اشیر بارها علی بن محمد رهبر زنگیان
را پلید و دشمن خدا خوانده است!) برسد هلاک شد (۲۶۸ هجری) . خداوند
مسلمین را از شر او آسوده نمود . قتل او یکی از بزرگترین پیروزی‌ها بشمار
می‌رفت . فاجعه‌ای او برای آن پلید ، ناگوار و شدید بود ، هواداران و سر-
سپردگان او سخت بنالیدند و پریشان شدند ، چون موفق خبر قتل او را شنید
غلام قاتل را نزد خود خواند و خلعت و طوق (نشان آن زمان) داد و بر
موجب او افزود . تمام آنهایی که در آن کشتی بودند مانند آن غلام مشمول
انعام و احسان گردیدند . »^۱

محمد بن حسن بن سهل برادر زادهٔ فضل بن سهل ذولریاستین

بود. یاقوت حموی گزارش زندگیش را در معجم الادباء آورده است.^۱ وی مردی نقاد، سلحشور و اندیشمند بود و با فساد اخلاق سیاسی طبقه حاکم سرپیکار داشت، کتابی در تاریخ نهضت زنگیان و نهضت قرمطیان نگاشته است.^۲ وطبری بیشتر داستانهای نهضت زنگیان را از گفته وی آورده است. طبری از گفته خود او آرد که: در سال ۲۶۲ در اهواز زیر نظر علی بن آبان فرماندار زنگی کار می کردم.^۳ و نیز طبری چگونگی توطئه او را با محمد بن سمان (منشی رهبر زنگیان) آورده است.^۴ ولی درباره نجات وی از مرگ پس از شکست نهضت خبری نداریم و شاید همدست او (محمد بن سمان) که پیش از وی خیانت کرد و به دشمن پیوست او را نجات داده باشد. بهر حال او در کتاب «اخبار صاحب الزنج» که مدرک کار طبريست خود را مخالف زنگیان قلمداد کرده گوید ناچار از همکاری با ایشان بودم.^۵ ولی این سخن وی درست نیست و به قول شیعه «تقیّه» کرده، چه پس از شکست نهضت نیز فعالیت ضد دولتی داشته و عاقبت در اثر توطئه ای که علیه معتضد عباسی کرده بود و پس از بازرسی خانه اش لیست مخالفین از آنجا بیرون آمد، به دستور خلیفه زنده زنده روی آتش کبابش کردند.^۶

مجلس مشورتی یا ستاد جنبش زنگیان:

غیر از سالار قیام زنگیان (علی بن محمد) شش تن دیگر به نام علی، پسر آبان مله‌بی، و یحیی، پسر محمد، و محمد، پسر سلم، و سلیمان، پسر جامع زنگی، و مشرق و رفیق دستگاه رهبری جنبش را اداره می کردند. ایشان از سران جنبش زنگی بودند و به جای دستوران و زیران و معاونین

۱ و ۶- معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲، ۳۱۳، چاپ اهر، ۱۳۰۰.

۳ و ۴ و ۵- طبری، ج ۸، ص ۳۱ و ۱۱۱.

رهبر بزرگ بشمار می‌رفتند. طبری و ابن‌اثیر اینان را «اصحاب‌السته» نامیده‌اند.

در مجالس مشورتی غیر از این شش تن که به‌جای قوه مجریه بودند اشخاص دیگر نیز شرکت می‌جستند. طبری در یکجا یکی از شرکت‌کنندگان در مجلس را به‌نام یعقوب ملقب به جربان یاد کرده است.^۱

یکی از نمونه‌های کار تبلیغی رهبر زنگیان:

طبری و ابن‌اثیر یکی از نمونه‌های کار تبلیغی رهبر زنگیان را نقل کرده می‌نویسند:

«ریحان غلام گوید: من از طرف مالک و مولای خود وکیل بودم که آمد برای سایر بندگان و کارگران شورجیین ببرم ناگاه یاران صاحب‌الزنج به‌من خوردند و مرا نزد او بردند و گفتند به‌خلاف او سلام ده! من سلام دادم، صاحب‌الزنج اخبار و حوادث بصره را از من پرسید. اظهار بی‌اطلاعی کردم دربارهٔ بندگان که در شیره‌کش‌خانه‌ها کار می‌کردند و زندگی سخت آنها پرسش‌پوی جویی کرد. من هرچه می‌دانستم گفتم او مرا به‌مرام و عقیده خود دعوت نمود. من اجابت و قبول کردم، به‌من گفت: تاب‌توانی بعضی از بندگان را روشن کن و با خود نزد من بیار. آنگاه مرا سوگند داد پنهان کاری‌کنم و جای او به‌کسی نشان ندهم و خود نزد او باز بیایم و مطیع باشم سپس آزاد کرد، من هم روز بعد بازگشتم و دیدم که عده‌ای از بندگان شیره‌کش‌خانه نزد او هستند!»^۲

طرح نقشه و آغاز جنبش:

در رمضان سال ۲۵۵ هجری رهبر زنگیان و شش تن دیگر (اصحاب

۱- طبری، ج ۷، ص ۵۴۵-۵۵۲.

۲- طبری، ج ۷، ص ۵۵۶، چاپ مصر، ۱۹۳۷ میلادی، ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۷۳.

السته) در کاخی به نام « قصر قریشی » در سرزمینی به نام « برنخل » در اطراف بصره گرد آمدند و تشکیل جلسه دادند و روز چهارشنبه ۲۶ رمضان ۲۵۵ را برای آغاز جنبش تعیین نمودند.^۱ و سحرگاه روز شنبه ۲۸ همان ماه نخستین پرچم خود را که با رنگ سرخ و سبز نام رهبر خود و آیتی از قرآن مجید به روی آن نوشته بودند برافراشتند.^۲

رفیق یکی از سران ششگانه به شهر بصره می‌رفت و با سران بردگان تماس می‌گرفت و شیل که از بردگان (دباسیان) بود در این هنگام بدو گراییده ، به جنبش پیوست .

گردآوری نیرو:

طبری گوید :

۱- با مداد شنبه ۵۰ تن از بردگان شورگی که بندگی عطار نام می‌کردند به جنبش پیوسته ، کارگزار را دست‌بسته آوردند .
۲- سپس به زمینهای سنایی درآمده ، پانصد تن را آزاد و کارگزار او را با دست‌بسته بردند « ابوحدید » از میان این بردگان بیرون آمده‌است .
۳- سپس به منطقه سیرافی رفته ، یکصد و پنجاه برده^۳ او را آزاد ساختند .

۴- و سپس به سرزمین ابن عطا رفته ، ۸۰ برده را که راشد مغربی و راشد قرمطی در میان ایشان بودند ، آزاد ساختند .

۵- سپس به سرزمین اسماعیل درآمدند و همچنین از دیه‌ی به‌دیه^۴ دیگر می‌رفتند تا سپاه بزرگی از سپاه‌پوستان فراهم آوردند .

۶- زنگیان پس از برگزاری نماز عصر به طرف دجیل کاروان شتافتند و در آنجا کشتی‌های سماد را دیدند که با مدّ دریا به داخل نهر می‌رود ،

۱- طبری، ص ۱۴۴.

۲- طبری، ج ۷، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۳۱۵.

زنگیان سوار آنها شده از آب گذشتند از آنجا به نهر میمون رسیده در مسجدی که در کنار نهر بود موضع گرفتند و تا روز عید فطر اول شوال ۲۵۵ در آنجا به گردآوری نیرو اشتغال داشتند.

جشن عید فطر ۲۵۵:

۷- بامداد زنگیان برای برگزاری نماز عید گرد آمدند، پرچم خود را برافراشته و پس از نماز رهبر ایشان به سخنانی پرداخت. وی از وضع بد زندگی گذشته یاد کرد و برای بدست آوردن حقوق ایشان را به مبارزه دعوت کرد، سپس مترجمان، سخنرانیها را به زبانهای گوناگون ترجمه کردند.^۱

شورشیان زنگی به گروه بندی می پردازند:

۸- شورش تمام بخش سفلاي عراق و خوزستان را دربر گرفت. همه جا دسته های بردگان که در اردوگاههای کار اجباری کار می کردند دست از کار کشیده، ارباب یا وکیل او را به زنجیر کشیده و به طرف نهر بزرگ «ابوخصیب» سرازیر شدند، هنوز در دهه اول شوال ۲۵۵ بودند که فزونی و انبوهی زنگیان رهبر آنانرا وادار به گروه بندی نمود. مورخان در چند مورد از سازمان دادن و گروه بندی ارتش زنگی یاد کرده اند: از آنجمله در دوم شوال ۲۵۵ - در نهر «بور» رهبر دستور داد که هر کدام از سران زنگی که سبب آزادی زنگی یا گروهی از زنگیان شود و ایشان را به جنبش بپیوندد در ابواب جمعی او باقی ماند^۲ و برخی این سازمان بندی را پس از جنگ «خول» و حمله به طرف «قندل» نوشته اند.

اربابان می خواهند از راه مذاکره با رهبران، جنبش را فروشانند:
۹- در چند جا از تاریخ طبری و ابن اثیر برمی آید که اربابان چون

خود را اسیر پنجه خونین انقلاب توده‌های برده دیدند از راه حيله درآمده‌اند و با سران جنبش به مذاکره پرداخته‌اند.

— وقتی درآغاز کاربرندگان قیام کرده اربابان را کت بسته به نزد رهبر خود بردند ایشان حاضر شدند مالی گرد آورده بدو بدهند و بردگان خود را بازستانند^۱، در این وقت رهبر زنگی برآشفته و دستور داد هر یک از اربابان را پانصد تازیانه زدند.

— رمیس از طرف اربابان به وسیله شبل بر رهبر زنگی پیغام داده حاضر شدند برای هر سر برده پنج دینار بها و بدهند و همه را بگیرند.^۲
— نیز رمیس پس از حمله زنگیان بدیه جعفریه از او خواست در برابر هر برده پنج دینار گرفته از این کار دست بردارد.^۳ طبری گوید چون رهبر بزرگ از پیشنهاد رمیس آگاهی یافت سوگند یاد کرد که: شکم زن رمیس را بدرد و خانه‌اش را بسوزاند! . خواجگان و اربابان سودجو و خود پرست هنوز درک نمی‌کردند، این رهبر نیست که زنگیان را به جنبش درآورد، بلکه رنج و فشار است که ایشان را متحد و به مبارزه برانگیخته است.

قیام پانزده سال طول کشید:

برندگان زنگی که توده اصلی قیام را تشکیل می‌دادند (به قولی تعدادشان پانصد هزار بود)، پانزده سال سایه نکبت بار حکومت عباسی را از سر خود دور ساختند و همه خواجگان خود و بخشی از رجال خلافت را به شکنجه تمام هلاک کردند.^۴

«هرکس مالدار بود، نخست مال او بگیرتند و سپس او را بکشتند.»^۵
ولی سرانجام با همه مشقت و رنجها که تحمل نمودند و با دهها و شاید

۱ و ۲ — طبری، ج ۷، ص ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۲.

۴ — خواجه نظام الملک، سیرالملوک، به اهتمام هیودارک، تجارب السلف.

۵ — ابن اشیر، ج ۷، ص ۹۷.

صدها هزار کشته که دادند، در اثر عدم رهبری صحیح و نبودن نقشه منظم و تاکتیک درست و نداشتن هدف روشن، شکست خورده نارومار شدند. البته شکست نظامی این جنبش را نباید شکست قطعی ایده‌ئولوژی دانست، این جنبش در تشکیلات اجتماعی و مخصوصاً در حقوق و فقه مذهب تسنن (که در آن زمان مذهب طبقه حاکمه بود) نتایج بسیار بجا گذارده است، بطوریکه فتاوی علما و فقیهان اهل سنت راجع به حقوق بردگان و مالکیت ایشان که قبل از این جنبش و پس از آن ناسازگار بهای فراوان دارد اساساً دگرگون شده است. مع ذلک برده‌داری کاملاً معدوم نشد، بلکه در نواحی متعددی، بردگی بصورت شیوه فرعی زندگی محفوظ و باقی ماند. هنوز خلفا، امرای مالک و اشراف زمیندار بردگان بسیار داشتند که، نه تنها به کارهای غیرتولیدی می‌پرداختند و همچون خدمه خانه و حرم مورد استفاده قرار می‌گرفتند، بلکه در تولیدات نیز به کار گمارده می‌شدند: شروانشاه در پایان قرن دهم میلادی ۵ هزار برده و یا نیمه برده را در اراضی خود مستقر کرده و ادار به کشاورزیشان می‌کرد.^۱

محمد بن مسافر بنیادگزار سلسله سالاریان و صاحب قلعه سمیران در سرزمین دیلم (قرن دهم میلادی) ۵۰۰۰ نفر را به کمک فریب و از طریق عنف و تجاوز آشکار به بندگی درآورده در کارگاههای خویش به کار تولیدی وامی داشت.^۲ حتی قرمطیان که علیه تجمل پرستی و آزمندی قشرهای مسلط و برضد نابرابری اجتماع تبلیغ می‌کردند و مخالف وجود املاک خصوصی بزرگ بودند، بنده را از برای سود مادّیش برای اجتماع (ونه برای اشخاص) لازم می‌دانستند، فی‌المثل در لحسا — پایتخت قرامطه — هزاران برده در

۱- حدود العالم، با مقدمه بارتولد، و حواشی و تعلیقات مینورسکی، کابل

۱۳۴۲.

۲- سفرنامه ابودلف، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، چاپ تهران، ۱۳۴۲.

صفحه ۶۹.

امور تولیدی شرکت داشتند و در مزارع و باغ‌های واقع در واحه‌های مجاور به‌کشت اشتغال می‌ورزیدند. در این باره ناصر خسرو شاعر، حکیم و جهانگرد نامی مسلمان که اواسط قرن پنجم از لحسا دیدن کرد آگاهی‌های جالبی داده می‌نویسد: سلطان (حکومت و قدرت دولتی) را در آن وقت سی هزار بنده درم خریده‌زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی می‌کردند و از رعیت عشر چیزی نخواستند و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی بیش از مایه^۱ او طلب نکردندی و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند چندانکه کفاف او باشد مایه بدادندی که تا او اسباب و آلتی که در صنعت او به‌کار آید و به‌مراد خود ز ایشان که همان قدر سته بودی باز دادی و کسی از خداوندان ملک و آسیاب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی سلطان غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و آن ملک و آسیاب آبادان کردند.^۱

در پایان شاهنشاهی غزنوی و آغاز عصر دودمان سلجوقی متعاقب تکامل مالکیت فئودالی و سلسله مراتب فئودالی کار بردگان کم سودتر و غیر ضروری تر گشت و رفته رفته خود یا اخلافشان بصورت بنده^۲ حر و بعدها بصورت رعیت درآمدند و بردگی تولیدی در جامعه فئودالی ایران تقریباً طریق زوال سپرد و معدوم گشت. ولی بر اثر ایلغار و استیلای مغول بردگی به‌مثابه بقایای یک نظام کهن و منسوخ باردیگر رونقی شگرف یافت و خرید و فروش بنده یکی از رشته‌های مهم بازرگانی شد. «از کار بندگان در پیشه‌وری و کشاورزی استفاده می‌شد. در شخم زمین و باغبانی و امور آبیاری نیروی بنده نیروی رایگان بوده. نه تنها زمینداران و مالکان بزرگ بلکه سران ده نیز بندگان داشتند و از ایشان در شخم و شبانی دامها و کارهای باغبانی و غیره همچون نیروی کار رایگان استفاده می‌کردند... بخصوص صحرائشینان

۱- سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۱۴، به‌کوشش دکتر نادر وزین.

در دامداری از کار غلامان بسیار استفاده کردند.^۱

از مکاتبات رشیدی نیز پیداست که از کار بردگان به میزان وسیعی در اراضی زراعتی و در دامداری چادر نشینان و در تنظیم و تنسيق آبیاری بهره‌بری می‌شده است. رشیدالدین خود هزاران برده^۲ کشتکار و پیشه‌ور در اختیار داشته‌است و گذشته از غلامانی که طبق وصیت‌نامه^۳ وقف اماکن خیریه ربع رشیدی در تبریز کرده بود به فرزندان ذکور خویش غلام ۵۰۰ و اناث ۴۰۰ کنیز بخشید، در نامه‌ای که رشید الدین به مجدالدین فرزند خود نوشته، می‌گوید که ۱۰۰۰ بنده بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰ بنده جزو جمع باغ رشید آباد ثبت گردید. وی در نامه^۴ دیگری بنام فرزند خود جلال الدین حاکم روم می‌نویسد که در مجاورت ربع - رشیدی: «پنج قریه... احداث کرده‌ام و در هر قریه از آن قرایا نوعی از غلامان (مقصود از یک نژاد است) متوطن گردانیده‌ام تا به غرس و اشجار و حفر قنوت و انهار... قیام نمایند.»^۵

اشراف فئودال مغول و اشراف ایرانی‌نما (اشرافی که به خدمت فاتحان کمر بستند) از رنج بردگان صنعتگر نیز بهره‌کشی می‌کردند. وضع بردگان صنعتکار که در کارخانه‌های دولتی اسلحه و البسه و لوازم لشکریان را تهیه می‌کردند بسیار سخت بود، کارخانه‌ها ملک خزانه ایلخان یا شاهزادگان گوناگون بودند و صنعتکارانی که در این مؤسسات کار می‌کردند پشت در پشت برده شمرده می‌شدند.^۶

در شهرهای فئودالی بردگان در زمره تولیدکنندگان شهرها هستند که اختیار کالا و ابزار تولیدی و حتی اختیار جان خود را ندارند. ناگزیر از آن هستند نیاز فاتحان قدرتمند را برآورند و دستمایه و دست - ساخت خود را در اختیار آنان گذارند.

۱- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- همان کتاب، ص ۱۴۹.

۳- تاریخ ایران، نوشته پنج تن از محققان شوروی، ج ۲، ص ۳۹۷، ۳۷۹.

خلاصه در جامعه‌ای که دیری بار سوم فئودالی زیسته و دوران تعالی آن را پیموده است بردگان در کشاورزی و اقتصاد روستایی کشور نقش بزرگی دارند. ناچارند در اراضی و شبکه آبیاری بیگاری کنند و بی دریغ بهره دهند. معلوم است در چنین شرایطی کشاورزی و صنعت دستخوش بحران می‌گردد و مانعی جدی بر سر راه تکامل و پیشرفت نیروهای تولیدی روستا و شهر پدید می‌آورد.

فقدان شهرهای ممتاز و تسلط سلطانان بر اصناف و بازرگانان

شهرهای ممتاز یا شهرهای امتیازدار Privileged به نواحی و شهرهایی اطلاق می‌شود که در زمان قرون وسطی در راه آزاد شدن از وابستگی به سینورها و تحصیل خود مختاری کوشش کردند و به تدریج برای خود حقوق ویژه‌ای به دست آورده و به فرمان شاهان و امرای فئودال از مزایای معینی برخوردار بودند (قرن ۱۱ و ۱۰ م). این مناطق و شهرها که در دوران آن بورژوازی کم‌کم دارای اختیارات وسیعی می‌شد، رفته رفته بصورت پایگاه‌هایی علیه سیادت امرا و اشراف فئودال درآمد و در بسیاری از کشورهای اروپایی یکی از عوامل جدی تقویت مرکزیت دولتی و سلطنت مطلقه گردید (قرن ۱۵ و ۱۶). بورژوازی توانست در سایه این نظام نوین سیاسی، یعنی سلطنت مطلقه، مواضع اقتصادی خود را استوار کند و مهر خود را بر سیاست و فرهنگ جامعه بازند و به تدریج با بهره‌برداری از تعارضات درونی طبقه فئودال و مخصوصاً به کمک قاطعیت و روحی انقلابی رنجبران شهر و ده - که به خلاف بورژوازی انگیزه حق پرستانه داشتند - نظام فئودالی را سرنگون سازد و قدرت سیاسی را در دست گیرد. اما در ایران به سبب محدودیت صنعت و تجارت و فرودستی اصناف و بازرگانان و در نتیجه فقدان شهرهای آزاد و امتیازدار قشرهای بهم پیوسته و متشکل پیشهور و سوداگر که بتوانند به امید بهبود اجتماعی به دربارهای بزرگ دست اتحاد دهند و از آنان و امکانات آنان بر ضد زمره‌های کهن مدد گیرند، به وجود نیامدند.

در سراسر دوران فئودالیسم ایران، دربارهای بزرگ و فئودالهای بزرگ بر رغم همستیزی بر سر شکل مالکیت زمینداری و دارا بودن منافع متضاد اقتصادی و اجتماعی در اعمال سیاست مرتجعانه برضد گردانندگان اقتصاد شهرها وحدت نظر و اشتراک مساعی داشته‌اند.

شهر تحت سیطره سلطانان و خانان بزرگ دارای محیط مختنقی است و اصناف شهری که اسلاف بورژوازی بشماراند و قشرهای پیشرو و مرابین جامعه ایستای فئودالی‌اند و می‌بایست پائنه میدان تاریخ - آفرینی‌گذارند از استقلال و خودمختاری بی‌بهره‌اند.

به بیان دقیق‌تر، قشرهای فرودین و فرمانگذار هستند نه میانین و خودفرمان - برخلاف اروپا - که شهر تنها مرکز تسلط بازرگانان و اصناف (قشرهای میانین) است و لذا در آن محیطی نسبتاً آزاد حکمرواست و حتی شهرهایی دارای رژیم جمهوری دیده می‌شود و به این جهت می‌گفتند:

«هوای شهر آزاد می‌کند».^۲

اینک برای اینکه مسائلی که فوقاً مطرح شده است کاملاً روشن گردد موقعیت اجتماعی اصناف و سوداگران را در ادوار و مراحل گوناگون فئودالیسم مورد مطالعه قرار می‌دهیم و با دادن نمونه‌ها و آوردن امثله و شواهدی چگونگی رابطه آنها را با طبقات کهن مشخص می‌کنیم.

موقعیت اصناف و بازرگانان در جامعه ساسانی:

به تصریح نامه تنسر بازرگانان و کسبه و اصناف در جامعه ساسانی از سوی طبقات کهن اجتماعی (موبدان - بزرگان و زمینداران) در تنگنا بودند و از آزادیهای ناچیز در چهارچوب مهنه یا طبقه پست اجتماعی برخوردار

بودند. بزرگزادگان را از معاشرت و مصاحبت با مهنه برحذر می‌داشتند تا «اخلاق اجلاف را شعار» نسازند و «وقار ایشان پیش‌عامه» نرود و نیز ازدواج بامهنه‌را ممنوع می‌داشتند تا نژاد و نسل «خون‌بزرگی» و «آزادگی» پست و پلید نشود!

اگر بزرگی با یکی از مهنه ازدواج می‌کرد از میراث خاندان خود محروم می‌شد، خرید املاک بزرگزادگان برای مهنه ممنوع بود ولی مجاز بلکه مجبور بودند مالیات سرانه^۱ هنگفتی بپردازند که آنرا^۱ گزیت یسا سرگزیت می‌خواندند. از اصناف و بازرگانان، گذشته از مالیات سرانه، باج‌های گوناگون دیگری هم می‌گرفتند. از آنجمله هدیه و پیشکش‌های نوروز و مهرگان مانند یک باج همیشگی، به‌زور گرفته می‌شده است.^۲

موبدان و معبدآرایان هم، به‌عناوین مختلف بر لایه‌های نوین اجتماعی سخت می‌گرفتند و بر رنج و آزار و زجر و فشار ایشان می‌افزودند. اصولاً پیشه‌وران به سبب اعمال روزانه^۳ خویش و تصادم و اصطکاک دائم با قوانین و مقرراتی که در آئین زرتشت راجع به اجتناب از آلودن آتش و خاک و آب وجود داشت در نظر مزدیسنان به ویژه موبدان و روحانیون زرتشتی بی‌مبالات و حتی سست اعتقاد به‌نظر می‌آمدند. این‌گونه زورگوئی‌ها و کوچک-شماریها بود که راه را برای ورود و پیشرفت جنبش‌رهای بخش اسلام هموار کرده است.

موقعیت اصناف و بازرگانان در دوره اسلامی:

پس از آمدن اسلام بسیاری از موانع سیاسی، اجتماعی و دینی که در زمان ساسانیان در راه ترقی و پیشرفت اقتصاد شهری وجود داشت از میان برداشته شد، در نتیجه نقش اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی شهرها همواره

۱- نامه تنسر، ص ۱۹.

۲- کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱۴.

افزونتر می شد و اهمیت بیشتر می یافت، پیشه های نو به نو پدید آمد و شماره کسانی که به کار صنعت و ساختمان و اموری غیر از کشاورزی اشتغال داشتند، رو به افزایش نهاد و از این رهگذر شهرهای تازه بزرگ و کوچک پدید آمد. در شهرهای بزرگ که جنبه تجارتی داشت، کارگران محله جداگانه داشتند و در آن محله انواع و اقسام کارخانه های دستی وجود داشت، که مواد اولیه را تبدیل به کالاهای تجارتی می کرد، گفتنی است زندانیان برخی شهرها نیز در داخل زندانها دارای کارگاههایی بودند که محصولاتی تولید می کردند و به کشور و سرزمینهای دیگر فرستاده می شد از جمله زندانیان بخارا تنگ اسب می بافتند که در خود شهر و سراسر ماوراءالنهر و سایر کشورها شهرت بسزا داشته است. از حرفه ها، صنعت نساجی مقام رهبری را داشت. این صنعت به خصوص در قرون دوم و سوم و چهارم بطور محسوسی ترقی کرد و کارخانه های نخ تابی و رنگرزی و پارچه بافی، و کارگاههای درزیگری و قیطان بافی و تکه سازی و گلابتون دوزی و نقده و نوارسازی افزایش شگرف یافت. فرآورده هایی که از این کارگاهها به دست می آمده، گذشته از اینکه نیاز بازار داخلی را برمی آورده است، مقداری از آن فرآورده ها نیز به ممالک خارجی مخصوصاً به اروپا، روسیه، هند، و چین و آنام فرستاده می شده است.

«از زرنند کرمان پارچه های زرندی که معروف به لایه دار است فرآورده می شود که تا مصر و بیابانهای مغرب می برند.»^۱

«در نیشابور انواع پارچه های ابریشمی و پارچه های گرانبهای پنبه ای و کزی برمی خیزد که از آنها به همه کشورهای اسلام و سرزمین کافران می برند.»^۲

«از کومش دامغان روپوشهایی به دست می آید که به همه جا برده می شود و در همه روی زمین پراکنده است.»^۳

۱- ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۷۲ (چاپ بیروت)، ۱۹۵۶ میلادی.

۲- همان کتاب در گفتار خراسان. ۳- همان کتاب، ص ۲۶۹.

« از اصفهان آنقدر عتابی و پارچه‌های نقشدار دیگر و ابریشمین و پنبه‌ای به دست می‌آید که به همه عراق و فارس و خراسان برده می‌شود.^۱ »
 « در دارا بگرد پارچه‌هایی به دست می‌آید که مانند طبری است، از گازرون پارچه‌کتانی برمی‌خیزد که از آن به همه جای جهان می‌برند.^۲ »
 « در بصنا پرده‌هایی می‌بافند که به همه جا برده می‌شود و بر روی آنها نگاشته است — ساخت بصنا — و نیز از رامهرمز پارچه‌های ابریشمی که به همه جا فرستاده می‌شود.^۳ »

« در بخارا، کارگاهی بوده است میان حصار و شهرستان نزدیک مسجد جامع که در روی بساط (گلیم ، نوعی قالی ، فرش) و شادروانها می‌بافتند و بردیها و بالشها و مصلیها و بردیهای فندقی را از جهت خلیفه بافتندی که به یکی شادروان (پرده ، سرا پرده که در پیش ایوان سلاطین می — کشیده‌اند، سایبان ، فرش منقش) خراج بخارا صرف شدی و از بغداد هر سال عاملی علیحده بیامده و هر چه خراج بخارا بوده از این جامه‌ها عوض بردی و از ولایتها بازرگانان بیامدی چنانکه مردم زند نیچی می‌برند از آن جامه‌ها بردند تا به شام و مصر و در شهرستان روم^۴ »

پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی، پیشرفت و ترقی فراوان تولیدات پیشه‌وری و بسط نیرومند روابط بازرگانی به انجمن‌های صنفی متکی بود که منابع موجود به وجود آنها گواهی می‌دهند. مخصوصاً در شهرهای بزرگ و مهم بازرگانان، حقوق و امتیازاتی یافتند و اصنافی به وجود آوردند. پیشه‌وران و افزارمندان نیز تشکیلات و انجمن‌هایی داشتند و خود خواسته رؤسای خود را انتخاب می‌کردند.

ولی با همه اینها، انجمن‌های اصناف در ایران مانند اتحادیه‌های

۱- استخری، المسالك والممالك، ص ۱۱۷، (چاپ قاهره).

۲ و ۳- منبع اخیرالذکر، ص ۹۳ و ۶۵.

۴- تاریخ بخارا، ص ۲۴.

صنعی اروپای قرون وسطی قدرت اجتماعی و اختیارات سیاسی نیافتند و نتوانستند نظامات خاصی برای خود مقرر کنند و از زیر قیمومیت کامل اشراف صاحب زمین و کارگزاران اداری بیرون روند. زمامداران و امرای فئودال به نظر خود بر پیشه‌وران و سوداگران مالیات می‌بستند و با انجمن‌های صنفی مشورت نمی‌کردند و آنها را به حساب نمی‌آوردند. مالیات‌ها عبارت بوده است از:

- ۱- «مال الجماجم». مالیات سرانه بر قشرهای نوین اجتماعی (پیشه‌وران، سوداگران و کارگران) را «مال الجماجم» می‌خوانده‌اند.
- ۲- مکس (مالیات‌های گمرکی) که در مرزها و گذرگاه‌ها مأخوذ می‌گردید و نیز یک‌گونه از آن در برخی راه‌های درونی گرفته می‌شد که می‌توان بر آن نام راه‌داری نهاد.

مقدسی، بزرگترین جغرافی‌نویس قرون وسطی که در نیمه دوم سده چهارم اسلامی کتاب خود را نوشته است می‌گوید: «اما مکس سنگین و سخت است در رودها و خشکی‌ها. در بصره بازرسی سختی می‌کنند و سیخ‌زدن به بارها رواج دارد و نیز در بطایح (مردابها) کالا ارزیابی می‌شود و بازرسی. قرمطیان نیز در دروازه بصره باجگاهی دارند و دیلمیان باجگاه دیگری! تا آنجا که از یک گوسفند چهار درهم می‌ستانند و این راه و باجگاه در روز یک ساعت باز نمی‌شود. چون حاجیان بازمی‌گردند از بارهای پوست‌ایشان باج می‌گیرند و از اشتران عربی، همچنین در کوفه و بغداد از حاجیان از هر کجاوه شصت درهم می‌گیرند و از هر بار پارچه یکصد درهم و از هر عمارت یکصد و پنجاه درهم در بصره و کوفه.»^۱

در زمینه راه‌داری، ابن مسکویه روایتی دارد که ذیلاً می‌آوریم:

«هارون غریب‌الخال پاسخ داد: مردانی به من پیوسته‌اند که مالیات

۱- مقدسی، احسن التقاسیم، فی معرفه الاقالیم، ص ۱۰۵ (چاپ لیدن)

۱۹۰۶ میلادی.

عمل کرد من کفاف ایشان را نمی دهد. ابو جعفر بازگشت و سخن او به «الراضی» رسانید و در حضور ابوعلی (بن مقله) و ابوبکر محمد بن یاقوت. پس به او نوید دادند افزون بر آنچه به دست اوست، راهداری شاهراه خراسان را به او سپارند و آنچه از آن بابت دریافت می کنند، نیز از آن او باشد.^۱

۳- علاوه بر مالیاتهای ثابت، گاهی در جاهایی که بازرگانی رونق بسیار می داشته از فروشندگان و بازرگانان خرد و متوسط مالیات «فوق العاده» ای گرفته می شد، که آنرا دهیک (عشور) می خوانده اند. از گزارش صابی مستفاد می شود که این مالیات در هر زمان به اراده صاحبان قدرت وضع و یا لغو می شده، صابی می نویسد: «ابونصر شاپور قصد کرد بر هر پارچه ابریشمین و پنبه ای که در بغداد فرا می آورند عشور وضع کند. اهل عتابی و دروازه شام شورش کردند و روز آدینه دهم ماه به مسجد جامع رو آوردند و از گزاردن نماز و خواندن خطبه مانع شدند و زاری می کردند و به همین گونه به بازارها رو آوردند. چون روز سه شنبه شد به خانه ابونصر شاپور آمدند و... در «دارالحمولی» به سوی مستوفیان و دیوانیان رفتند و آنان از جلو ایشان گریختند پس در «دارالحمولی» آتش افکندند... که به کلی سوخت. پس ابو حزم شیردل (شیرزیل) بنام ناظر البلد وارد شد و گروهی از کسانی را که شوریده بودند گرفت و به آتش زدن متهم کرد و چهارتن را در دربند «دارالحمولی» به دار آویخت. سپس قرار بر این شد که تنها از پارچه ابریشمی دهیک گرفته شود و بر این معنی در جانب غربی جار کشیدند روز یکشنبه چهارم ربیع الاول... و دریافت کنندگان و ناظرانی برای آن معین کردند. دیوان های ویژه ای در «دارالبرکه» برای نگهداری حساب بنیاد گذاردند و مهرها ساختند و بر هر بافته های ابریشمی که بریده و فروخته می شد، مهر می زدند این روش تا واپسین روزگار ابوعلی عمیدالجیوش باز ماند،

۱- ابن مسکویه، تجارب الامم، ص ۳۵۷، چاپ اروپا.

و او آنرا برانداخت.^۱

ذکر این نکته در اینجا لازم است که پس از غلبه عنصر ترک به ویژه پس از آمدن ترکان غزنوی و ترکمانان سلجوقی سنگینی بار مالیاتها افزایش یافت و روزگار مردم زحمتکش شهرها سخت تر و تحمل ناپذیرتر گشت. سلطان محمود با پشت کار و استمرار خارق العاده ای به این اصل فتو دالی که گردانندگان اقتصاد شهرها و تولیدکنندگان روستا فقط موضوع خراج می باشند معتقد بود و آنرا به کار می بست.

بیهقی نقل می کند^۲ که محمود مردم بلخ را نکوهیده است که چرا در غیاب وی برای دفع لشکریان قراختاییان اقدام کرده اند: «مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟ لاجرم شهرستان ویران شد و مستغلی بدین بزرگی، ازین بسوختند؛ تاوان شما خواسته آید. ما از آن درگذشتیم. نگرید تا پس از این چنین نکنید. که هر پادشاهی که قوی تر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاه دارد و خراج بباید داد و خود را نگاه داشت. . . .» «بدین طریق غازی اسلام (لقب محمود!) مردم را مانند نیرویی که مالیات باید بپردازند می نگریست. و براساس چنین دیدی بود که وقتی صنف نانوایان کوشید در شهر غزنین قیمت جدید برای نان وضع کند سلطان محمود بفرمود: «که تا رئیس صنف خبازان را بیاوردند و در زیر پای پیل افکندند چون بمرد بر دندان پیل ببستند و در شهر بگردانیدند!»

به قاعده «الناس علی دین ملوکهم» امرا و سرداران (نظامیان زمیندار) و درباریان نیز بر لایه های نوین اجتماعی سخت می گرفتند و ایشان را تحت زحمت و فشار می گذاشتند روزی بازرگانی به «مظالمگاه» محمود آمد و از پسرش مسعود تظلم کرد و بنالید و گفت: «من مردی بازرگانم و مدتی

۱- هلال بن محسن صابی: تاریخ صابی، ج ۸، ص ۴، حوادث سال ۳۸۹ هجری (چاپ مصر).

۲- چاپ مورلی، ص ۶۸۸ (چاپ غنی - فیاض)، ص ۵۵۱.

دراز است تا اینجا آمده‌ام و می‌خواهم که به‌شهر خویش روم و نمی‌توانم رفت که پسر به‌شصت هزار دینار کالا از من بخریده است و بها نمی‌دهد. خواهم که امیر مسعود را با من به قاضی فرستی. « به‌سلطان محمود متوسل شد که داد از پسر بیداد گریستاند و انصاف بدهد، سلطان محمودی که خود پوینده راه پسر بود و به‌قول مولف الفی:

« چون عراق عجم را به‌تصرف خود درآورد از اهالی آن ولایت به هر که گمان زرداشت، از وی زرها گرفت و مردم را به‌بهانه‌های دروغ مجرم می‌ساخت و زرهای ایشان می‌گرفت. چنانکه به‌اتفاق اهل توار یخ نوشته‌اند که سلطان محمود غیر از این عیبی نداشت که: مردم را زر نمی‌توانست دید و این خصلت معتاد او شده بود، چنانکه منقولست که: وقتی به‌سمع سلطان محمود رسید که مردی در نیشاپور می‌باشد که زر بسیار دارد و نفایس بی‌شمار، سلطان محمود فرمان به طلب او فرستاد و چون آن مرد به‌حضور رسید به‌او خطاب کرد که: ای فلانی به من چنین رسیده که تو از ملاحده و قرامطه‌ای! آن شخص در جواب گفت: ای پادشاه با انصاف!، من هیچ ملحد و قرمطی نیستم، عیبی که دارم همینست که حق سبحانه و تعالی مرا غنی ساخته و مال فراوان ارزانی داشته، هر چه دارم از من بستان و مرا بدنام مکن، سلطان محمود تمامی اموال او را گرفت و نشانی در باب حسن عقیدت نوشته، به او داد. »^۱

ابوالفضل معز سوری صاحب دیوان خراسان یکبار همین که به خدمت سلطان مسعود^۲ باریافت بی‌درنگ هزار دینار نیشاپوری نثار و گردنبنندی

۱- تاریخ الفی، نسخه خطی منقول از کتاب در «پیرامون تاریخ بیهقی»
تألیف مرحوم سعید نفیسی، ج ۲، ص ۸۵۱.

۲- « طمع و نفع پرستی مسعود به هیچ وجه کمتر از محمود نبود و عوارض و تحمیلاتی که در زمان وی بر مردم وضع شده بود به حد اعلی رسید. در زمان سلطنت مسعود نمونه‌های چندی از مجازات «دله دزدان برای خوش آیند

از جواهر بسیار گرانبها تقدیم کرد و چند روز بعد هدیه‌های دیگر مشتمل بر جامه‌های بسیار و زرینه و پشمینه و غلام و کنیزک و مشک و کافور و مروارید و فرشهای محفوری و قالی و نعمتهای گوناگون که بار پانصد اشتر بود تقدیم داشت که حتی مسعود و اطرافیان وی که بدین‌گونه پیشکشها خو گرفته بودند، متعجب شدند، زیرا ابوالفضل از همه شهرهای خراسان و بغداد وری و جبال و گرگان و طبرستان نادرترین چیزها را به دست آورده، و همراه خوردنیها و نوشیدنیهای بسیار نثار کرده بود. امیر مسعود فرمود تا پنهانی هدیه‌ها را قیمت‌کنند: به چهار هزار هزار (چهار میلیون) درم سرزد. آنگاه امیر به ابومنصور مستوفی که مرد منصفی بود گفت: «اگر چند چاکر چون سوری می‌داشتیم سود فراوان به ما می‌رسید.» ابومنصور به ظاهر تصدیق کرد و در نهان به دوستان خود گفت: می‌خواستم بگویم از رعایای خراسان باید پرسید که برای آماده شدن این هدیه‌ها چقدر رنج برده‌اند. و عاقبت این ظلمها بعد معلوم خواهد شد. ولی جرأت نکردم.^۱

این نمونه‌ای بود از طرز رفتار ما موران مسعود با شهریان و روستائیان چیزی نگذشت که پیشگوئی ابومنصور مستوفی به تحقق پیوست و شش سال بعد در ۴۳۲ هـ نبرد دندانقان میان سلجوقیان و مسعود به وقوع پیوست. سرکردگان سپاه مسعود که همه از مالکان و اقطاع‌داران بزرگ بودند و با بار و بنه سنگین حرکت می‌کردند در برابر سواران سبکبار صحرانشین سلجوقی تاب مقاومت نیاورده منهدم شدند.

سلجوقیان نیز به همان راهی رفته‌اند که رهروان پیشین رفته بودند: شیوه بهره‌کشی و سودجویی و بیدادگری غزنوی را در مقیاس وسیع تر دنبال

دزدان بزرگ» دیده می‌شود. ولی غارتگرانی که حاصل دزدی خود را با سلطان در میان می‌گذارند می‌توانستند با سودگی خاطر فعالیت خویش را دنبال کنند. (بارتولد، ترکستان نامه، جلد اول، ص ۶۱۹-۶۱۸).

کردند. در برابر بازرگانان خرد و متوسط، سیاست زور و خشونت پیش گرفته و پیشه‌وران و دیگر تولیدکنندگان شهرها را دستخوش بی‌رسمی‌ها و دراز-دستی‌های خود می‌داشتند.

ابن بلخی مؤرخ عهد سلجوقی یکنوع از این جور و ستم غارتگرانه را تصویر می‌کند. به گفته وی در کازرون تنها آب کاریز راهبان خاصیت سپیدکردن کتان را داشته و این کاریز در دست دولت بود و جولاهاگان که از آب آن کاریز استفاده می‌کردند، دستور داشتند درقبال دستمرد بسیار ناچیزی تمام بافته‌های خود را در اختیار معتمد دیوان گذارند و آن معتمد بعداً محصول ضبط شده را به فروش می‌رسانید و پول دریافتی را به دیوان می‌داد.^۱

برای آنکه تصوّر ملموس‌تری از فضای اجتماعی آن عهد به دست دهیم چند سطر از نامه متفکر نامدار مسلمان امام محمد غزالی را به پادشاه سلجوقی نقل می‌کنیم: «امروز به حدی رسیده است که عدل یک ساعت عبادت صد سال است، بر مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله به سرما و بی‌آبی خراب شده و تباه گشته... روستاییان را چیزی نمانده مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه. اگر رضا دهد که از پشت‌ایشان پوستین بازکنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری روند. رضامده که پوستشان برکنند و اگر از ایشان چیزی خواهند همگان بگریزند و در میان کوهها هلاک شوند، این پوست بازکردن باشد! بدانکه این داعی پنجاه و سه سال عمر بگذاشته... و بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوة الله علیه عهد کرد که پیش سلطان نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند.^۲» در نامه دیگری که غزالی به سلطان سنجر نوشته چنین می‌خوانیم: «آمدیم به عرض حاجت، و حاجت دواست. خاص و عام، حاجت

۱- فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۴۵-۱۴۴ (چاپ کمبریج، ۱۹۳۸ میلادی).

۲- غزالی نامه، تالیف استاد جلال‌الدین همایی.

عام آن است که مردمان طوس پراکنده و سوخته ظلم بسیار شده‌اند
برایشان رحمت کن تا خدای تعالی بر تو رحمت کند. گردن مسلمانان از بار
بلا و محنت گرسنگی بشکست. چه باشد اگر گردن ستوران تو از طوق زر و سیم
فرو نشکند . . .^۱

این نامه‌های دلیرانه و انساندوستانه فقیه و فیلسوف بزرگ ما،
محیطی را که در شهر و ده سلجوقی^۲ حکمروا بود خوب نشان می‌دهد. از
رعایا پوستین و پوست می‌ستانند تا گردن ستوران امیران از سنگینی طوقهای
زر و سیم فرو بشکند!

تضاد بین غارتگران ترک و زحمتکشان شهر و روستا چنان غزالی
را تحت تأثیر قرار داده است که چنین فتوی می‌دهد: «هرکس مانند ترک
و بادیه‌نشین به نظر آید مایملک خود را از طریق حلال و مشروع (در هر حال
یعنی به طریقی که بین شهرنشینان و روستاییان متداول است) کسب ننموده
است . . .»

چنانکه می‌دانیم سلجوقیان ترک نژاد قبلاً چادرنشین بودند، و
اگر بخاطر آورییم غزان که سلطان سنجر را فروکوفتند ترکان چادرنشین بودند.
از محتوای تاریخی فتوای غزالی بیشتر سردر می‌آوریم. غزان چنان آتشی در
سراسر ایران خصوصاً در شهرهای خراسان افروختند که اکنون نیز بعد از
گذشت هشت قرن عامه مردم در ایران کلمه «غز» را مترادف کلمه «دزد»

۱- غزالی نامه، ص ۱۸۵-۱۸۴.

۲- آقای کریم کشاورز معتقدند در این عهد زندگی در شهر تحمل پذیرتر
بوده و «در اثر . . . امکان تبادل نظر در مسجدهای جامع و دیگر اجتماعات
مردم شهرها بهره‌مند از مقدوراتی بودند که روستا فاقد آن بود. زیرا که هر
روستا حتی حق نداشت مسجد جامع داشته باشد و ساختن و داشتن چنین
مسجدهای مستلزم کسب اجازه از بالا بود و این اجازه هم به آسانی صادر نمی-
گردید . . .» (کشاورز، حسن صباح، ص ۱۸).

می‌آورند و می‌گویند «دزد و غز». و این دزدی طبقات مسلط از جیب مولدان و محرومان در دورهٔ ایلخانان مغول و پس از آن به‌نظر می‌رسد باز هم شدت بیشتری می‌گیرد و به‌حدّ جنون آمیزی می‌رسد. در بخشی طولانی از حاکمیت ایلخانان... راهبهای تجارتی به‌علت دستبرد راهزنان و کسانی که به‌عنوان رفیق قافله و شریک دزدان بودند ناامن و خطرناک بود و اموال مسافری و کاروانیان همه وقت در معرض خطر و تعرض و غارت می‌گرفت و این راهزنان با راهداران همدست بودند پس از آنکه به‌توسط بعضی از مردم شهرها و روستاها از حرکت کاروانیان مخبر می‌شدند بر سر راه ایشان می‌آمدند، ابتدا به‌اسم راهداری مبلغی از هر قافله می‌گرفتند بعد به‌بهانهٔ وجود دزد و راهزن آنقدر قوافل را نگاه می‌داشتند تا همدستان دزد ایشان می‌رسیدند و اموال مسافری را می‌ربودند! ^۱

و مردم بیچاره‌ای که از عهدهٔ تأدیهٔ مالیاتهای ظالمانهٔ خانه-برانداز بر نمی‌آمدند ترک خانمان می‌کردند ولی مأمورین حکومتی ایشان را تعقیب و آزار می‌نمودند و از نیمه راه برمی‌گرداندند و از ایشان کسانی که در شهرها و آبادیهای خود مانده بودند و از ترس عمال دیوانی درهای منازل خود را با سنگ می‌پوشاندند و در حصار می‌رفتند، مأمورین وصول مالیات از اشرار و اوباش در یافتن مردم فزای استمداد می‌کردند و ایشان مردم را با اقسام رذالت و سختی از پناهگاهها بیرون می‌کشیدند و اگر بر آن جماعت دست نمی‌یافتند، زنان و اطفال ایشان را مثل گلهٔ گوسفند کوچه به‌کوچه می‌گرداندند و از پای می‌آویختند. و در بعضی شهرها همین که مأمورین وصول می‌رسیدند از ترس هیچکس باقی نمی‌ماند، همه یامی‌گریختند و یا در سردابها مخفی می‌شدند. ^۲

ستمبارگی ایلخانان و آشوب و ناامنی اجتماعی عهد ایشان هنوز

۱- عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۲۹۷-۲۹۶.

۲- همان کتاب، ص ۲۸۸.

به آخر نرسیده بود که بلای تیمور از آسمان ماوراءالنهر به مرز وبوم بی پناه ما نازل شد. خونخوار ستمکاری که دنیا را به ضرب شمشیر گشوده است و جز با زبان تیغ با کسی سخنی نگفته است و نمی دانست و نمی توانست گفت، رفتار و کردارش با مردمان مغلوب و ساکنان بلاد مفتوح از پیش معلوم است. چپاول را حق مسلم خود و سپاهیان خود می داند و آنچه را اسلام ستم و بیداد و ریختن خون بی گناهان می شناسد تیمور با اصطلاح مسلمان برای وصول به هدف غائی خویش مشروع می شمرد.

کلاویخومی نویسد: «در حقیقت رسم عمومی بر این جاری شده است که هر کس که به راهی می رود، چه از بزرگان باشد و چه بازرگانان و چه مرد ساده و عامی، اگر به سفیری برسد که به دربار تیمور روان است یا پیکی که او گسیل داشته برخورد نماید، به مجرد آنکه درخواست مرکوب کند فوراً باید فرود آید و اسب را به او واگذارد. هیچکس در این مورد یارای مخالفت و پایداری ندارد، و الا سرش بر سر آن کار می رود. در این امر هیچ استثنائی در کار نیست. بنابراین هر اسبی را از هر اردوی سواری در هر کجای که باشد می توان گرفت...»^۱

همان ناظر می گوید: «روز یکشنبه بیست و هفتم ژوئیه از نیشاپور به راه افتادیم و شب را در یک ده متروک و خالی از سکنه گذراندیم، فردای آنروز یعنی دوشنبه به هنگام غروب به شهری بزرگ رسیدیم بنام «فریور» که در آنجا دیدیم بیشتر مردم از شهر گریخته اند. این جلای وطن ناشی از ترس و بیم از سپاهیان تیمور بود و اینک دوازده روز بود که روز عبور او و همراهان تاتارش از این شهر می گذشت و در واقع کسان تیمور در شهر بیداد شگرفی کرده بودند...»^۲

و «در این کشور رسم چنین است که در هر منزل، سفر اعم از شهر

۱- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۲- همان منبع، ص ۱۹۱.

یا ده، به مجرد رسیدن ما فوراً خوراک برای ما و همراهان ما بیاورند. بنابراین رسم، میوه برای ما و جو برای دوات ما سه برابر پیش از آنچه نیاز ما بود می‌آوردند. رئیس یا کدخدای محل موظف بود که پاسدارانی گسیل کند که شب و روز مراقب و نگهبان ما و اسبهای ما و رخت سفر ما باشند. در صورتیکه امری غیرمترقب رخ می‌داد ساکنان آن آبادی ناچار بودند که خسارات را جبران کنند. در هر هنگام و هر جا که ورود می‌کردیم و فوراً آنچه نیاز ما بود آماده نمی‌کردند، لامحاله ضربات بی‌محابا و شدیدی که در آن هیچ رحم و شفقتی راه نداشت برتن آنان فرود می‌آمد. چنانکه موجب کمال شگفتی ما می‌شد.^۱

و «تا به شهری و دهکده‌ای می‌رسیدیم نگهبانان و رؤسای تاتار همراه ما... رئیس آن آبادی را... احضار می‌کردند. برای پیدا کردن او هم به نخستین کسی که در خیابان برمی‌خوردند می‌گفتند که خانه رئیس را به آنان نشان دهد و او را می‌گرفتند و مجبور می‌کردند. ایرانیان این حدود (خراسان)، (دستاری) که با پیچیدن و تاب دادن تکه‌ای پارچه می‌سازند بر سر می‌گذارند. سواری (از تاتار) آن دستار را در یک چشم بهم زدن برمی‌دارد و باز می‌کند و به دورگردن او می‌اندازد و سرش را به اسب خویش می‌بندد و آن نگون طالع را در کنار رکاب اسب و امی دارد که خانه رئیس را به او نشان دهد و همواره ضربات لگد و مشت بر سر و روی وی نثار می‌کند. به همین علت همه مردم آبادیهای بر سر راه چون از آمدن تاتاران آگاه می‌شوند و چون می‌دانند که (این تاتاران) سواران تیمور که برای اجرای دستوری می‌روند چگونه مردمی هستند، چنان با منتهای سرعت می‌گریزند که گویی ابلیس به دنبال آنان روان است. بازرگانان دکانهای خویش را فوراً تخته می‌کنند و مانند دیگران می‌گریزند و در خانه‌های خود پنهان می‌شوند. در ضمن گریز بلند می‌گویند «ایلچی» یعنی «سفیران»، چون می‌دانند که با آمدن سفیران روز آنان سیاه می‌شود.

به این ترتیب مردم چنان می‌گریزند، که پنداری اهریمن شخصاً به دنبال آنان روان است. به راستی که چون این (تاتاران) به آبادی داخل می‌شوند چنان اغتشاش و جنجالی به راه می‌اندازند و چنان بیرحمانه و ستمگرانه رفتار می‌کنند که گویی خود ابلیس به آنجا آمده است...^۱ کلاویخو از خشونت و شدت عمل هوسناکانه تیمور هم داستانها دارد از آن جمله می‌نویسد:

«... تیمور دستور داد که خیابانی بسازند که از میان سمرقند بگذرد و در دو سوی آن دکانهایی بنا کنند که در آن همه‌گونه کالا به فروش برسد... آنچه خانه در خطی که اعلیحضرت نشان داده بود وجود داشت ویران ساختند. هیچ توجهی به شکایت مردم که اموال آنان در خطر قرار گرفته بودند نکردند... بدین‌گونه در طی بیست‌روز ساختمان خیابان به پایان رسید. اما آنانکه خانه‌هایشان ویران گشته بود کاملاً حق داشتند که گله و شکایت داشته باشند. با وجود این، جرأت بردن شکایت به اعلیحضرت را نداشتند. سرانجام با هزاران تردید و دو دلی نزد بعضی از سادات رفتند... روزی که یکی از سادات با اعلیحضرت شطرنج می‌باخت جسارت ورزید و به عرض رساند که اینک که رأی و ارادهء مبارک بر این قرار گرفته و فرمان ویران ساختن خانه‌ها را که همه از آن مردم بی چیز و بی نواست داده، سزاوار این بود که دستور می‌داد تا مبلغی برای تاوان به آنان داده می‌شد... تیمور تا این را شنید سخت برآشفته و گفت که همه زمین شهر سمرقند از آن اوست، زیرا همه آن محل را با پول خویش خریده است. و نیز قباله آن را در دست دارد!... چنان سخن گفت که آن سید به کلی سراسیمه و پریشان گشت و نیز بسیار سپاسگزار بودند که فرمان نداد تا سر همه آنها را از تن جدا کنند. اینک که خوشبختانه از مهلکه جان بدر برده بودند پاسخ دادند که آنچه رأی اعلیحضرت همایونی است نیکو و عین صوابست و آنچه وی فرمان

۱- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۱۹۶-۱۹۵.

دهد لازم الاجراست.^۱

در دوران جانشینان تیمور و پس از آن نیز هرج و مرج و آشوبی چون صحرای حشر ایران ما را فرامی گیرد و فرومی بلعد و نیروهای فکری و اقتصادی ما را سخت می فرساید، هر گوشه کسی را مدعی است و هر روز را یکی ستاره اقبال و دولت در طالع.

گردنکشان و زورمندان به جان هم و بالاتر از همه به جان مولدان شهر و روستا افتاده اند، از غارت و دزدی کوتاهی و از ستم فرو گذاری نمی کنند. درنگ، این حال نامیمون تا آن روزهاست که از آذربایجان برق تیغهای برهنه قزلباش و سطوت صفویان به چشم می رسد.

در این دوران است که جامعه فئودالی، پس از گذراندن دوران حاکمیت طولانی ایلخانان مغول و تیموریان بار دیگر، به شکل قدرت متمرکز سلطنت مستبده شاهان صفوی، قد راست می کند، ولی فئودالیسم در این مدت یکسان نمی ماند. اگر در بخشی از حاکمیت صفویان نظام فئودالی هنوز رمقی برای ایجادگری دارد، در بخش آخر این حاکمیت تا زمانی که تجزیه قطعی این نظام آغاز می شود، ما با انحطاط کامل جامعه فئودالی ایران روبرو هستیم اما عواملی که به رونق نسبی دوران اول که شاید تا شاه عباس دوم صفوی را دربرگیرد کمک می کند چند چیز است:

۱- تمرکز و امنیت نسبی طولانی به رشد پیشه‌وری، بازرگانی داخلی، متشکل شدن اصناف، منظم شدن مقررات مالکیت فئودالی و حتی بسط بازرگانی خارجی کمک می کند. بار دیگر بازارهای داخلی ممالک محروسه صفوی رونق می گیرد و بطور کلی در اقتصاد عمومی کشور تمایلات ترقی خواهانه پدید می آید.

۲- کشورهای اروپایی (پرتغال، اسپانیا، انگلیس، فرانسه، روس، هلند و واتیکان) به استقرار روابط با ایران، به ویژه در قبال بسط قدرت عثمانی

۱- سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۲۷۶-۲۷۸.

ذی‌علاقه می‌شوند و سفیران و مسافران اروپایی به ایران می‌آیند. تمدن غربی نخستین تأثیرات خود را در برخی آداب و رسوم زندگی و لباس و هنر ایران آغاز می‌کند.

۳- صفویان برای حفظ قلمرو خود در برابر خوندکاران عثمانی و خانان ازبک، به پیروی از روش سربداران و مشعشعیان و دیگر سلسله‌های پیش از خود، سخت به تبلیغ شیعه امامیه می‌پردازند و مبلغان خود را بنام «تولائی‌ان» و «تبرائی‌ان» (که در مدح خاندان علی و دشمنان آنها بی‌پرده سخن می‌گفتند) به اکثاف ایران گسیل می‌دارند. مذهب شیعه اثناعشری برای نخستین بار به دین رسمی یک دولت متمرکز ایرانی مبدل می‌شود و بدین‌گونه نقش رادیکال و انقلابی خود را از دست می‌دهد، در حالی که نقش «ملّی» خود را در قبال خلافت عثمانیان و سیطره جویی زورآوران ازبک حفظ می‌کند و تا دورانی اجاق افکار و عواطف را برای مقابله با دشمنان شرقی و غربی گرم نگاه می‌دارد.

۴- تحوّل و حتی گاه تجدّدی در علم و هنر و فلسفه روی می‌دهد و پس از یک دوران نسبتاً طولانی تقلید و اقتداء برخی جلوه‌های نوآوری در شعر (صائب و سبک هندی) و در فلسفه (ملاصدرا و حرکت جوهری) و علوم طبیعی و ریاضی (میرفندرسکی و شیخ بهائی) دیده می‌شود. ولی چنانکه گفتیم این جلوه نزار و ناپایدار بسی باقی نماند و سرمایه بازرگانی نتوانست به سرمایه صنعتی یا مولّد بدل گردد، فقدان مطلق امنیت (که شرط ضرور تراکم و تکامل سرمایه است) زمینه مساعد حرکت جامعه را به سوی پیش از میان می‌برد. و سفیران و سیاحان خارجی که در این دوران به ایران آمده‌اند درباره فشار خردکننده و ستمگرانه نظام سیاسی بسیار چیزها گفته‌اند و نوشته‌اند حتّی در زمان شاه تهماسب که می‌کوشید آرامشی ناقص و نسبی پدید کند «مردم در خانه‌های خود در معرض مخاطرات عظیم اند، و تقریباً همگی قاضیان به عشق به مال فاسد گردیده‌اند».^۱

۱- سفرنامه ونیزیها در ایران، ص ۲۱۶.

و با آنکه در دوران سلطنت شاه عباس بزرگ امنیت و آرامشی حکمروا بود شاه زنده خوارهایی در کنار تخت نگاه می داشت که به یک اشارت محکوم و مغضوب را زنده زنده می خوردند.^۱

توماس هربرت انگلیسی که قبل از مرگ شاه عباس در ایران سفر کرده و بسیاری از نوشته های وی به ویژه درباره اوضاع اجتماعی و مالی، شایان توجه است، در سفرنامه خود می نویسد: «بی شک اگر درباره کلیه سلاطین جهان تحقیق کنیم غیر ممکن است کسی را در خست مثل شاه عباس بیابیم، هرچه اراده کند به حکم قدرت و استبداد رایی که دارد می ستاند. مثلاً اگر وی از یک سینی طلا تعریف کند سایرین فوراً غرضش را درک می کنند. در صورتی که کسی ظرف طلائی به وی پیشکش دهد به شرطی که ظرف سنگین و گرانبها باشد مقبول نظر شاه می افتد. چه، وی به وزن بیشتر اهمیت می دهد تا به ظریفه کاریهای استادانه. در سراسر قلمرو وی نود شهر با حصار و متجاوز بر چهل هزار دهکده وجود دارد که هیچ کدام به نحوی از انحاء از این گونه مراحم ملوکانه محروم نمی مانند...»

اما چشم نبوغ وی مراقب هوی و هوسهای دیگر نیز هست. زیرا شاه بسیاری از گماشتگان خود را به اطراف و اکناف آفاق فرستاده است که بعضی از آنها بعد از سه تا پنج سال و برخی بعد از هفت سال گزارش عملیات خود را به سمع وی می رسانند. اگر یکی از افراد با دست تهی برگردد، شاه که حسابگر سختگیری است دیگر او را به مأموریت خارج نمی فرستد، اما چون این قبیل مأمورین با دست پر برمی گردند و خاطرش از ایشان خشنود می شود آنان را انعام و خلعت شایسته می دهد و گاه با بخشیدن زنی از حرم شاهی یا اسبی از اصطبل و یا مندیل و شمشیری از خزانه خود سرفراز

۱- تاریخ راهبان کرملی، ج ۱، ص ۵۹-۱۵۸، لندن ۱۹۳۹.

کتاب تعداد زنده خواران را دوازده تن قید کرده است با دوازده

قلاده سگ!

می‌کند. ۱

استبداد خشن شاهان، و عمال دیوانی و درباری مانند^۲ مستوفی الممالک و دیوان‌بیگی و بیگلربیگی و قورچی‌باشی و قوللر آغاسی و ایشیک آغاسی و سران اویماقات قزلباش، و سیاست غارتگرانه و خشونت‌آمیز روحانیون وابسته به دستگاه صفوی (صدر خاصه، صدر الممالک، شیخ الاسلام و ملا با تشیها و مدرّسها و پیشنمازها) مصونیت فردی و امنیت مالی را از بازرگانان سلب می‌کرد و رُمق را از مردم و امکان رشد و گسترش تمدن را می‌ستاند و سرانجام شعله‌های فروغ بخش یک اقتصاد و فرهنگ روینده در خاکستر انبوه نظامی منحن و میرنده به تدریج رو به خموشی می‌رود و آنگاه ایران در جریان تاخت و تاز محمود و اشرف افغان قرار می‌گیرد و از پا در می‌آید. فتوحات درخشان ولی بی‌پشتوانه^۳ نادر نه تنها به نتایج محسوسی از جهت تثبیت مدنی و اجتماعی منجر نگردید بلکه بی‌سامانی و ناایمنی عمومی افزون شد و مثل موریانه چهار ستون فرهنگ (مادی و معنوی) ما را جوید و فرو ریخت. نادر عملاً نشان داد که در غارت و چپاول وحشیانه^۴ مردم بوم‌نشین شهر و روستا دست‌کمی از ایلغارگران تیموری ندارد. او برای مجازات مردمی که در قیام محمد خان بلوچ شرکت کرده بودند دستور داد که آنها در حدود ۵۰۰ دختر برای نظامیان مرو بفرستند!

و برای خود نیز زن و دختر طلب می‌کرد و این «وظیفه» فرستادن دختر به حرمسرای شاه و دادن زن به نظامیان، گاهی به مالیات پولی تبدیل

۱- سفرنامه توماس هربرت، ص ۲۵-۲۲۴، منقول از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، (از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس) نوشته ابوالقاسم طاهری، صفحات ۹۸-۲۹۷.

۲- درباره این مقامات و اصطلاحات رجوع کنید به کتاب «سازمان اداری حکومت صفوی» با ترجمه تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوک.

می‌شد.^۱

حرص و آزار او هم حد و مرزی نداشت به‌گواهی محمد کاظم شیخ - حسین شخص ثروتمندی از اهالی کرمان - به فرمان نادر اعدام گردید و اموالش به‌نفع شاه مصادره شد.

کالوشکین مأمور ثابت (رزی رنت) روسی در ایران می‌نویسد :
 «شاه آنها را (وزیران و رؤسای ایلات) بی دربی عوض می‌کند و اموالشان را به‌نفع خود ضبط می‌نماید. می‌توانم بگویم که حتی یکی از فرماندهان او را ندیده‌ایم که بعد از عوض شدن در امان باشد و لختش نکند».^۲

کالوشکین که شخصاً بسیاری از بازرگانان اصفهان را می‌شناخته، تأکید می‌کند: «آنها نه تنها با تمام پولهای نقد خود، بلکه حتی اگر تمام کاجال و خانه خود را هم بفروشد نمی‌توانند جریمه‌ها را بپردازند».^۳
 وضع بازرگانان چنان خراب شده که آنها «مجبور بودند تمام کالاهای خود را، فقط به بازرگانانی که از طرف پسر شاه معین شده بودند بفروشند و ابریشم و چیزهای دیگر را نیز از همانها بخرند». این بازرگانان واسطه‌های رضاقلی میرزا به‌شمار می‌رفتند که سرمایه‌های کلانی نیز به‌هم‌زده بودند.

گذشته از این، سرکرده‌های نظامی شاه برای بازرگانان «دردسره‌ای پی در پی» تولید می‌کردند و از آنها ماهوت، کتان و کالاهای دیگر می‌خواستند.

ای. پ. کالوشکین در سال ۱۷۴۰ خاطر نشان ساخته، که در نتیجه

۱- تاریخ عالم‌آرای نادری، نوشته محمد کاظم از مقربان نادرشاه (نسخه خطی).

۲- دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید موءنی، از انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، ص ۷۱.

۳- همان کتاب، ص ۲۸۶.

این باجها و خراجها چنان هرج و مرج عظیمی در کسب و کار به وجود آمده که در بسیاری از روزها تقریباً تمام دکانها بسته بود.^۱

در سالهای بعد وضع آن چنان وخیم شد که نمایندگان دیپلماسی روس آشکارا اظهار داشتند: «... اکنون در نتیجه ورشکستگی بازرگانان، دادوستد متوقف شده» در نتیجه بسیاری از بازرگانان از ایران رفتند و بقیه نیز ورشکست شدند چنانکه ناظر در سال ۱۷۴۷ خبر می دهد: «از بازرگانان رشتی، آنهایی که وضع بهتری داشتند رفتند و بقیه نیز دچار فقر و بینوایی شدند.»^۲

معاصران سال ۱۷۴۷ حکایت می کنند که «در شرایط کنونی ایران، این خطر به چشم می خورد که بازرگانان نه تنها کالاهای خود را از دست بدهند بلکه خودشان را هم به سختی بتوانند اداره کنند.»^۳

نادرشاه برای اینکه پولها را به خزانه دولت جذب کند تلاش می کرد بازرگانی دولت خود را با کشورهای دیگر احیا کند. برای این کار، او انحصارات بازرگانی را به بازرگانان خارجی و شرکت های بازرگانی - به ویژه انگلیسی - واگذار کرد.^۴

نادر اصناف و بازرگانان داخلی را بی پا و خانه خراب می کرد، اما «تمام اتباع شاه به ویژه حکام ایالات به بازرگانان انگلیسی که مورد حمایت ویژه شاه بودند همه جور پشتیبانی و کمکی می کردند.»^۵

شرکت «عثمانی - هندی» نیز دارای امتیازات بازرگانی زیادی بود. عمال آن فعالیت قابل توجهی در ایران داشتند، خود رضاقلی میرزا نیز به وسیله عمالش تجارت پرسودی می کرد. هانوی گوشزد می کند که رضاقلی میرزا در زمان قائم مقامی خود، در تجارت ابریشم، حق انحصار

۱ و ۲ - ۳ - منبع پیشین، ص ۲۸۷.

۴ - همان کتاب.

۵ - ج. هانوی انگلیسی، جلد ۱، ص ۲۲-۲۵.

داشته. او ابریشم خام را با قیمتی که خودش تعیین می‌کرده، از تولیدکنندگان مستقیماً می‌خریده و درعین حال تولیدکنندگان پارچه‌های ابریشمی را مجبور می‌کرده که ابریشم خام را با قیمت‌های جدید و زیاد شده از عمال او بخرند.

کورکردن، اعدام، تزاری و کوچ اجباری و... چنین بود سرنوشتی که نادر برای بازرگانان و پیشه‌وران و همه معترضین روا می‌داشت. نادرشاه پس از ورود به کرمان زورگویی را با ساکنان آنجا آغاز کرد. مثلاً در گزارشی یکی از اعضای سفارت روس می‌خوانیم: «در روز چهاردهم مارس سی نفر از جمله: چهارخان، سه سلطان و یک چاوش‌باشی کشته شدند. دوازده نفر هم از چشم محروم گردیدند. این کار همه روزه بدون استثناء تکرار می‌شود. او به هیچ کسی و هیچ مقامی حتی به نظامیان خویش هم رحم نمی‌کند و با تمام آنها به همین گونه لاف‌تار می‌کند: چشمانشان را از حدقه درمی‌آورد و خفه‌شان می‌کند.

در کرمان از گله‌ها مناره‌ای درست شده. ظاهراً به اندازه چهارآجر از این مناره از گله‌های سالخوردگان تشکیل گردیده زیرا موی همه آنها سفید است... در آوردن چشم و کشتن آدم همه روزه انجام می‌گیرد. چنان زوزه و فریادی از زن و مرد بلند می‌شود... که شنیدن آن انسان را سخت به رقت می‌آورد.^۱

با سر به نیست شدن نادر باز فتنه‌ها سر برمی‌دارند و آشوب‌های خفته و در کمین برمی‌خیزند، قد راست می‌کنند. در این گیر و دار فرزندی بزرگ و دلاور، مردی از میهن ما برمی‌—

۱- دولت نادرشاه افشار، ص ۲۵۹، اینگونه فجایع صفحات کتاب دولت نادرشاه افشار را پر کرده است، از صفحه ۱۶۵ تا ۲۹۹؛ و نیز رجوع کنید به زندگی نادرشاه، نوشته جوسن هنوی، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، ص ۲۶۷ به بعد.

خیزد و در بخش بزرگی از ایران زمام کارها را به دست می‌گیرد و در کمال خضوع بزرگوارانه خویش، خود را «وکیل رعایا» می‌خواند.

آرامش عصر «وکیل» از بد زمانه، چنان کوتاه بود که مجال آن نیافت تا به روح آزرده و بلادیده از شکنجه خانه قرون ایرانی مرهمی‌گذار و تسلی بخشد. تنها چون نسیم بامدادی، خنک و باطراوت تب روح مبتلای ما را لحظه‌ای در خود گرفت و سپس رفت.

از پس «وکیل» بعد از کشمکشها و قتالها، تندخوی آدمی با بیمار تنی و بیمارگونه روانی فراز آمد و استبداد و جوری چنان ددمنشانه طرح افکند که تاریخ کمتر نظیری از آن در خاطر دارد. «فردریچارزد» در سفرنامه خود، ضمن توصیف خون‌آشامی و سنگدلی آقا محمدخان می‌نویسد:

«... در این صفحات خونین تاریخ، بی‌هوده است اگر در جستجوی نشانه‌هایی حاکی از پیشرفت و ترقی و یا ذکری از هنر دوران صلح و صفا باشیم. در سراسر ایران، گاواهن فدای شمشیر شده بود. به دشواری می‌توان تصوّر کرد که در همان هنگامی که آقا محمدخان در مشرق‌زمین نام خود را با حروف خونین در صفحه تاریخ می‌نگاشت، منظومه‌ای از اسامی پرشکوه و جلال کسانی که به کارهای هنری مسالمت‌آمیز سرگرم بودند در آسمان مغرب‌زمین می‌درخشید. در آن زمان افرادی در اروپا و آمریکا می‌زیستند که یا به تعقیب یکی از رشته‌های فرهنگی اشتغال داشتند. و یا زندگی خود را وقف پیشرفت و ترقی کرده بودند، بتهوون، وبرت، گوته، چارلزلمب، کارلایل، جرج واشنگتن، فارادی، ترنر، رومتی، استیفتس، ورنی، از این قبیل مردان بودند، در همان ایام که علما در کشورهای مترقی مغرب‌زمین، سرگرم تعقیب رشته‌های هنری مسالمت‌آمیز بودند و به سوی ترقی و تعالی گام برمی‌داشتند در ایران جمجمه‌ها بر روی هم انباشته می‌شد و برحسب دستور آقا محمدخان، از چشمان نابینایان تپه‌های کوچکی تشکیل می‌دادند.»^۱

۱- سفرنامه فردریچارزد، ترجمه مهین دخت صبا، ص ۲۴۷.

در ایامی که سلطانان قاجار، حتی نسبت به جان وزیران و «اعیان و مقامات بلندپایه درباری»^۱، اختیار مطلق داشتند، و پیشروان اصلاح اجتماعی منکوب می‌گشتند و اخلاق سیاسی اعیان و درباریان در حفظ نفع طبقاتی خود، مثل همیشه در نهایت پستی و فرومایگی بود، سیه روزگاری مولدان و سوداگران امری محتوم بود و اجتناب‌ناپذیر.

در دوران سلطنت غارتگر کبیر^۲ سلسله قاجار رابطه حکام و ملت فقط از راه مالیاتهای جبری بود که به ضرب شلاق نسق‌چی‌باشی‌ها و کلانترها، میرعسسها و غیره گرفته می‌شد، موریه در سفرنامه‌اش به هنگام فرود آمدن در دهی می‌نویسد: «اهالی ده به محض اینکه خبر ورود ما را شنیدند با زن و بچه و گله هرچه داشتند به کوه‌ها فرار کردند و از پشت سرشان چیزی جز دیوارهای خالی ده باقی نمانده بود.» و یا از ده «زرقان» یاد می‌کند که سکنه آن در اثر جور حسینعلی میرزا حاکم فارس و مالیات‌های جبری او به ستوه آمدند و نیمی به کوه پناهنده شدند و در حدود صد خانوار به تهران مهاجرت کردند. و باز در مورد یکی از دهات کازرون می‌نویسد: «از یکی از اهالی ده پرسیدم سالیانه چقدر مالیات می‌پردازد؟ جواب داد: - سالیانه! ما هرامه گاهی دوبار مالیات و سیورسات می‌دهیم. هرچه داریم شامل مالیات است و اگر هم هیچ نداشته باشیم زن و بچه‌هایمان شامل می‌شوند.»

در همین سال فریزر از دهی سخن می‌گوید که در حدود ۳۰۰ خانه در آن بود لیکن ابراهیم خان قاجار آن‌چنان اهالی را دوشیده بود که مردم ده را خالی کرده بودند تا از شش سالی ۲۶۰ تومان مالیات رهایی یابند. و باز می‌گوید: «به هر دهی می‌رسیدیم مردم اولین چیزی که می‌پرسیدند

۱- فریزر در کتاب سفر به خراسان (به انگلیسی) ص ۱۷۱.

۲- منظورم فتحعلیشاه است یا به تعبیر یکی از دوستان شکستعلیشاه!

این بود که « آیا می دانید قاجار امسال به کجا کوچ خواهند کرد؟ نکند که به این طرفها بیایند! »

در همین سالهاست که یکی از افسران عباس میرزا به خاطر خدمت شایسته‌ای که در جنگهای ایران و روس نشان داده بود از پرداخت مالیات دهش که بالغ بر چهارصد تومان می شد معاف گشت. لیکن در غیاب عباس میرزا هنگامی که حکومت آذربایجان بطور موقت به جهانگیر میرزا داده شد، او بار دیگر مالیات را خواستار شد و هنگامی که مردم از پرداخت آن خودداری ورزیدند و احدی از قشون آذربایجان را به این ده که از دهات سلماس بود گسیل داشت و اهالی را که در حدود سیصد نفر بودند به خوی می آورد، مردها را در مقابل چشم کودکانشان سر برید. زنها را به سربازان داد و کودکان را بخشید.^۱

در باره چنین حکامی است که در آن روزگار سروده اند:

« خوب کردم، خوب کردم گر بمانم بعد از این

باز می دزدم چنان کش آن زمان دزدیده ام. »

و یا هنگامی که فتحعلیشاه به فارس می رفت گفته اند:

با وفور گندم و جواز کمی سور و سات

در دهی کز وی عبور لشکر سلطانی است

همچو سال فحط از هر گوشه اسب و مرد را

شبهه بی گاهی است و شیون بی نانی است.^۲

تنها ایل ترکمن و قبایل صحرائشین نبودند که گاه گاه به شهرها و دهات به چپاول و غارت می رفتند. ایل قاجار نیز همواره از این مراسم پیروی داشتند. حسینعلی میرزا حاکم فارس و پسرش تیمور میرزا به یاری

۱- هما ناطق، جیمز موریه و قصه استعمار، منقول در کتاب الفبا،

ص ۳۹ و ۴۰.

۲- همان منبع، ص ۴۰.

ایلاقی‌ها و لوطی‌ها هر سال یکبار از شیراز به بوشهر برای «غارت مال التجاره تجار می‌رفتند».^۱

وقتی «بزرگترین اعیان ایران هرگز دمی بر جان و مال خود ایمن نباشد»^۲ وضع تجار و اصناف و مولدان روشن است. گوینو که بارها به سفارت دربار ناصری زیسته است می‌نویسد: «در ایران گرفتن مالیات با بد رفتاری‌های اسف انگیزی همراه است. مردم قزوین به مسجد پناه برده‌اند. گماشتگان حاکم، که یکی از طماع‌ترین مردم است، جمعیت را به‌زور از بنای مقدس بیرون رانده‌اند. بد رفتاری در مورد کودکان و زنان از حد گذشته است. بزرگ روحانیون شهر را چوب زده‌اند».^۳

در این دوران عنصر خارجی - سیاست دو دولت نیرومند روس و انگلیس که از سده گذشته بر مجموع آنان عوامل داخلی - افزوده شده بود، به ستم استبدادی و احکام تحمیلی نظام سیاسی اعتراضی که نمی‌کرد، هیچ بر فساد دستگاه می‌افزود و از کارآیی آن کهنه بساط بیداد می‌کاست. مخصوصاً نظام رقابت اقتصادی و اصول آزادی بازرگانی روس و انگلیس - به اصطلاح امروزیان دموکراسی اقتصادی! - از رشد صنعتی ایران جلوگیری می‌شد و به اقتصاد ملی لطمه می‌زد. در ۱۲۶۶ پنجاه و سه نفر تاجر تبریزی عریضه‌ای به عنوان «پشت و پناه مسلمین جناب اتابک اعظم» نگاشته و گفتند: «پارچه‌های فرنگی که به ایران وارد می‌شود یک‌شاهی نمی‌ارزد و مایه بدبختی تجار گشته». و وقتی به وزیر مختار انگلیس تذکر داده شد، گفته بود: «شما نخرید، آنها هم صادر نخواهند کرد». خواهش بازرگانان از امیر این بود: «جلوگیری از منسوجات خارجی کافی نخواهد

۱- منبع پیشین، ص ۴۱، منقول از کتاب جرج فریزر، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲- فریزر، منبع سابق‌الذکر، ص ۱۷۱.

۳- گزارشهای سیاسی کنت دو گوینو، نامه شماره ۲۹-۱۸۵۷- مجله سخن دوره دوازدهم، شماره ۷.

بود! از آن جناب استدعا داریم به دولتهای فرنگ اعلام فرمایند که هرگاه بعد از این قماش مزخرف و بنجل خود را بیاورند، در سرحد ایران ضبط دیوان خواهد شد. و از این تاریخ دو ماه به ایرانیان و شش ماه به فرنگیان مهلت بدهید. به علاوه به محمدخان مصلحتگزار اسلامبول نیز دستور فرمائید که به همه جا اعلام کنند که اگر از آن اجناس پست بی مصرف به ایران بیاورند ضبط خواهد گردید. «شیل (نماینده انگلیس) ترجمه نامه را برای پالمستون فرستاد و به طعنه نوشت: «دانش بازرگانان ایرانی را در فن تجارت از این کاغذ عجیب باید شناخت». در این نامه دو نکته جلب توجه می کند: یکی سخت پائی بازرگانان علیه ورود پارچه های فرنگی، و اینکه باید آنها را دور ریخت. دیگر اینکه برای امیر قدرتی قائل بودند که نه فقط می توانست جلو ورود امتعه خارجی را بگیرد، بلکه همه را یکسره ضبط دولت بکند! ولی امیر فاقد چنان اقتدار و اختیاری بود تازه اقتدار محدودش با نفع طبقه اعیان داخلی و نفع استعمار خارجی تضاد عینی داشت چندان که انگلیس و روس هرروز اخلاص و کارشکنی می کردند و طالب برکناری او از حکومت بودند و اعیان و بداندیشان درباری که به قول میرزا احمد «شی از بیم امیر پهلوه بستر راحت نمی گذاشتند، و یارای تکلم نداشتند». در پی تباهی وی می گشتند و سرانجام رضایت شاه را که اختیار و اقتدار نامحدود داشت در عزل و کشتن وزیرش به دست آوردند. و بدین گونه اصناف و بازرگانان و حتی کشاورزان پیگیرترین مدافع منافع و حقوق خود را از دست دادند و نمونه زبانداری که هم اینک، ملاحظه می کنیم حجتی قوی است بر اثبات این معنی. در او ان ۱۲۶۶ ملک التجار روسیه «ویش قرستوف» سمآوری را با یک دست ظرف چایخوری برای امیر ارمغان فرستاد. امیر همان سماور رسیده از روسیه را به یکی از صنعتگران زبردست اصفهان سپرد تا نظیرش را بسازد، استاد اصفهانی از عهده آن خوب برآمد. امیر او را

بنواخت و چنانکه رسمش بود سرمایه‌ای در اختیار او گذاشت تا به فنّ سماور سازی بپردازد. همچنین بنا بر شیوه خود مقرر داشت تا چند سال ساختن سماور در انحصار آن استاد باشد. با دلگرمی دست به کار شد، اما... دیری نگذشت که با برکنار شدن امیر از صدارت، کار استاد سماور ساز هم به تباهی کشید.^۱

پس از عزل امیر، مأموران دولت سراغ سماور ساز رفتند و سرمایه‌ای را که به او داده بودند، مطالبه کردند، چون آن را صرف تهیه لوازم کار نموده بود نتوانست همه وجه را بپردازد، استاد هنرمند را دور بازار می‌گرداندند و چوب بر سر و رویش می‌زدند مگر رهگذران ترحمی کنند و چیزی بدهند، تا قرض خود را کارسازی نماید. از آن ضربه‌ها که بر سرش وارد آمد نابینا گشت و بقیه عمر به گدایی نشست. تا سالها بعد زنده بود و به یاد روزگار گذشته سرگذشت خود را برای هرکس نقل می‌کرد.^۲

دیولافوا مهندس و باستان‌شناس معروف فرانسوی که در سنوات (۱۹۲۰-۱۸۴۳) در قید حیات بود، دو سفر در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۴ به ایران کرده و یادداشت‌های خود را به عنوان «سفرنامه ایران و کلد» نشر داده است به قول مترجم این کتاب، قسمت قابل توجه آن، بیان طرز سلطنت استبدادی و اوضاع اداری و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و زراعتی و تجارتی و راهها و وسائل نقلیه، و بطور کلی وضع زندگی ایرانیان، در دوره شاهان سلسله قاجار است، و بطور وضوح مدلل می‌نماید که زمامداران قاجار ابداً در فکر آبادی و ترقی این کشور باستانی نبوده‌اند،... و در جهت خواسته‌ها و منافع استعمار گام برمی‌داشته‌اند.

دیولافوا در سفر اصفهان خود درباره زراعت آن شهر مخصوصاً پنبه می‌نویسد: «پس از چیدن و انبار کردن، به تصفیه آن پرداخته، مواد

۱- امیرکبیر و ایران، ص ۳۹۵.

۲- همان کتاب، پانویس ص ۳۹۵.

خارجی را از آن جدا می‌کنند، و در پارچه‌های کرباس عدل‌بندی کرده، به ممالک خارجه مخصوصاً انگلستان و فرانسه می‌فرستند. هرگاه این گیاه صنعتی در محل بیش از احتیاج دهقان مصرف شود، مانند تریاک و تنباکو، جریمه‌ای به مصرف‌کننده تعلق می‌گیرد.»

در اینجا وضع دهقانان و بطور کلی مردم اصفهان چنان خراب بوده که از نوشته‌های او استنباط می‌شود که هیئت حاکمه وقت که دست‌نشانده استعمارطلبان بودند از صنعتی شدن کشور جلوگیری نموده‌اند.

لافوا می‌نویسد: «بدبختانه تجار بومی نمی‌توانند از محصول قیمتی خود بطوریکه باید بهره‌ور شوند، بلکه این‌ها مانند دلّالان واسطه‌ای هستند که پنبه را برای تجارتخانه‌های عمده اروپایی تهیه می‌کنند. نمایندگان این تجارتخانه‌ها در همه‌جای ایران هستند، و با استقلال تامی به معاملات می‌پردازند، و نمی‌گذارند که این محصول صرف توسعه صنایع ملی شود.»

مادام دیولافوا در پایان این بحث می‌نویسد: «در میان هزاران علت که تاجر ایرانی را مجبور به دلّالی کرده است یک علت را برای نمونه نقل می‌کنم، و آن اینست که اگر تاجر ایرانی بخواهد مستقیماً مال التجاره‌ای به خارج حمل کند، در دروازه هر شهر داخلی مال التجاره‌اش توقیف می‌شود، و برای آزاد کردن آن مجبور است مبالغی به عنوان پیشکش به حکام و کارمندان گمرک و حتی به نوکران آنها که حریص‌تر از اربابان خود هستند و کمتر از آنها اغفال می‌شوند بدهد، و چون آنرا از تمام این بندها که در طی راه کاروانی واقع است عبور دهد، سه یا چهار برابر قیمت آنرا به عنوان رشوه پرداخته است.

اما وضعیت تجار اروپایی غیر از این است. آنها در این مملکت با پشتیبانی قنصل خود، در نهایت استقلال به کار می‌پردازند و برای تمام مال التجاره‌های صادره و وارده فقط یک دفعه گمرک می‌دهند که گمان می‌کند نرخ آن نسبت به بهای اصلی مال التجاره صدی پنج باشد، و بدون برخورد به هیچگونه مانع اجناس خود را به مقصد می‌رسانند، و چون دارای چنین

امتیازی هستند، البته جنس خود را می‌توانند ارزانتر از هر تاجر بومی به معرض فروش درآورند، خلاصه آنکه این اوضاع از نقطه نظر اخلاقی و علمی و صنعتی بی‌نهایت اسفانگیز است. و همین امتیازات بیگانگان موجبات فقر و پریشانحالی اهالی بدبخت این مملکت را فراهم کرده است. و روز به روز بدبختی و فقر آنها رو به افزایش می‌رود. راستی من نمی‌دانم که دولت ایران به چه نیّت و مقصودی تا این اندازه به رعایای خود جور و ستم روا می‌دارد و فوائد محصول مملکت و دسترنج اهالی بدبخت خود را مانند سیل در کیسه‌های بیگانگان می‌ریزد.»

نویسنده کتاب «سفرنامه ایران و کلد» در پایان این گفتار می‌افزاید:

«انحطاط صنعتی و تجارتی و علمی به قدری ایرانیان را بدبخت و پریشان کرده است که گوئی در مقابل تجارت و ثروت و معلومات اروپاییان محکوم به زوال شده‌اند.»^۱

در همین سالهاست که ناصرالدین‌شاه فرمانی مبنی بر اعلام امنیت مال و جان و اختیار افراد در به کار انداختن سرمایه خویش صادر می‌کند و مقرر می‌دارد: «عموم رعایای ما نسبت به جان و مال خود، مختار هستند که بدون ترس و واهمه هر قسم تصرفی در اموال خود بخواهند بنمایند، و به هرکاری از اجتماع پول و انعقاد کمپانی‌ها از برای ساختن کارخانه‌ها و راه‌ها، و به هر رشته‌ای از رشته‌های تمدن و تمکّن اقدام نمایند، اسباب رضای خاطر ما و خشنودی ماست و حفظ آن برعهده ما است.»^۲

۱- دیولافوا، سفرنامه ایران و کلد، ترجمه بهرام فره‌وشی، صفحه ۲۸۳-۲۸۱، و نیز رجوع کنید به تاریخچه صنعت نساجی ایران، تألیف مهدی بهشتی‌پور، جلد اول، ص ۱۶ به بعد.

۲- متن کامل این فرمان را در کتاب «ایران و قضیه ایران» تألیف لرد کرزن بخوانید، ص ۵۹۸، این فرمان در رمضان سال ۱۳۰۳ (۲۶ مه ۱۸۸۸) صادر گشت.

اما این فرمان، منطقی پوچ و بی سروته داشت و فقط برای پرده پوشی جنایات رژیم قاجار و دست آموزان استعمار و جلوگیری از انفجار انقلابی جامعه شرف صدور یافت. چنانکه اعتماد السلطنه می گوید: «در باب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند موقعی به دست آوردم، عرض کردم: اعلان بی موقع و بد و نامناسبی چاپ شد... از این اعلان معلوم می شود یا شما را مجبور کردند، یا خواب دیدند: اعلیحضرت همایونی از این عرض من خوششان نیامد... همین قدر در جواب فرمودند: چون ظل السلطان را معزول کردیم و او ظلم زیاد می کرد، این اعلان لازم بود!»^۱

ولی همین شاه دغلکار، چهار سال بعد با ظاهری حق به جانب، به رکن الدوله می نویسد: «ما چطور می توانستیم تصدیق کنیم که مال مردم را بگیرند و بچاپند! این کارهای عهد کریم خان زند و آغامحمدخان و فتحعلیشاه قاجار است! ما هرگز راضی نمی توانیم بشویم که مال مردم را به زور بگیرند. ما فرمان نوشتیم مال و جان مردم محفوظ است و کسی نمی تواند بی جهت مال دیگری را ضبط کند.»

سه سال بعد از صدور این فرمان — و قبل از سفر شوم شاه به فرنگ (محررم ۱۳۰۶) شاه وزیران را برای کنگاش در امر تأمین جان و مال و ناموس مردم فرا می خواند! و بدون هیچ تناسبی کار پارلمان انگلیس و مجلسیان آنجا را به رخ وزیران می کشد:

«اجزای پارلمان انگلیس هم مثل شما آدم اند و ریش دارند!، چطور شده است که آنها امورات دولت انگلیس را فیصل می دهند، و شما می خورید و می خوابید؟ منتها این است به تناسب جمعیت انگلیس که هفتاد

۱- اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۶۴۹ — لازم به یادآور نیست که ظل السلطان پسر شاه و حاکم اصفهان بود.

۳- ناصرالدین شاه به رکن الدوله، اول ذیحجه ۱۳۰۶، در مجله راهنمای کتاب، سال شانزدهم، آذر ۱۳۵۲.

کرور است . هفتصد نفر اند . شما به تناسب جمعیت ایران بیست نفرید . البته من بعد جمع شوید و در امورات دولت بگویید و بشنوید .^۱

شاه که از سفر آمد چنین وانمود می کرد که مدنیت پیشرفته فرنگ در او سخت مؤثر افتاده و طالب اصلاح و رفع کژی ها است و همان روز اول وزیران و شاهزادگان را گرد آورد و گفت :

« در این سفر آنچه ملاحظه کردیم تمام نظم و ترقی اروپا به جهت این است که قانون دارند ! ما هم عزم خود را جزم نموده ایم که در ایران قانونی ایجاد نموده ، از روی قانون رفتار نمائیم . شما بنشینید و قانونی بنویسید . و در این خصوص آنقدر تأکید و اصرار کردند و مبالغه نمودند که از حدّ و حصر گذشت . »

شاهزاده ملک آرا که عنصری روشن بین و اصلاح طلبی از طبقه حاکم بود و به اصول قانونگزاری اروپایی آشنایی داشت می گوید :

هیچکدام از ما احضار شدگان که چیزی می فهمیدیم نتوانستیم عرض کنیم که بند اول قانون سلب « امتیاز و خودسری از شخص همایون است ، و شما هرگز تمکین نخواهید فرمود . لا علاج همه بلی گفتیم .^۲

ورشکستگی ذاتی رژیم مانع از آن بود که با ایجاد اصلاحات سازنده لااقلّ مصونیت فردی طبقه متوسط بازرگان و بازاری و کسبه را تضمین کند و حال آنکه حدّاقلّ مصونیت فردی برای حرکت آزاد کالا و بازرگانان و تکامل بازرگانی و پیشه‌وری ضرور بود . و چنانکه پیشتر اشاره گردید ، این حدّاقلّ مصونیت و امنیت را اصناف و (گیلد) های غربی از قرن ۱۱ میلادی به دست می آورند . آنهم در ایامی که شهرها کوچک ، روابط پولی و بازرگانی محدود است و فتوداليسم سلطه‌ای بیدادگر دارد . و حال آنکه روابط پولی و بازرگانی به ویژه در مقایسه با دورانهای نخستین فتوداليسم غربی ، در کشور ما

۱- اعتماد السلطنه ، منبع پیشین ، ص ۶۸۸ .

۲- خاطرات شاه عباس میرزا ملک آرا ، ص ۱۰۸ .

بسطی فراوان دارد. کارگاههای بزرگ مانو فاکتور حتی از دوران ساسانیان کارگاههایی که گاه تا هزارکارگر داشته‌اند، مشاهده می‌شود. شهرهای بزرگ و آباد بازارهای پررنگ و زیبای مساجد، مدارس، کاروانسراها، کتابخانه‌های خصوصی و عمومی، حمامهای عمومی، کاخها و باغهای فراوان بسیار بوده و در آستانه حمله مغول از وجود شهرهای بسیار پرنفوس خبر می‌دهند و....!

پیوست

پیکار حروفیان با بیدادگران زمان

جنبش حروفی را می‌توان به سه دوره مجزا از یکدیگر تقسیم کرد و ما می‌کشیم اطلاعاتی را که در باره این سه دوره جنبش گرد آورده‌ایم، هرچه جامع‌تر به دست دهیم:

الف - حروفیه در دوران تیمور و میرانشاه:

در باره این جریان جنبش در زمان اسناد کهن اطلاعات جالبی می‌دهند. جریان چنین است که شخصی به نام مولانا فضل‌الله نعیمی استرآبادی حروفی پرچمدار این جنبش است:

فضل‌الله استرآبادی از میان انواع علوم زمان، به «علم حروف» توجه خاص کرد و آنرا وسیله بیان افکار فلسفی و شاید کشف کرامات برای خود قرار داد. وی شاگرد پیر سید بیضاوی شاعر بود و به سال ۷۴۰ اسلامی در شهر تبریز که از پایگاههای عمده نهضت‌های توده‌ای و ضد نظام ستمگر بود زاده و پرورده شد و در عنفوان جوانی از این شهر بیرون آمد و در شهرها و سرزمینهای مختلف به سیر و سیاحت پرداخت. «به مکه معظمه نیز تشریف حاصل کرده است»^۱ و پس از زیارت خانه خدا در شهر استرآباد که از

۱- تربیت، دانشمندان آذربایجان، (چاپ تهران، ۱۳۱۴) براون تاریخ

ادبی ایران، (از سعدی تا جامی) ص ۵۲۲.

روزگاران کهن کانون آزادگان و بیداردلان بود، رحل اقامت افکند. نعیمی در این سرزمین بساط وعظ و تذکار گسترده و با امرار معاش از راه طایفه (کلاه) دوزی به نشر و ترویج افکار ضد استثمار خود پرداخت. بیداردلان و مستمندان از افکار و آرمان وی استقبال کردند و به دورش گرد آمدند، یک‌متن عربی - مربوط به قرن دهم - از نام و شخصیت نعیمی و کثرت پیروان وی چنین یاد شده است.

«فضل‌الله ابوالفضل استرآبادی عجمی و نام او عبدالرحمن است ولی به سید فضل‌الله حلال‌خور شهرت داشت به این معنی که حلال می‌خورد او به اندازه‌ای پارسا و متقی و زاهد بود که درباره‌ی وی آورده‌اند که در همه زندگانی خود از خوراک کسی نجشید و از کسی چیزی نپذیرفت و طایفه‌های عجمی می‌دوخت و از بهای آن روزی می‌خورد. و با این وصف از دانشها و قدرت بر نظم و نشر به‌خوبی آگاه و بر خوردار بود... و او پیروان فراوان در نقاط جهان دارد که از بسیاری به‌شمار نمی‌آیند، و به داشتن «نمدسپید» بر سر و در تن خویش مشخص‌اند...»^۱

این پیروان نمدپوشی که سخاوی از آن یاد می‌کند همان گروه‌های بیداردل و ستم‌دیده جامعه‌اند که از هم‌آغاز، به نعیمی روی آوردند و هم‌اوار و همراه با او بر ضد تیمور خونخوار حربه گرفتند.

طریقه فضل‌الله که مبتنی بر هم‌سنگی و برابری و رفع تمایزات اجتماعی و اقتصادی بود با نظام تیموری تضاد عینی داشت در نتیجه تضاد قطعی و اجتناب‌ناپذیر گردید.

تضاد میان مردی که خود را بزرگترین قرآن‌شناس و پاسدار و سرسپرده تعالیم آن می‌دانست^۲ و نامردی که نقاب اسلام بر چهره زده

۱- شمس‌الدین سخاوی، الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، ج ۶، ص ۱۷۳

۲- ۱۷۴ (چاپ قاهره، ۱۳۵۴ اسلامی).

۲- فضل در «جاودان نامه» که بزرگترین کتاب اوست به تفسیر قرآن

و قرآن را دام تزویر کرده بود و به قول حافظ « صوفی دجال فعل ملحد شکل » . از نظر روحی نیز، حسن نظرو همدلی و همنزایی مردم نسبت به نعیمی حسد تیمور را که جز خود کس دیگری را نمی توانست دید^۱ سخت برانگیخت . و این هنگامی شدت یافت که نعیمی به او نامه ای نگاشته ، خان سمرقند را از تکیه ناحق بر قدرت و استفاده از زور و حکومت بر مبنای شقاوت بازداشت و به تساوی و گذشت و ایثار از امتیازات فردی و خصوصی و خانوادگی به نفع بهروزی جماعت بازخواند . تیمور از این رهگذر سخت خشمناک گشته ، بی درنگ فرمان داد او را بگیرند و به آذربایجان تبعید کنند میرانشاه پسر تیمور و حاکم آذربایجان به پیروی از سیاست پدر ، نعیمی را مورد فشار و زجر و آزار قرار می دهد و بدون محاکمه در زندان نگه می دارد نعیمی که فرزند رنج و کار و متفکری جدی و پرشور بود در موضع خود سخت ایستاد و در نبرد با « دجال فعلا ن ملحد شکل » کوتاه نیامد و روحش را به شیاطین زمین و زمان نفروخت و حتی از زندان با پیروان و طرفداران خود تماس می گرفته خط سیر جنبش را طراحی و به ادامه نبرد علیه ستمگران تیموری تحریک می کرد . گواه بر این معنی نامه ایست که وی از آنجا به یکی از یاران وفادارش نوشته و بعدها حروفیان بر آن عنوان وصیت نامه افزوده اند و حال آنکه وصیت نامه ای که حروفیان از آن یاد می کنند جز این است .

با آوردن سخنانی از پیامبر اسلام و ائمه شیعه پرداخته و چند بار حدیث مشهور « ان للقرآن ظمرا » و بطننا « و لبطنه الی سبعة بطن » را یاد می کند و تلویحا خود را از کسانی می داند که به بطن قرآن کریم که تفسیر و معنی حقیقی آن می باشد رسیده است . جاودان نامه آنچنان حاوی آیات و نکات قرآنی است که کلمان هوار آنرا « مسائلی درباره قرآن » نامیده است .

۱- این ویژگی بارز همه دیکتاتورهای تاریخ است . حاج سیاح درباره ناصرالدین شاه می نویسد : « حسد عجیبی داشت و ایدا مردم نام آور و بزرگی در مملکت نمی خواست . » (خاطرات حاج سیاح ، ۴۷۹) .

۱. اینک متن نامه:

« یک دل از شوق سخنها دارم . قاصدی نیست که در پیش تو تقریر کند . خدا بر حال این فقیر گواه است که به غیر از تفرقه اطفال و مفارقت اصحاب هیچ نگرانی نمانده است . مساله چند که نگران بود تسلیم آن عزیز و عزیزان کرده است ، اگر حق تعالی به جمیع نیک خواسته باشد برسد . باقی تا چه خواهد کرد یارب یارب شبهای من . در همه عمرم مرا یک دوست در شروان نبود ، دوست کی باشد :

من حسین وقت و ناهلان یزید و شمر من

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا .

بر آن عزیزان پوشیده نیست که این فقیر را از جهت دین نگرانی نمانده است ، سلام و دعای ما در این آخر به اصحاب و یاران و دوستان برسانند و نوع (نوعی) سازند که این قاعده ها و این ابیات و حقایق به ایشان برسد . روز (روزی) چند به گوشه ناشناخت فروکش کنند و آنرا ضبط کنند .^۱

اینکه چند سال از عمر نعیمی در زندان گذشته اطلاعی نداریم ، ولی قدر مسلم اینست که وی را در زندان به قتل رساندند . می گویند خود میرانشاه پسر تیمور که مرکز حکومت وی تبریز بود ، به دست خویش او را گردن زد فضرب عنقه بیده .^۲

پس از آنکه مولانا فضل الله استرآبادی به دست شخص میرانشاه کشته شد حروفیه کینه او را به دل گرفتند و او را «مارانشاه» و «دجال» نامیدند .

پطروشفسکی می نویسد :

« حروفیان می گفتند که دجال به صورت میرانشاه تیموری ظهور کرده و هلاک شده است و باید ظهور قائم را که مهدی نیز هست به همین

۱- واژه نامه گرجانی ، ص ۳۱-۳۵ .

۲- کشف الظنون ، ج ۲ ، نقل از ابن حجر عسقلانی .

زودیه‌ها منتظر بود. او باید حکومت عدل و برابری عمومی را به‌روی زمین حکمفرما سازد و در زمان وی تجاوز و ظلم انسانی به‌حق انسان دیگر وجود نخواهد داشت. در رسالهء محرم‌نامه (از کتب اصلی ومهم حروفیه) در این باره گفته شده است: از دیرباز تا امروز آنان (حروفیون) چشم به‌راه قائم‌هستند. که در حدیث نام دیگری هم برای وی آمده و مهدیش خوانده‌اند و آنها می‌گویند که او صاحب‌سیف است و دربارهء وی این حدیث آمده است: **یظهر فی آخر الزمان احد اولادی، اسمه اسمی و خلقه خلقی، یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا.**

یعنی: در آخر الزمان یکی از فرزندان من ظهور خواهد کرد که نامش نام من و خلقش، خلق من است و زمین را به داد می‌آکند چنانکه اکنون به‌ظلم و جور آکنده است.

آنان معتقدند که وی با شمشیر ظلم را که تجاوز برخی از آدمیان به حقوق برخی دیگر است برمی‌اندازد.^۱

از این مطالب کاملا پیداست که حروفیان امام دوازدم محمد را قبول داشتند و سرگون ساختن نارواییها و نابرابریهای اجتماعی را به‌صورت قیامی مسلحانه و پیروز در تحت رهبری و رهگشایی امام مهدی امتظار می‌بردند. دانسته نیست که این اعتقاد و انتظار با مبانی ماتریالیسم چگونه قابل توجیه و تطبیق است که امثال آقای میرفطروس در کمال صراحت – و آنهم از موضع فلسفهء علمی! – جنبش حروفی را به‌دم ماتریالیسم می‌بندند.

ب – حروفیه در دوران شاه‌رخ:

این اعتقاد و انتظار – که بعدها جنبهء منفی به‌خود گرفته – برای حروفیان نتایج عملی مثبت و ضلالت برانداز داشته است چنانکه دربارهء

۱- پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۳۲۴-۳۲۳، نهضت سرداران خراسان ص ۱۵.

حروفیه در دوران شاهرخ «حبیب السیر» تالیف خواندمیر اطلاعات باارزشی می‌دهد^۱ وی می‌نویسد که روز جمعه ۱۳ ربیع الآخر ۸۳۰ هنگامی که شاهرخ به مسجد جامع هرات رفته بود، کپک‌پوشی احمدی نام که از مریدان فضل‌الله استرآبادی بود، به صورت دادخواهان، کاغذی در دست بر سر راه شاهرخ آمد و کاردی بر شکم او زد. زخم منجر به مرگ شاهرخ شد ولی تا آخر عمر از درد معده نالان بود در آن گیرودار احمدی را کشتند، میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ و امرا و درباریان به تفحص احوال احمدی مشغول گشتند و به قول حبیب‌السیر در بین «رخوت مردک» کلیدی یافتند که با آن در خانه‌ای کرایه‌ای که در تیمچه شهر واقع بود، با آن کلید گشوده شد و معلوم شد که در این خانه جمعیه «طلاقیه دوزی» می‌پردازند و از معاریف شهرند و از آن جمله «صاین‌الدین علی‌ترکه» نویسنده، و دانشمند معروف زمان و مولانا خطاط رفت و آمد می‌کنند، بایسنقر میرزا دستور داد مولانا معروف (خطاط) را در چاه قلعه اختیارالدین هرات محبوس کردند، سپس «خواجه عضدالدین» که دخترزاده مولانا فضل‌الله استرآبادی و جمعی دیگر از موافقان احمدلر را «مقتول بلکه محروق» ساختند.^۲ و شاعر و عارف بزرگ سیدقاسم انوار که به زبانهای آذربایجانی و گیلکی و فارسی شعر گفته و صاحب دیوان غزلیات

۱- چاپ خیام - جلد سوم - صفحات ۶۱۷-۶۱۵ و نیز نگاه کنید به مجمل فصیحی ج ۳، ص ۲۶۱. (ناشر: کتابفروشی باستان مشهد) مطلع السعدین تالیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، جزء اول، جلد دوم، ذیل رویداد سال ۸۳۰.

۲- محمدطوسی شاعر دربار بایسنقر در جزوه کوچکی که در مورد کار دزدان احمدلر به شاهرخ نوشته، احمدلر را شقی و ملحد و فاسق و فاجر و کافر! نامیده است و همچنین از خواجه عضدالدین و یاران احمدلر چنین یاد می‌کند: «... در یک طرفه‌العین آن شیاطین ملاعین و کفره» فجره را در مجلس تفحص و دیوان تجسس حاضر گردانیدند چندان که ارکان دولت ابد

و مثنویهای «انیس العارفین» و «انیس العاشقین» است.^۱ مظنون واقع شد که با سازمان زیرزمینی حروفیان رابطه دارد و محرک احمدلر در سوء قصد بوده است ولی به سبب شهرت عظیمش نتوانستند سیاستش کنند و فقط به تبعید او از هرات به سمرقند اکتفا نمودند و او در این شهر تحت حمایت میرزا الغ بیگ^۲ قرار گرفت و سپس به خراسان بازگشت هنگامی که بایسنقر میرزا سید قاسم انوار را تبعید می کرد وی غزلی گفت بدین مطلع:

نمی دانم چه افتاده است قسمت از قدر ما را

کزین درگاه میرانند دائم در بدر ما را

یکی دیگر از کسانی که در جریان تحمیلر مظنون واقع شد و صدمات گران دید دانشمند معروف سید صابن الدین علی بن محمد بن محمد ترکه اصفهانی است که «در علوم معقول و منقول و تصوف عالی و علوم قدیمه و غریبه چون علم نقطه و علم حروف و علم اعداد و جفر و مانند این علوم ماهر و در هریاب آثار و نوشته هائی دارد که بر استادی وی گواهی عدلند.»^۳ وی در «نفثه المصذور» دوم خطاب به میرزا بایسنقر پس از بیان

→ پیوند از ایشان این امر استخبار و این معنی استفهام می نمودند آن فسقه ز نادقه . . . به جواب اقدام ننمودند که بیت:

ما نداریم از این قضیه وقوف ما نداریم از این حدیث خبر

طوسی سپس شرح می دهد که چگونه همگی را به شلاق بستند. (محمد طوسی مجمع التهانیه و محضر الامانی، نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره ۴۷۷).

۱- کلیات قاسم انوار، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷.

۲- الغ بیگ مردی ترقیخواه و درحقیقت دانشمندی بر تخت حکمرانی بود. (بان ریپکا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۴۳).

۳- ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۲۹.

آنکه خبر کارد خوردن تیمور مایه حیرت او شد می نویسد: «یک صباح جمعی صلحا و عزیزان را طلبید (طلبیدم) و نسخه صحیح بخاری در میان نهاد و در کیفیت ختم آن جهت سلامتی از واقعه مشورت می کند، ناگه شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و به حضور شما احتیاج دارند جهت مشورت، ضرورت شد روان شدن، همان بود دیگر نه خانه را دید و نه یاران و نه فرزندان و عیال مگر به بدترین اوضاع و احوال:

بارید به باغ ما تگرگی و ز گلبن ما نماند برگی

هرکس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود روی سلامت ندید، همه را به تعذیب گرفتند و خانه را مهر کرده بنده را در قلعه به جانی محبوس داشتند و هیچ آفریده را نمی گذاشتند که پیش این فقیر آید مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی می طلبیدند، تا کاغذهای املاک همه ستدند. بعد از آنک چند روز با جمعی روانه گردانیدند که عیاذا "بالله از تشویش و تعذیب که کردند، سبع ضار (درندگان) پیش ایشان ملکی باشد.

از جور و بی حفاظی و از ظلم و بیخودی

زایشان چها ندیدم و برمن چها نرفت...!

دو سال از عمر رسید صابن الدین در حبس و نفی و تبعید گذشت و در ۸۳۶، شش سال بعد از واقعه کارد خوردن شاهرخ، وفات یافته است. اینکه کسی مانند «سید قاسم انوار» مانند «مولانا معروف خطاط» و «سید صابن الدین علی ترکه» در خانه رمزآمیز تیمچه شهر هرات با احمدلر تماس می گرفتند و او را به کشتن ستمگران تیموری تشویق می کردند، خود نشانه نفوذ عمیق جنبش حروفیگری در میان روشنفکران معروف عهد و

۱- چهارده رساله فارسی، از صابن الدین... ص ۲۰۵-۲۰۶.

(چاپ تهران، خردادماه ۱۳۳۱).

تلاش آنها برای واکنش در مقابل تروریسم و کشتار خشن طبقه حاکم و حاکمان تیموری است .

ج - کشتار حروفیه در تبریز به روزگار جهان‌شاه :

پس از کشته شدن سید فضل‌الله استرآبادی برخی از هواخواهان صمیمی و جانباز او مانند شیخ ابوالحسن اصفهانی - که از رازداران بسیار نزدیک او بود - و نسیمی شاعر از ایران هجرت کردند و به ترکیه عثمانی و سوریه رفتند و برای نشر و ترویج و تبلیغ افکار اجتماعی و فلسفی وی کوششهای پیگیری به کار بردند . دختر فضل‌الله و یوسف‌نامی در زمان جهان‌شاه خان^۱ درباره علم حروفیان را در تبریز بلند کردند ولی با جمعی نزدیک پانصد تن کشته و سوخته شدند و این رباعی از آن دختر^۲ است :

در مطبخ عشق جز نکور را نکشند
لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
مردار بود هرچه او را نکشند^۳.

«مزارات» این کشتار دلخراش حروفیان را چنین شرح می‌دهد :

۱- جهان‌شاه خان ، پادشاه قراقویونلو که از ۸۴۰ تا ۸۷۲ اسلامی حکومت کرد (برای آگاهی از شخصیت این شخص نگاه کنید به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تألیف ابوالقاسم طاهری و تاریخ ایران تألیف محققان شوروی ، ص ۴۳۹ به بعد) .

۲- و آن دختر ولیه زمان بوده . . . شعر را نیک می‌گفته و اشعار محققانه از وی شهرت دارد . (روضه اطهار تألیف حشری تبریزی ، ص ۷۲ ، چاپ تبریز ، ۱۳۵۳ هـ) .

۳- محمد علی تربیت ، دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۸۷ ، مزارات نیز این رباعی را از آن دختر فضل می‌دانند .

« و این قصه در عهد جهان‌شاه شد... و بزرگ حروفیه مولانا یوسف‌نامی بوده و دختر فضل‌الله نیز عمده این جماعت بوده و این طبقه مشهور به اباحت و ترندق‌اند در آن زمان با پادشاه خیلی اختلاط داشتند و مردم به این قوم بسیار گرویده بودند و آخر علما هجوم کرده فتواها نوشتند که شرعا خون این مردم را باید ریخت و اگر پادشاه اهماال کند، دفع پادشاه نیز فرض است. مولانا نجم‌الدین اسکویی که از گریده علماست در نوشتن فتوی به قتل این جماعت ملاحظه نموده، نداد. پادشاه معتقد به فتوی وی بود.

گویند در آن زمان مجذوبی بود در کوه سرخاب که هرگز به شهر عبور نمی‌کرد. در خلال این حال روزی مجذوب در کمال حیرت به شهر آمد و به خانه مولانا نجم‌الدین رفت و از روی عتاب تمام گفت که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم امشب به واقعه من آمد و فرمود که برو به نجم‌الدین بگو حکم به قتل این جماعت کن که اینها مخرب دین‌اند. چون مولانا این سخن بشنید گریه بسیار کرد و حکم قتل فرمود. گویند قریب پانصد کس کشتند و سوختند...^۱

۱- کتاب «مزارات اولیائی که در درون شهر تبریز مدفونند رحمهم‌الله تعالی» (متعلق به سده دهم، نسخه خطی کتابخانه ملی، ص ۲۵).
منقول از مقاله دکتر صادق کیا در مجله دانشکده ادبیات شماره دوم، سال ۱۳۳۴، تحت عنوان «آگاهی‌های تازه از حروفیان».